

آسیائی نیا
و قفقاز

جمہوری آذربائیجان

چگونگی شکل گیری
و وضعیت کنونی آن

نویسنده: محمد امین رسول زاده
مترجم: تقی سلام زاده



آسیای میانه
و قفقاز

مجموعه آسیای میانه و قفقاز - ۱

نشر و پژوهش شیرازه



رسول‌زاده، محمدامین، ۱۸۸۴-۱۹۵۴.
جمهوری آذربایجان چگونگی شکل‌گیری و وضعیت کنونی آن / نویسنده
 محمدامین رسول‌زاده؛ ترجمه تقی سلام‌زاده. - تهران: نشر و پژوهش شیرازه،
 ۱۳۸۰.
 ۱۷۶ ص. ISBN 964-6578-92-6؛ ریال ۱۱۰۰۰
 فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
 کتاب‌نامه به‌صورت زیرنویس.
 ۱. آذربایجان (جمهوری) - تاریخ. الف. سلام‌زاده، تقی، ۱۳۵۲ -
 مترجم. ب. عنوان.
 ۹۴۷/۹۱ ج ۸ ر / ۲۳ / ۶۹۷ DK
 ۱۳۸۰
 کتابخانه ملی ایران
 محل نگهداری:
 م ۸۰ - ۲۳۲۵۵



جمهوری آذربایجان
چگونگی شکل‌گیری و وضعیت کنونی آن

نویسنده: محمدامین رسول‌زاده
 ترجمه: تقی سلام‌زاده
 طراح جلد: حمید خانی
 حروفچینی: مؤسسه جهان کتاب
 لیتوگرافی: کوثر
 چاپ: آزاده
 صحافی: فاروس
 چاپ: ۱۳۸۰
 تعداد: ۲۲۰۰

حق چاپ و نشر محفوظ است.
 تهران، صندوق پستی: ۱۹۳۹۵ / ۱۱۳۸
 تلفن: ۲۵۶۰۹۸۳

جمهوری آذربایجان

چگونگی شکل گیری و وضعیت کنونی آن

نویسنده: محمد امین رسولزاده

ترجمه: تقی سلامزاده

فهرست مطالب

یادداشت دبیر مجموعه	هفت
پیشگفتار مترجم	هفده
یک ملاحظه (مقدمه علی حسین زاده)	۱
مقدمه	۳
مردم آذربایجان	۹
بیداری ادبی و ملی	۱۳
جنگ جهانی و انقلاب کبیر	۳۱
کمک برادرانه ترکیه	۴۷
نتایج متارکه موندروس در قفقاز	۵۹
مجلس نمایندگان و اقدامات آن	۶۳
در آستانه حوادث مهم	۸۳
استیلای بلشویکی	۹۱
امپریالیسم سرخ	۱۲۱
ایده استقلال	۱۳۱
فهرستی از شهیدان آذربایجان	۱۳۵
تصاویر	۱۳۵
فهرست اعلام	۱۴۵

یادداشت دبیر مجموعه

محمدامین رسولزاده در توضیح علل و موجبات نگارش این کتاب - جمهوری آذربایجان، چگونگی شکل‌گیری و وضعیت کنونی - از عارضه‌ای یاد می‌کند که یک سوی آن در پیوند تنگاتنگ سرگذشت و مقدرات ملل شرق و به‌ویژه جهان اسلام با یکدیگر ریشه دارد و سوی دیگرش نیز در بی‌اطلاعی نسبتاً کامل این ملل از هم؛ و در تأکید بیشتر بر کاستی‌های ناشی از این بی‌اطلاعی و لزوم رفع آن، در مقابل به دانش شرق‌شناسی اروپائیان اشاره دارد و این‌که شرق‌شناسی نه فقط به مباحثی چون زبان‌شناسی و تاریخ و ادبیات محدود و منحصر نبوده، بلکه جریانات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی روز به روز شرق را نیز شامل می‌شود (صص ۴-۵ همین کتاب).

با آن‌که حدود هشتاد سال از این تذکر و یادآوری می‌گذرد ولی متأسفانه هنوز هم در این وضعیت تغییری به وجود نیامده است؛ دلیل اصلی ترجمه و انتشار جمهوری آذربایجان به زبان فارسی و اصولاً طرح مجموعه‌ای تحت عنوان « آسیای میانه و قفقاز » که نوشته مزبور نخستین مجلد آن به شمار می‌رود نیز چیزی نیست مگر اقدامی در این جهت و سعی و تلاشی هرچند محدود در رفع یک چنین بی‌اطلاعی‌هایی.

همان‌گونه که از بررسی بخش‌هایی از مفاد این کتاب ملاحظه خواهد شد بی‌توجهی نسبی در قبال تحولات ماضی و جاری بسیاری از حوزه‌های همسایه فقط حاصل نوعی تساهل و اهمال کلی نبوده، دلایل

مشخص و قابل بحثی نیز دارد؛ یکی از مهمترین این دلایل، ناخوشایند بودن بسیاری از تحولات و رخدادهای مزبور از منظر احساسات ملی ما ایرانیان است؛ در این عرصه معمولاً سخن از سرگذشت مناطقی در میان است که تا چندی پیش در حوزه قلمرو اداری و حکومتی کشور قرار داشتند و بنا به پیش آمد رخدادهای و تحولاتی که معمولاً میلی به بحث و بررسی آنها نداریم، از این حوزه اصلی جدا شده‌اند. رویارویی با یک چنین دگرگونی‌هایی که در چارچوب‌های کم و بیش متفاوتی در سایر حوزه‌های همسایه نیز جریان داشته‌اند به هیچ وجه موافق طبع ما نبوده و نیستند. هنوز هم به وقت بحث و فحص تحولات این عرصه سخن از پیوندهای مشترک در میان است و علائق دیرین گذشته؛ علائق و پیوندهایی که ممکن است در منظری کهن و تاریخی مصداق داشته باشد ولی به هیچ روی مبین وضعیت و مناسبات فعلی نیست.

تحولات و رخدادهایی که در این سال‌های جدایی بر این عرصه، و به‌ویژه حوزه قفقاز حادث شده، در کنار دگرگونی ژرف و گسترده جوامع این حدود، مناسبات پیشین را نیز به کلی دگرگون ساخته است. ولی نه فقط هنوز از این تغییر و دگرگونی دانش و آگاهی درخور توجهی در دست نداریم که از تأثیر اجتناب‌ناپذیر آنها بر مناسبات و روابط پیشین نیز بی‌اطلاعم.

تا زمانی که این مناسبات نه به صورت مستقیم بلکه بیشتر در حاشیه روابط ایران و روسیه جریان داشت - یعنی دوره‌ای حدود یک قرن و اندی - عیب کار چندان آشکار نبود، ولی اشکال اصلی هنگامی پدید آمد که با فروپاشی امپراتوری شوروی، این حوزه که تا پیش از این نه به صورت مستقیم، بلکه به عنوان بخشی از مدار مناسبات مسکو با دیگر کشورهای جهان عمل می‌کرد به ناگاه هویتی مستقل یافته، رویکردی مستقل و علی‌حده را نیز طلب نمود. چنین رویکردی مستلزم دانش و

آگاهی لازم از سوابق و پیشینه شکل‌گیری این هویت مستقل بود. چنین آگاهی و دانشی وجود نداشت و هنوز هم وجود ندارد و یکی از دلایل اصلی دشواری‌های ده سال اخیر در شکل دادن به یک خط مشی سنجیده در قبال کشورهای تازه استقلال یافته قفقاز و آسیای میانه نیز در همین امر نهفته است.

تنها با ملاحظه و مطالعه آثاری چون جمهوری آذربایجان رسول‌زاده است که ابعاد فوق‌العاده گسترده این جهل و بی‌اطلاعی ما خود را نشان می‌دهد. بخش مهمی از این بررسی به توضیح چگونگی شکل‌گیری رشته تحولات سیاسی و فرهنگی‌ای اختصاص دارد که در فاصله سال‌های پایانی قرن نوزدهم میلادی تا سال‌های نخست قرن بعدی، موجب آن شد که تعلقات ایرانی حاکم بر ذهن و جهان‌بینی مسلمان‌های شمال ارس به تدریج رنگ باخته، راه بر چیرگی گرایشی باز گردد که از آن به عنوان ترک‌گرایی یاد می‌شود.

اهمیت اساسی این کتاب، گذشته از ارزش تاریخی آن در توصیف تحولات و رخداد‌های گوناگونی که به شکل‌گیری جمهوری آذربایجان منجر شد که در بخش بعدی این یادداشت به جوانبی از آن اشاره خواهد شد، بیشتر در تبیین نوع استدلال و تفسیر خاصی از سرگذشت فرهنگی این سامان است که در نهایت زمینه‌ساز دگرگونی مزبور گشت.

در یک مقطع از تحولات آن خطه، یعنی در پی ضربه حاصل از چیرگی روس‌ها بر قفقاز و در تلاش شناسایی حلال پیش‌آمد مزبور و یافتن راه چاره‌ای بر آن، گروهی از روشنفکران مسلمان به این نتیجه رسیدند که شاید اشکال عمده در آن بوده است که «... خان‌نشین‌های آذربایجان هنوز هویت خویش را آنچنان که باید و شاید درک نکرده بودند و سیمای ملی‌ای که نشانه ادراک خویش‌تن باشد بروز نداده بودند...» و در ادامه این بحث، خاطر نشان ساختند که «... این خان‌نشین‌ها کاملاً تحت سلطه

فرهنگی و نفوذ معنوی ایران به سر می‌بردند...» (ص ۱۱) حال آن‌که به زعم آن‌ها یک چنین وضعیتی با واقعیت امر مطابقت نداشت؛ «نه، این - [ایرانیّت] - واقعیت ندارد، شما ترک هستید!» (ص ۱۲).

رسول‌زاده، بر همین اساس و در ادامه این نوع استدلال، دلایل پیش‌آمد یک چنین وضعی را نیز توضیح داد؛ این‌که چگونه مردم آذربایجان در طول تاریخ و در این چارچوب ایرانی «... نه مانند یک ملت محکوم، بلکه به صورت عنصر حاکم زندگی می‌کردند... محکومیت حقیقی خویش را - یعنی محکوم بودن به فرهنگی که معنویاتی متفاوت دارد - درک نمی‌کردند... رفته رفته دچار فارسی‌زدگی می‌شدند.» (ص ۱۳).

به نوشته رسول‌زاده در پی چیرگی روس‌ها بر قفقاز نه فقط این دوگانگی ادامه یافت، بلکه یک عنصر جدید نیز بر آن اضافه شد؛ در کنار «میرزا» - نماد عنصر کماکان ایرانی‌گرای قفقازی -، یک «اوچیتل» - [معلم به زبان روسی] - نیز پدیدار شد؛ عناصر متجدد حاصل از سیاست‌های روسی‌گردانی غالب. حال آن‌که از نظر رسول‌زاده هر دوی این عنصر اشتباه می‌کردند: «... «میرزا» که زمانی در برابر رمانتیسیم فردوسی، حکمت ژرف سعدی و غزل‌های شیرین حافظ از خود بی‌خود می‌شد، این بار تبدیل به یک «اوچیتل» شده بود که مجذوب و عاشق روح بلند لرمونتوف، نطق روان پوشکین و فلسفه مسیحانه تولستوی گشته بود. سال‌ها گذشت؛ «میرزا» در یک طرف خط و «اوچیتل» در طرف دیگر خط باقی ماندند. این‌ها دیرزمانی نتوانستند به تفاهم برسند. مدت مدیدی «اوچیتل» روس‌زده همچون «میرزا» ی فارسی‌زده از درک مطلبی که مردم قلباً پی به آن برده بودند عاجز ماند...» (ص ۱۸) تا آن‌که در خلال تحولات بعدی یعنی زوال نظام اقتصادی کهن از یک سو و تحرکاتی که رسول‌زاده از آن به عنوان «بیداری ادبی و ملی» یاد می‌کند، از سوی دیگر، هویت ملی دیگری شکل گرفت که با تکیه بر زبان رایج در آن حدود ترک‌گرا بود.

هنگامی که با وقوع انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و فروپاشی امپراتوری تزاری نتایج حاصل از این تغییر و دگرگونی در بخش مسلمان‌نشین جنوب قفقاز امکان بروز و تجلی بیرونی یافت، کشور مستقلی اعلام موجودیت کرد که نه تنها برخلاف تمام علائق و پیوندهای پیشین، ایرانیت را مبنای هویت ملی خویش نمی‌دانست، بلکه با انتخاب نام «آذربایجان» بر این گمان دامن زد که با ایرانیت بخش وسیعی از پیکر ایران نیز سرستیز دارد، نخستین واکنش ایرانیان ابراز شگفتی بود. و به رغم گذشت بیش از هشتاد سال از این ماجرا و طرح مکرر این بحث، هنوز هم از حالت بهت و شگفتی خارج نشده‌ایم.^۱

یکی از دلایل مهم این بهت و شگفتی در آن است که هنوز از زمینه اصلی شکل‌گیری این تغییر و دگرگونی به درستی آگاه نمی‌باشیم؛ از پاره‌ای عوامل فرعی و جانبی آن چون شکل‌گیری پان‌ترکیسم به عنوان یک گرایش فکری و فرهنگی در سال‌های پایانی قرن نوزدهم و تبدیل آن به یک حرکت نیرومند سیاسی در سال‌های نخست قرن بعد به نحوی که در یک مرحله، یعنی در اواخر عمر دولت عثمانی به نگرش غالب بر عملکرد ترک‌های عثمانی تبدیل شد، کم و بیش اطلاعاتی در دست داشته و حتی از نقش تعیین‌کننده نظامیان عثمانی در تأسیس جمهوری آذربایجان نیز بی‌اطلاع نیستیم. ولی هنوز از زمینه اصلی کار یعنی تحولات و دگرگونی‌های تدریجی‌ای که در خود قفقاز زمینه‌ساز این امر شد آگاهی درخور توجهی نداریم. در واقع همان‌گونه که اشاره شد ارزش و اهمیت اصلی کتاب رسول‌زاده در نکات مهمی است که در روشن ساختن این زمینه مطرح می‌کند.

۱. برای آگاهی بیشتر از این واکنش اولیه بنگرید به آذربایجان در موج خیز تاریخ نگاهی به مباحث ملیون ایران و جراید باکو در تغییر نام آران به آذربایجان ۱۲۹۸-۱۲۹۶ شمسی (تهران: نشر شیرازه، ۱۳۷۹).

راهی که این دسته از روشنفکران قفقازی انتخاب کرده و دیدگاهی که در حل و فصل بحران حاصل از چیرگی روس‌ها بر موطنشان اتخاذ کردند، راهی نادرست و دیدگاهی خطا بود. حضور دائم دیوان فضولی بر روی رحل‌ها، نوای کوراوغلو و یانیق کرم بر ساز عاشیق‌ها، لایلاهای مادران و بایاتی‌های برآمده از دل کودکان... که از دید رسول‌زاده و همفکران وی مبین وجود هویتی دیگر بود که می‌بایست کشف شده و پرورش یابد (صص ۱۲-۱۱)، صدها سال با کل فرهنگ و فضای ایرانی حاکم بر آن دیار همراه و همصدا بوده، بخشی از آن را تشکیل می‌داد؛ تا پیش از این تنافری با یکدیگر نداشته، دلیلی نداشت که بعد از آن نیز چنین نباشد.

هیچ قوم و ملتی نتوانسته است فرهنگ و میراث تمدنی خود را تفکیک و تقسیم کرده، از جزئی به نفع جزء دیگر صرف‌نظر نماید، بی‌آنکه در این رهگذر آسیب و ناهنجاری درازمدت‌تری بر جای نگذارد. دستپخت رسول‌زاده و دیگر همفکرانش نیز مستثنی نبود. آن‌ها حتی در نامگذاری این واحد تازه تأسیس مدیون یک سرزمین دیگر شدند. منطقه‌ای را که در دوران کهن به آلبانیای قفقاز، در ادوار بعد از اسلام به اران و در قرون متاخر نیز به نام خانات شیروان، باکو، گنجه و شماخی... شهرت داشت «آذربایجان» نام نهادند که حتی به تصریح خود رسول‌زاده در این کتاب تا پیش از این واقعه فقط به «... تبریز و حوالی آن که در ایران شمالی واقع است اطلاق می‌شد...» (ص ۹). به علاوه از تمام شواهد موجود چنین برمی‌آید که این تمهید در ساخت و پرداخت یک هویت جدید، همان‌گونه که می‌شود حدس زد، با توفیق چندانی توأم نبوده، هنوز هم در باکو این موضوع که بالاخره ما «ترک» هستیم یا «آذربایجانی» که مبین دوام و استمرار یک بحران هویتی دیرپا می‌باشد از مباحث مهم جاری است.^۱

۱. آذربایجان در موج خیز تاریخ، پیشین، ص ۲۳.

البته بحث و بررسی بیشتر در این زمینه از توان و حوصله این یادداشت فراتر است و آنچه نیز در این باب به صورتی کوتاه و گذرا خاطر نشان شد بیشتر از جهت تأکید بر نکات نهفته در این کتاب بود و لزوم توجه و دقت بیشتر بدان‌ها.

وجه دیگر جمهوری آذربایجان، چگونگی شکل‌گیری و وضعیت کنونی، وجه تاریخی آن است در نحوه ثبت رشته تحولات و رویدادهایی که در فاصله سال‌های پایانی قرن نوزدهم تا سال‌های نخست قرن بعدی به تأسیس و سقوط جمهوری اول آذربایجان منجر شد. اگرچه تحقیقات و بررسی‌هایی که در سال‌های اخیر در این زمینه انجام شده است مانند آذربایجان روسیه نوشته تادیوز سویتوچوسکی^۱ و در سطحی محدودتر ترک‌های آذربایجانی اثر آدری آلشاد^۲ تصویر به مراتب جامع‌تری از این تحولات ارائه می‌کند تا نوشته رسول‌زاده ولی نکته مهم ارزش اساسی این اثر است در مقام یک مأخذ درجه اول تاریخی به قلم یکی از بازیگران اصلی این عرصه.

در کنار تحلیل‌های روشن و درخشانی از پاره‌ای مقاطع حساس دوره مورد بحث مانند توصیف رسول‌زاده از رشد و شکوفایی ادب و فرهنگ مسلمان‌های قفقاز که در این بررسی «بیداری ادبی و ملی» نام گرفته است (صص ۱۹-۲۳) و به دنبال آن دگرگونی‌های اقتصادی و اداری گسترده‌ای که ترکیب اجتماعی آن حدود را دگرگون ساخت (صص ۲۸-۲۳)، و یا شرح تلاش‌هایی که در جهت تأسیس یک دولت مدرن و کارآمد مبذول شد (صص ۶۳-۸۳) ... که از لحاظ تاریخی ارزش بسیار دارد مباحث و

1. Tadeusz Swietochowski, *Russian Azerbaijan, 1905-1920, the Shaping of National Identity in A Muslim Community*, New York, Cambridge University press, 1985.

2. Audrey L. Altstadt, *The Azerbaijani Turks, Power and Identity under Russian Rule*, Hoover Institution press, 1992.

نکاتی را نیز در این کتاب می‌توان ملاحظه کرد بیشتر جنبه جدلی دارد و اهدافی مطابق با وضعیت سیاسی روز را دنبال می‌کند.

رسول‌زاده این کتاب را در موقعیتی به رشته تحریر درآورد و منتشر ساخت که در ترکیه پناهنده بود و به‌رغم سرخوردگی‌های ناشی از نقش فعال ترک‌ها در حمایت از اقدامات بلشویک‌ها برای سرنگونی جمهوری آذربایجان ظاهراً هنوز به امکان دگرگون شدن این رویه و کسب حمایت و پشتیبانی جمهوری ترکیه از فعالیت‌هایش در راه‌هایی آذربایجان قفقاز از چنگ روس‌ها امیدوار بود. تا تحدید فزاینده فعالیت‌های وی و همراهانش در ترکیه که بالاخره در اوائل دهه ۱۹۳۰ به اخراج آن‌ها، و زائل شدن این امید منجر شد، مدت زمانی وقت لازم بود.

از این‌رو تصویر اغراق‌آمیزی که در بخش‌های میانی و پایانی این کتاب از نقش تعیین‌کننده ترک‌ها در این عرصه ترسیم شده و به ویژه کوشش رسول‌زاده برای کم‌رنگ و بی‌اهمیت جلوه دادن همدستی ترک‌ها و بلشویک‌ها در سقوط جمهوری، بیش از آن‌که ارزیابی و برداشتی باشد مطابق واقع، تلاشی بود جهت جذب حسن‌ظن ترک‌ها نسبت به سرنوشت بعدی آذربایجان قفقاز.

یکی دیگر از نکاتی که به نظر می‌آید در این بررسی بازتابی اغراق‌آمیز یافته، مواردی است که در توصیف میزان مقاومت مردم آن سامان در برابر چیرگی بلشویک‌ها بیان شده است؛ در این‌که در بهار ۱۹۲۰ جمهوری آذربایجان - علی‌الخصوص به دلیل حمایت ترک‌ها از بلشویک‌ها - بدون کوچکترین مقاومتی تسلیم روس‌ها شد، تردیدی نیست؛ رسول‌زاده نیز در این مورد خاص ارزیابی متفاوتی ارائه نداده و کم و بیش این امر را اذعان دارد - صص ۹۸-۹۳ - ولی هنگامی که در مقام توصیف رشته شورش‌ها و مقاومت‌های پراکنده‌ای برمی‌آید که اندک زمانی بعد از چیرگی بلشویک‌ها بروز کرد - مانند شورش گنجه و

ناآرامی‌های مغان و لنکران... - صص ۱۰۳-۹۹، شاید در مقام توجیه مافات، شرح و توصیفی به دست می‌دهد که رنگ و رویی اغراق‌آمیز دارد.

با این حال نه تنها مواردی از این دست از ارزش تاریخی این کتاب به عنوان یک مأخذ درجه اول تاریخی چیزی کم نمی‌کند، بلکه در مقیاسی گسترده‌تر آنچه در آغاز این یادداشت در انتقاد از رویه نادرست رسول‌زاده و همفکرانش خاطر نشان گشت نیز از اهمیت وی به عنوان یکی از رجال طراز اول این سرزمین نمی‌کاهد.

کاوه بیات

شهریور ۱۳۸۰

پیشگفتار مترجم

«... مشرق زمین را هیجان بسیار عمیقی فراگرفته است... شرق... آثار جدی یک زندگی دوباره را نشان می دهد...»

لحن رسولزاده در توصیف تحولات ممالک اسلامی و غلبه ایده حاکمیت ملی در سالهای پس از جنگ جهانی اول ما را به یاد روزهای پر تب و تاب اواخر دهه ۸۰ میلادی می اندازد که دوره فروپاشی بلوک شرق و نظام کمونیستی بود. دوره ای که در خلال آن فریاد اصلاح طلبی و آزادی خواهی بر پایگاه های قدرت جهانی وزیدن گرفت و در پی آن حاکمیت ملی و ملی گرایی معنای نوینی کسب کرده است.

در نتیجه همین وقایع بود که نخست مردم دو سوی رود ارس حصار سیم خارداری را که دهها سال پیش به دست روس ها کشیده شده بود برچیدند و چندی بعد کشور آذربایجان، اولین حکومت جمهوری در جهان اسلام، پس از هفتاد سال و اندی تولد دوباره یافت.

عوامل بسیاری - از مسائل جغرافیایی گرفته تا شکل گیری حوزه های رقیب - باعث شده است که در طول قرون معاصر تسلط دولت مرکزی حوزه ایران بر مناطق شمالی رود ارس کمرنگ تر از پیش شده باشد. همین مسئله باعث ابهامات و دوگانگی هایی بوده که یکی از نمودهای بارز آن را در نامگذاری شمال رود ارس ملاحظه می کنیم. به عنوان مثال گنجه و قراباغ در لغت سنگلاخ میرزا مهدی خان استرآبادی ولایاتی از آذربایجان خوانده شده اند. در حالی که در مقطع دیگری از تاریخ و یا منبع دیگری

جزو آران معرفی می‌شوند. با این وجود شمال و جنوب رود ارس از لحاظ مذهبی، فرهنگی، زبانی و حتی شرایط اقلیمی به طور انکار ناپذیری دارای وحدت می‌باشند. ضمناً برکسی پوشیده نیست که جمهوری آذربایجان فعلی و مناطق همجوار تا قبل از جنگ‌های ایران و روسیه جزو مجموعه و قلمرو ایران بوده‌اند.

رواج بیشتر ترکی نویسی در شمال آذربایجان نیز علاوه بر اینکه می‌تواند به انتقال پایگاه‌های فرهنگی از تبریز و اردبیل و مراغه به گنجه و شیروان و قراباغ مربوط باشد، در مسأله فوق‌الذکر نیز ریشه دارد. چرا که یکی از دلایل قدرت گرفتن خان‌نشین‌ها ضعف دولت مرکزی ایران بوده است.

متأسفانه پس از جدا شدن قسمت‌های واقع در شمال آذربایجان از ایران تغییرات هنجاری، رفتاری و فرهنگی میان دو کشور ایجاد شده که بحران هویت کنونی را در جمهوری آذربایجان سبب گردیده است. چنانکه می‌دانیم آذربایجانیها خود را در برابر فارس‌ها ترک؛ در مقابل کردها (اهل تسنن)، عجم (شیعه) و در مقایسه با ارمنه، مسلمان معرفی کرده‌اند و مطمئناً در برابر یک فرانسوی نیز خود را ایرانی می‌شمردند.

اما پس از اقدامات روس‌ها در مورد جعل تاریخ، فرهنگ و زبان در جمهوری آذربایجان و گسست فرهنگی ایجاد شده از حوزه مادر اساسی‌ترین مفاهیم و ارزشهای ملی در آن کشور دچار تحریف گردیده که در حال حاضر شاهد تبعات آن و بحران هویت کنونی در جمهوری آذربایجان می‌باشیم. به طوری که بحث‌های فراوانی به سر اینکه خود و یا زبانمان را ترکی و ترک بخوانیم و یا آذربایجانی وجود دارد.

رسول‌زاده در مبحث بیداری ادبی و ملی سیر تحول ادبی فضولی را بررسی کرده و ادبیات آذربایجان را با این الگو تطبیق می‌دهد. نکته جالب اینجاست که این مطلب در مورد سیر تحول فکر و سیاسی رسول‌زاده و

همقطاران‌ش نیز صدق می‌کند یعنی ابتدا ایرانی‌گرایی، سپس آذربایجان‌خواهی و سپس تأثیر گرفتن از عثمانی. در هر حال آذربایجان‌کنونی با مسائلی روبروست که در بدو تشکیل یعنی در سال ۱۹۱۸ با آنها روبرو بود و ترجمه و نشر این کتاب در مقام یکی از منابع اولیه تاریخ این دوره، در روشن ساختن این مسائل و لهذا آگاهی بیشتر جامعه ایرانی نسبت به آنها گام مؤثری خواهد بود.

یک ملاحظه

دوست گرامی ام امین! در مورد اثرتان جمهوری آذربایجان نظر مرا جویا شده بودید... تا آغاز جنگ جهانی کمابیش توانسته بودم اوضاع فرهنگی و اجتماعی آذربایجان را از دور و نزدیک دنبال کنم، اما پس از شروع جنگ بالطبع ادامه آن به وجهی درخور امکان پذیر نگردید. روند حوادث فضای متراکم و مه آلودی پدید آورد که مانع هرگونه ارتباط دیداری و شنیداری مابین دو شهر برادر ترک - استانبول و باکو - و عموماً ترکیه و آذربایجان گردید. امروز این پرده آرام آرام در حال از میان رفتن است و شما نیز جزو کسانی هستید که سعی در زدودن این پرده می کنید. حقیقت با بررسی و توجه به آراء طرف هایی که معارض یکدیگرند جلوه خواهد کرد. از آنجایی که از دیرباز رعایت قاعده *Andiatur et altera pars* یعنی «طرف های دیگر نیز باید مورد بررسی قرار گیرند» را جهت قضاوت بر خود فرض دانسته ام، در مورد اثر شما نیز از این دیدگاه اظهار نظر می کنم. شما در بحرانی ترین مقاطع تاریخ آذربایجان به عنوان یک مجاهد فعال تلاش نموده اید، از نزدیک شاهد بسیاری از حوادث و وقایع مهم بوده، در بطن جریان های مختلفی حضور یافته و زندگی پرماجرایی از سرگذرانده اید...! و البته تجربیات و معلومات بسیار گرانقدر و مفیدی به دانش و آگاهی قبلی و مسلم خویش افزوده، بی شک در اثرتان سعی در نگارش و ثبت آنها نموده اید. لکن شما نماینده جناح، گروه و حزب سیاسی خاصی می باشید. علی رغم خواسته تان در حال حاضر نمی توانم

بگویم تا چه حدی می‌توانید بی‌طرف باشید... با این حال شکی نیست که اثر شما خلأ عمده‌ای را برطرف می‌کند. از بزرگترین نقایص نشریات ترکیه این است که اطلاعات کافی - که موجب راحتی خاطر انسان شود - در مورد کشورهای همسایه، علی‌الخصوص سرزمین‌های همجوار ترک در بر ندارند. از این جهت اثر شما با فرض این‌که وقایع را ولو یک‌جانبه بررسی کرده باشد، هدیه بسیار ارزنده‌ای برای مطبوعات ما خواهد بود. زیرا موضوع بحث آن استقلال و آینده مقدس و مبارک باکو و آذربایجان - که بنا به موقعیت اقتصادی و سیاسی اش اهمیتی جهانی دارد - و به تبع آن تمامی جهان ترک می‌باشد. همان‌گونه که دست یافتن یک ملت به زندگی آسوده و پرثمر و رفاه و سعادت مستلزم همبستگی و عدالت اقتصادی در میان طبقات اجتماعی است، بهره‌مندی عالم بشریت از نعمت‌های صلح و امنیت با عدالت و انصاف در مناسبات بین‌المللی به دست خواهد آمد. صلح جهانی نیز که مولود انصاف و عدالت بین‌المللی است، مستلزم استقلال و آزادی آذربایجان می‌باشد... اما باید مجاهدان و پاسداران این استقلال قوی و هشیار باشند... در برنامه میثاق اقتصادی کنگره اقتصادی از میر، برگزاری جشنواره کتاب نیز گنجانده شده است. امیدوارم کتاب جمهوری آذربایجان در اولین ضیافت جشنواره کتاب از لذیذترین و بهترین مائده‌های روح باشد و... مجاهدان و پاسداران استقلال ترک را تقویت کرده، بیدار نماید!...

علی حسین‌زاده^۱

۱. دکتر علی حسین‌زاده (باکو ۱۸۶۴ - استانبول ۱۹۴۱) فارغ‌التحصیل دانشکده علوم طبیعی پترزبورگ و مدرسه طبیه عسکریه استانبول. پس از بازگشت به باکو در ۱۹۰۵ مدیریت روزنامه حیات را برعهده گرفت (۱۹۰۵-۱۹۰۶). سپس مجله فیوضات را منتشر ساخت (۱۹۰۶-۱۹۰۷) و پس از تعطیلی فیوضات در روزنامه‌های ارشاد (۱۹۰۷-۱۹۰۸)، ترقی (۱۹۰۸-۱۹۰۹) و حقیقت (۱۹۰۹-۱۹۱۰) به نویسندگی پرداخت. پس از مشروطیت به عثمانی

مقدمه

شکی نیست که مشرق زمین را هیجان بسیار عمیقی فرا گرفته است. در اثر ضربه‌های جنگ جهانی، شرق که از قرن‌ها پیش به رخوت و سستی خو گرفته بود، به خود آمده و آثار جدی یک زندگی دوباره را نشان می‌دهد. جریان تحولاتی که تمامی دنیا را به لرزه درآورد، بالطبع ملل مسلمان را نیز در بر گرفت. در کشورهایی که فرآیند ملت‌سازی را پشت سر گذاشته بودند، این جریان با تأثیر بر عناصر اجتماعی ایده‌اصلاحات اجتماعی را پدید آورده بود، اما در ممالک اسلامی این جریان پدیدآورنده تحول دیگری به نام ایده حاکمیت ملی گردید.

ایده استقلال که ترک‌های آناتولی را به خلق یک معجزه محیرالعقول تاریخی رهنمون شد، آرمان مقدس تمامی ملل مشرق است.

حرکات ملی نشأت یافته از ایده حاکمیت و استقلال در عالم شرق هنوز در آغاز راه رسیدن به سرمنزل مقصود هستند. راه درازی در پیش است. شرقی‌ها در کنار هم برای اینکه بتوانند این مسیر پرمخاطره و پرمشقت را به سهولت طی کنند، قطعاً لازم است یکدیگر را خوب بشناسند. جهان اسلام علی‌الخصوص در زمان حاضر، ناگزیر از رعایت امر قرآنی فتعارفوا^۱ می‌باشد.

→

رفته به فعالیت در رشته پزشکی پرداخت. وی تأثیر عمیقی در اندیشه‌های ضیاء کَوَک‌آلپ جامه‌شناس ترک‌گرای ترکیه داشته است - م [توضیحات مترجم بانسانه «م» مشخص شده است.]
۱. احتمالاً منظور مؤلف آیه ۱۳ سوره حجرات می‌باشد.

یا ایها الذین آمنوا انا خلقناکم من ذکر و انثی... لتعارفوا - م.

ترکیه عهده‌دار مقام خلافت بوده، مرکز اتحاد جهان اسلام به‌شمار می‌آید. ترکیه نوین که براساس حاکمیت ملی پایه‌گذاری شده است نقطه امید اقوام ترک می‌باشد. ترکیه بزرگ پرچمدار پیروزی باشکوه آرمان ملی بوده، مشعل آمال ملل مشرق را در دست دارد.

آری! رابطه عاطفی موجود بین ترکیه و جهان شرق، جهان اسلام و علی‌الخصوص جهان ترک نیازی به اثبات ندارد. اما متأسفانه استناد این رابطه بر یک برداشت علمی فوق‌العاده نیازمند اثبات است.

بی‌گمان، مطبوعات و سایل شناخت و آشنایی عصر حاضر می‌باشند. با این وجود اگر به مطبوعات کنونی مشرق زمین مراجعه کنیم، چند منبع می‌توان یافت که واسطه شناخت متقابل شرقیان باشد؟!...

و حال اینکه در اروپا شرق‌شناسی دانش کاملاً شناخته شده‌ای است. در اروپا با دانشمندان بسیاری برخورد می‌کنید که عمر خود را صرف مطالعه شرق نموده‌اند و کتب و مجلات بسیاری در مورد مسائل مشرق زمین می‌یابید! مؤسسات شرق‌شناسی اینجا تنها مشغول مباحث علمی چون زبان‌شناسی، باستان‌شناسی، تاریخ و ادبیات نیستند، بلکه وقایع و جریانات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی شرق را روز به روز دنبال کرده دائماً در حال تنویر افکار عمومی کشور خود هستند.

اطلاعات ما شرقیان در این مورد منحصر به اخبار پراکنده روزنامه‌ها و مقالات ترجمه شده است. ما همین‌قدر را می‌دانیم که افغانستان اعلان استقلال کرده، جمهوری آذربایجان تأسیس شده، ایران از وجود نظامیان اجنبی پاک گشته، عراق، حجاز و فلسطین تحت قیمومیت قرار گرفته‌اند، در هند یک حرکت ملی وجود دارد و مصر برای کسب استقلال تلاش می‌کند. در صورتی که برای کسب اطلاعات بیشتر به جست و جوی مرجعی موثق و منبعی حائز معلومات گسترده پردازیم دستیابی به حتی یک عنوان کتاب نیز غیرممکن است.

این وضعیت، از بزرگ‌ترین نقایصی است که در راه شناخت متقابل ایجاد اشکال می‌کند. گرچه نتوان با جسارت وجود این نقیصه را در مورد تمامی ملل شرق اثبات نمود، با اطمینان می‌توان ادعا کرد که در جهان اسلام چنین نقیصه‌ای به چشم می‌خورد. این نقیصه علی‌الخصوص در مورد ترکیه که مرکز جهان اسلام و امیدگاه اقوام ترک است بسیار درد آور و ناراحت‌کننده می‌باشد.

برای مثال موضوع مورد بحث ما، آذربایجان را در نظر بگیریم. در برخورد با اشخاص مختلف متوجه شدیم که این مسأله برای افکار عمومی ترکیه تا چه حدی محتاج روشن شدن است. مثلاً بسیاری از درک تفاوت بین آذربایجان ملی و آذربایجان کنونی عاجزند. به اشخاصی برخوردیم که از ما می‌پرسیدند چرا تمامی حقوق آذربایجان رفته‌رفته به روسیه واگذار شد، آن‌هم در زمانی که دارای استقلال بود و آذربایجانی‌ها چرا راضی به این کار شدند. کسانی هستند که معتقدند بلشویک‌ها توسط مردم به آذربایجان دعوت شده‌اند. قیام‌هایی که علیه بلشویک‌ها به وقوع پیوست چگونه انگاشته شده است؟!... این هم حکایت بسیار فجیعی است. کسانی هم وجود دارند که عقیده دارند آذربایجان تحت حاکمیت بلشویک‌ها سعادتمند است. خلاصه سوء تفاهمات و تصورات باطل زیادی که ناشی از جهل بوده و رنجش خاطر پدید آمده از آن موجب کدورت و گله‌مندی ناخواسته‌ای میان دو ملت برادر می‌شود.

ما به نوبه خود با کمک سلسله مقالاتی که تحت عنوان کلی نشریات ملی آذربایجان^۱ انتشار خواهیم داد، سعی خواهیم کرد با روشن ساختن موضوعاتی مربوط به وضعیت آذربایجان، کاستی آگاهی را در این باب کاهش دهیم.

جمهوری آذربایجان اولین حکومت جمهوری است که در جهان

۱. کتاب حاضر اولین جلد این مجموعه است - م.

اسلام تشکیل شده است. این جمهوری در عین حال یک حکومت ترک است؛ به عبارت دیگر، ترکیه‌ای کوچک است.

مناسبات ما بین مردم ترکیه کوچک و ترکیه بزرگ به اندازه روابط دو برادر صمیمانه است. واضح‌ترین دلیل این صمیمیت این است که افکار عمومی ترکیه حتی در شرایطی که کشور تحت حکم اعدام معاهده سور در مانده شده بود نیز به رسمیت شناخته شدن استقلال آذربایجان از سوی دول متفق را همچون مسرت و شادی خویش جشن گرفت؛ همچنان‌که مردم آذربایجان در حالی که تحت استیلای بلشویک‌ها در حال زاری کردن بودند، معجزه پیروزی ترکیه را از آن خود دانسته به شادی پرداختند.

در دوران گذر و تحولی که طی می‌کنیم، ترک‌های آناتولی که عنصر اصلی و حاکم امپراطوری عثمانی را تشکیل می‌دهند، در حال برپایی یک حکومت ملی نوین هستند. در صورتی که این حکومت بخواهد در سیاست خارجی شرقی خود به نحو احسن انجام وظیفه نماید، به نظر عاجزانه ما، واجب است که نسبت به مقدرات جمهوری آذربایجان بی‌قید نماند. از این نظر آذربایجان برای ترکیه مسئله‌ای است که باید به صورت جدی مورد تفکر و بررسی قرار گیرد.

تفکر و بررسی جدی یک مسئله با پژوهش و کسب اطلاعات کامل در آن مورد امکان‌پذیر است. در عین حال مسئله آذربایجان که دیگر ابعاد بین‌المللی یافته است، جزئی از مسئله قفقاز است که حائز اهمیت حیاتی برای ترکیه می‌باشد، و حال این‌که از دیدگاه ترکیه در این مسئله به روشن شدن جهات بسیاری نیاز است.

ما ترجیح دادیم این کار را با نشر کتاب جمهوری آذربایجان، چگونگی شکل‌گیری و وضعیت کنونی آن^۱ شروع کنیم و وقایع چند ساله ایام جنگ و انقلاب و حوادث ادبی و فرهنگی مقدم بر این وقایع را به‌طور کلی و بر

۱. آذربایجان جمهوری، کیفیت تشکیلی و شیمیکی وضعیتی - م.

وجه اختصار بررسی کنیم. به هنگام نقل وقایع و حوادث به جای توجه به اشخاص درگیر این وقایع، به دلایل آنها اهمیت دادیم.

در صورتی که با نشر این رساله که مقدمه نشریات بعدی ما را - اگر توفیقی باشد - تشکیل می دهد موفق به جلب توجه نظر جدی خوانندگان محترم ترکیه به مسئله آذربایجان شویم، وظیفه مان را انجام یافته تلقی می کنیم.

در خاتمه، در صورتی که در نوشته هایمان دوری از لهجه ادبی استانبول^۱ به چشم بخورد، از آنجایی که آذری^۲ هستیم، از قارئین محترم پوزش می طلبیم.

۱. برخلاف این جمله که بیانگر نوعی تعارف رسولزاده است، نشر سلیس این کتاب نمایانگر تسلط فوق العاده وی بر ترکی عثمانی است - م.

۲. لفظ آذری که واژه مناسبی برای توصیف ترکهای آذربایجان نمی باشد، تنها در حوزه عثمانی و در دوران معاصر کاربرد یافته است. لازم به ذکر است که ترکهای ایران و یا آذربایجان هیچگاه خود را آذری معرفی نکرده اند - م.

مردم آذربایجان

بنا به جغرافیای رسمی قبل از جنگ جهانی، آذربایجان به تبریز و حوالی آن که در ایران شمالی واقع است اطلاق می‌شد. آذربایجانی که نام آن پس از جنگ و انقلاب کبیر روسیه بر سر زبانهاست، عبارت از منطقه‌ای است واقع در شمال آذربایجان سلف‌الذکر که جنوب شرقی قفقاز را در بر می‌گیرد و مرکز آن باکوست.

آذربایجانی‌ها از لحاظ ملیت ترک، از لحاظ دین مسلمان و از لحاظ تمدن شرقی هستند.

شجره بزرگ ترک دارای لهجه‌های مختلفی بوده، اقوام آن بسته به مناطقی که در آن زندگی می‌کنند، اسامی گوناگونی دارند. ترک‌های آذربایجان شاخه‌ای از این شجره هستند که به لهجه مخصوصی شبیه به لهجه آناتولی^۱ سخن می‌گویند.

مناطق که ترک‌های آذری در حال حاضر در آن زندگی می‌کنند، از قدیم الایام مسکن ملت ترک بوده است. ولایاتی از جمله باکو، گنجه، شماخی، ایروان، تبریز، مراغه، اردبیل و دیگر ولایات و مناطقی چون مغان، آران، قاراباغ و قاراداغ همیشه محل اتراق ایل ترک و شکارگاه خوانین ترک بوده است. این مناطق شاهد برپایی حکومت‌های کوچک و بزرگ بسیاری توسط خاندان‌های ترک و سال‌های سال سلطنت آنها بوده‌اند.

۱. لهجه آناتولی دارای تفاوتی با لهجه استانبول بوده، به ترکی رایج در قفقاز نزدیکتر است - م.

ترک‌های خزر که در محل ریزش آب رودخانه آتیل^۱ به قوزغون دیز^۲ سلطنت بزرگی تأسیس کرده بودند در سالهای ۷۰۰ میلادی از طریق دشت قالموق و ساحل قوموق^۳ به سمت جنوب پایین آمده در دشت مغان پراکنده شدند. در پی ورود آنان هجوم‌های دیگر ترک‌ها رخ داد و کوچروهای جنگاور چنگیز بزرگ و تیمور از آنجایی که ساحل رود کور و حوضه‌های رود ارس را همانند چیحون و سیحون یافته بودند این مناطق را محل اتراق خویش قرار دادند. در زمان سلجوقیان، دیگر این محل قطعاً به شکل یک منطقه ترک درآمد.

پس از سلجوقیان این اراضی دست به دست گشته، تحت اداره خاندان‌های مختلف قرار گرفت. اما این خاندان‌ها که به دنبال هم بر سر کار می‌آمدند اکثراً ترک بوده، به هنگام انقراض حکومتشان، این اراضی تحت حاکمیت یک خان‌نشین ترک - هرچند کوچک‌تر - قرار می‌گرفتند. از این میان خاندان شمس‌الدین ایلدیکز که به نام اتابکان آذربایجان اعلام استقلال کرده بودند ۸۰ سال حکومت کردند. این خاندان به سال ۵۴۱ ه.ق در گنجه اعلام استقلال نمودند. غیر از این، خاندان‌های ترک قراقویونلو و آق قویونلو نیز در اینجا حکومت کرده‌اند.

خانات دربند، قوبا، لنکران، شکلی، شیروان، باکو، قراباغ، گنجه، ایروان و نخجوان که صد سال پیش از این حکومت تزاری روسیه به استقلال و موجودیت آنها خاتمه بخشید نیز در دست حکمداران ترک آذربایجانی بود. حکومت ترک‌ها در این مناطق، حکومت یک طبقه نظامی بر ملتی از جنس دیگر، همانند حکومت آنان در هند، عربستان، ایران و مصر نبود. باوجود این که اکثر مهاجرین ترک غیر از عثمانی‌ها نماینده ملل تحت

۱. آتیل نام تاتاری رود ولگاست. به نظر می‌رسد مخفف ترکیب آت ایللی باشد.

۲. یکی دیگر از نام‌های متعدد دریای خزر قوزغون دیز می‌باشد.

۳. بخش‌هایی از دشت بزرگ قیچاق که در جنوب روسیه و شمال فنناز و مابین دریای سیاه و دریای خزر قرار دارد - م.

حکومت خویش بوده‌اند، ترک‌های آذربایجان همگی زبان خویش را - که یکی از ارکان مهم ملیت است - کماکان حفظ نموده‌اند.

خان‌نشین‌های آذربایجان هنوز هویت خویش را آنچنان‌که باید و شاید درک نکرده بودند و سیمای ملی‌ای که نشانه ادراک خویشتن باشد بروز نداده بودند. این خان‌نشین‌ها کاملاً تحت سلطه فرهنگی و نفوذ معنوی ایران به سر می‌بردند. در چنین شرایطی خان‌نشین‌های آذربایجان در پایان مراحل مختلف پیکار و مجادله‌ای که در میان سال‌های ۱۸۰۸ و ۱۸۲۸ میلادی به وقوع پیوست و مهمترین آنها مقاومت حماسی قهرمان ملی جوادخان^۱ بود، از قدرت ارتش مدرن روس‌ها شکست خوردند و تسلیم سرنوشت شدند. با این وجود، مردم آذربایجان با واسطه ادبیات، شعرا، عاشیق‌ها و درویش‌ها حزن و مسرت خویش را به زبان مادی ترنم می‌کردند و با شیوه ادراک خاص خویش یک‌پارچگی و وحدت فرهنگی خود را ابراز می‌نمودند.

آری! درست است که خواص این قوم خود را ایرانی می‌شمرند اما دیوان فضولی که همیشه بر روی رحله‌است، عاشیق‌هایی که برای کوراوغلو^۳ و یانیق کرم^۴ مویه می‌کنند و ساز^۵ دل‌گداز آنها، ماهنی‌های

۱. جوادخان قهرمانی بود که دفاع از گنجه را در برابر حمله کنیاز سبسیانوف بر عهده داشت. (کنیاز Kınızid عنوان سرکرده فسون و حاکم ولایت در روسیه تزاری - م.) وی با کمال جسارت بارها پیشنهاد تسلیم را رد کرد و تا آخرین نفس از گنجه دفاع نمود و آنقدر با دشمن جنگید تا سرانجام در حالی که پشت توپ قلعه نشسته بود، تکه‌تکه گردید.

۲. خنیاگران محلی در مناطق ترک‌نشین ترکیه، آذربایجان و مرکز ایران - م.

۳. قهرمان حماسه معروف آذربایجانی. روایت‌های متعدد و مختلفی از این حماسه در ترکیه، بالکان و آسیای مرکزی وجود دارد - م.

۴. کرم جگر سوخته. قهرمان اصلی داستان اصلی و کرم وتیز نام نغمه بسیار معروفی در موسیقی عاشیقی آذربایجان - م.

۵. آلت موسیقی خاص عاشیق‌ها که با مضراب نواخته می‌شود. در آذربایجان «ساز» و «قوپوز»^۶ و در مناطق مرکزی ایران «چگور» نیز نامیده می‌شود - م.

۶. ترانه فولکلوریک (Folk Song) - م.

چوپان‌ها که تا اعماق روح انسان نفوذ می‌کند، بایاتی‌هایی که کودکان از دل و جان می‌خوانند و لایلا^۲هایی که مادران برای دلداری دادن کودکانشان سر می‌دهند، همه و همه دال بر ضلالت سهمناکی است که این مردم گرفتار آن هستند و این پیام را سر می‌دهند:

— نه، این واقعیت ندارد، شما ترک هستید!

۱. از رایجترین انواع شعر فولکلوریک آذربایجان. نوعی چهارپاره هفت هجایی براساس وزن سبلاویک که مصرعهای ۱، ۲ و ۴ آن هم قافیه هستند. این نوع شعر در میاز ترکهای شمال عراق به «خوبرات» موسوم است - م.

۲. لالایی - م.

بیداری ادبی و ملی

این ترک‌ها در دو سوی رود ارس که آذربایجان را به دو قسمت تقسیم کرده است زندگی می‌کنند. ترک‌های آذربایجان زمانی که قسماً و یا به صورت‌های مختلف وابسته به ایران بوده به صورت نیمه مستقل می‌زیستند، نه مانند یک ملت محکوم، بلکه به صورت عنصر حاکم زندگی می‌کردند. زیرا قرن‌ها بود که طبقه حاکمه ایران را ترک‌ها تشکیل می‌دادند.

از آنجایی که مردم آذربایجان فشاری را که از جانب حکومت بر آنها تحمیل می‌شد نه از دیگران بلکه از هم‌نژادان خویش می‌دیدند محکومیت حقیقی خویش را - یعنی محکوم بودن به فرهنگی که معنویاتی متفاوت دارد - درک نمی‌کردند. این مردم رفته‌رفته دچار فارسی‌زدگی می‌شدند. خواص، تحصیلات خود را به فارسی می‌گذرانند، تربیت فارسی می‌گرفتند، همچون یک شخص فارس می‌اندیشیدند و قانع می‌شدند که واقعاً ایرانی هستند. طبقه علما که حاکم بر معنویات مردم بودند نیز همچون طبقه خواص - که زمام حل و فصل امور مردم را برعهده داشتند - دارای روحیه، تربیت و ذهنیت مشابهی بودند.

بسیار طبیعی بود که خواص آذربایجان که اساتیدی چون نظامی‌ها، خاقانی‌ها و مهستی‌ها تقدیم ادبیات فارسی کرده بودند در مقابل لسان سعدی - که کم مانده بود سلیمان قانونی هم آن را به رسمیت بپذیرد - از خود بی‌خود شده، نسبت به ملیت ترک و زبان ترکی به دیده تحقیر بنگرند. بالطبع می‌بایستی تأثیر خواص ترک که در برابر ادبیات درخشان و

جهان‌بهای ایران و فرهنگ قدرتمندی که در سایه آن ادبیات پدید آمده بود سر تسلیم فرود آورده بودند، بر روی عوام بسیار بوده باشد. و چنین نیز شده بود. ترکی زبان عوام و روستایی قلمداد شده، زبان فارسی به عنوان زبان رسمی و ادبی رواج یافته بود، و در نهایت ملت عجیب و غریبی پدید آمده بود؛ ملتی که زبانی جداگانه و نوشتاری جداگانه داشت! آذربایجانِ ماورای ارس^۱ در حال حاضر هنوز هم در چنین وضعیتی به سر می‌برد. در آنجا همه ترکی صحبت می‌کنند، اما وقتی به نوشتار می‌رسیم فارسی به میان می‌آید.

با اینکه خواص از درک بن‌بست بودن هزارتویی که گرفتار آن بودند عاجز بودند، عوام چندان هم نسبت به مسأله بی تفاوت نبودند؛ مردم با این وضعیت غیرعادی با جدیت مقابله می‌نمودند. ملت ترک علیه این وضعیت که هیچکدام از خواص اهمیتی به آن نمی‌دادند، یعنی نابودی ملیت‌شان، به‌پاخاسته بودند. قهرمانان این قیام عاشیق‌هایی الهام گرفته از حسیات شاعرانه خلق و ترجمان این حسیات بودند. حماسه‌های کوراوغلو، اصلی و کرم، عاشیق غریب و امثال آن که توسط مؤلفین بی‌نام و نشان آفریده شده‌اند، همراه با آهنگ‌های دلنواز سازهای دل‌گداز عاشیق‌ها چنان به دل توده مردم ترک آذربایجان می‌نشست که نوش آفرین، فرهاد و شیرین و حتی فردوسی و حافظ فارس‌ها نیز نمی‌توانست با آنها به رقابت برخیزد. این مردم در جست‌وجوی فردوسی خود، حافظ خود، سعدی خود، شاعر ترک خودی خویش و مغنی^۲ آذربایجانی که از اعماق روح آنان خبر می‌داد بودند.

جای بسی خوشوقتی است که تمامی خواص از هویت خویش روی

۱. منظور نویسنده آذربایجان ایران می‌باشد - م.

۲. خوانندگان موسیقی دستگاهی آذربایجانی. همانند موسیقی سنتی فارسی قبلاً مخصوص اعیان و اشراف و دربار خان‌ها و پادشاهان بوده است. معمولاً آواز مغنی‌ها را تار آذربایجانی، کمانچه و قارال (دایره) همراهی می‌کند - م.

برنتافته بودند. آن دسته از شعرای آذربایجان که با محیط فرهنگی خویش بیشتر در ارتباط بودند برای تطمین ذوق ملت خویش شروع به نگاشتن اشعار ترکی نمودند و بدین ترتیب در کنار ادبیات عامه یک ادبیات مکتوب نیز به وجود آمد.

در این خصوص مرحوم فضولی که نه تنها از بزرگ‌ترین شاعران آذربایجان بلکه از شعرای نابغه کل جهان ترک است و آذربایجانی‌ها به او لقب ابوالشعرا داده‌اند نقش مهم و رهبری عظیمی داشته است.

فضولی در آذربایجان معروف‌تر از هر جای دیگر است. پرخواننده‌ترین و محبوب‌ترین شاعر آذربایجان فضولی است. گویی شعر آذربایجان تا زمان‌های اخیر نظیره‌گویی برای فضولی بوده است. دیوان فضولی بیشتر از هر جای دیگر در تبریز چاپ شده است. دیوان فضولی در میان ترک‌ها همان منزلتی را دارد که دیوان حافظ در میان فارسها. فضولی که با شعر

اول سبیدن فارسی لفظیله چوقدور نظم کیم
نظم نازک تورک لفظیله ایگن دشوار اولور
منده توفیق اولسا بودشواری آسان ایلرم
نوبهار اولغاج دیکندن برگ گل اظهار اولور^۱

آغاز به ترکی سرایی می‌کرد، حقیقتاً کاری را که در زمان وی دشوار به نظر می‌رسید آسان نمود. شرایط زمان که چنین عزمی را در فضولی ایجاد کرد، حتی شاه ایران^۲ را نیز به نوشتن اشعار ترکی ترغیب کرد. پس از کشف سهولت نگاشتن شعر ترکی با موفقیت این شاعر و نابغه بزرگ،

۱. «سبب فراوانی اشعار فارسی [نسبت به اشعار ترکی] این است که سرودن اشعار نغز به ترکی بسیار دشوار است. اگر توفیقی داشته باشم این کار را آسان خواهم نمود. نوبهاران خاها برگ گل می‌شکنند» - م.

۲. شاه اسماعیل صفوی به زبان ترکی شعر می‌سرود و خطایی تخلص می‌نمود. دیوان خطایی معروف است.

تعداد مقلدین و نظیره‌گویان فضولی افزایش یافت و ادبیات ترکی آذربایجان تبدیل به جریانی مستقل شد.

بررسی ویژگی‌ها و موفقیت‌های پیشرفت این ادبیات و چگونگی آثاری که در آن آفریده شده است خود موضوع مستقلی را تشکیل می‌دهد. ما در اینجا تنها می‌خواهیم بگوییم که سیر تکامل ادبیات آذری کاملاً شبیه سرگذشت ادبی فضولی است. فضولی در ابتدا فارسی نوشته سپس شروع به ترکی نوشتن کرده، در ترکی نیز ابتدا به شیوه آذربایجانی نوشته و پس از اینکه بغداد به دست عثمانی‌ها افتاده زبان فضولی رفته رفته رنگ و بوی عثمانی گرفته و با فاصله گرفتن از شیوه شرقی به شیوه غربی^۱ نزدیک شده است.

ادبیات آذربایجان نیز چنین است: آذربایجانی‌ها ابتدا فارسی نوشته‌اند، سپس دوران مهمی با شاعران فضولی مشرب که صرفاً به شیوه محلی آذربایجان می‌نوشته‌اند ادامه یافته است. در این دوره ابتدا شاعرانی چون قوسی و نباتی و سپس شاعرانی چون واقف، سید عظیم، لعلی و راجی به عرصه آمده‌اند. نهایتاً در دوره سوم در ادبیات آذربایجان که تحت تأثیر حیات و افکار غرب قرار گرفته بود نوشتن به ترکی ادبی معاصر که ملهم از ادبیات ترکی عثمانی بود آغاز شد. از شاعران این دوره که از طرفی تحت تأثیر ادبیات روسی و از طرف دیگر تحت تأثیر ادبیات عثمانی بودند می‌توان محمدهادی عبدالسلیم‌زاده، صابر، حسین جاوید، احمد جواد، صحت، مذب و امثال آنها را نام برد.

آذربایجان شمالی، پس از سلطه روسها حقوق سیاسی خود را کاملاً از دست داده، طعم تلخ محکومیت را چشیده بود. مردم آذربایجان قبل از این واقعه تحت تأثیر دین و تمدن مشترک، بر محکومیت فرهنگی خویش

۱. منظور ترکی آذربایجانی و ترکی عثمانی است که به ترتیب حوزه شرقی و حوزه غربی ترکی اوغوز به شمار می‌آیند - م.

واقف نبودند. زیرا در آن زمان هنوز ملیت خود را - به معنای امروزی کلمه - درک نکرده بودند. ترک‌های آذربایجان که رفته‌رفته دچار فارسی‌زدگی می‌شدند، این بار در معرض سیاست روس‌گردانی قرار گرفتند. طبیعتاً این وضعیت اعصاب حساس مردم را می‌آزرد و حس مدافعه نفس را در آنان عمیقاً تحریک می‌کرد. به این علت مردم ناگزیر از بازگشت به خویشتن و خوداندیشی بودند.

تزاریسم برای روسی‌سازی آذربایجان از دو جبهه وارد عمل می‌شد. از طرفی علما و ملاحایی را که امور دینی مردم را در دست داشتند تحت کنترل خویش در می‌آورد، و از طرف دیگر ضمن محدود کردن تعلیم و تربیت ملی مردم را مجبور به تحصیل در مدارس روسی (اشکولا Illkolları) می‌نمود. به منظور تحقق مقصد اول دو اداره روحانی جداگانه برای شیعیان و سنیان تأسیس شده، تمام ملاحا و افندی‌ها با واسطه این مؤسسات به عنوان سرسپردگان روس‌ها به کار گرفته شدند. جهت تحقق مقصد دوم نیز مدارس روسی با برنامه معین روس‌گردانی تأسیس شده بود.

در میان مردم نه اعتمادی نسبت به ملاحایی که این سرسپردگی را پذیرفته بودند وجود داشت و نه ارزش و اعتباری برای آقازاده‌هایی که از مدارس روسی مذکور فارغ‌التحصیل شده بودند. مردم ملاحایی را که از طرف حکومت تعیین می‌شدند دفتر ملامسی^۱ (آخوند دفترخانه) و جوانانی را که در مدارس روس درس خوانده بودند روس بالاسی (روس‌زاده) می‌نامیدند. مردم با حس فطری خویش به سیاست روس‌گردانی پی برده تا سرحد امکان با این سیاست مقابله می‌کردند. مردم آخوند خود را در برابر ملای دفتر و مکتب‌خانه خویش را در برابر اشکول حکومت قرار داده بودند.

هرچند آخوندها و مکتب‌خانه‌هایی که مردم چنین سفت و سخت به

۱. به ملاحایی که از طرف حکومت تعیین می‌شدند دفترهای اداری داده شده بود تا امور ازدواج، طلاق، تولد و وفات را - که وقایع اربعه نامیده می‌شدند - ثبت کنند.

آن‌ها چسبیده بودند تماماً خودی نبوده و نهادهایی متأثر از نفوذ فرهنگی ایران بودند، لیکن نسبت به فرهنگ روسی که با روح مردم بیگانه بود ملی‌تر و خودمانی‌تر به شمار می‌آمدند. بنابراین مردم در مبارزه‌ای که در راستای حریت آخوند و استقلال مکتب‌خانه پیش می‌بردند کاملاً بر حق بودند و این مبارزه نیز بسیار معقول بود. به خاطر اینکه مردم حتی چنانچه از نظر سیاسی مغلوب شده بودند نیز نمی‌خواستند دچار نابودی معنوی گردند.

اما خواص باز هم در اشتباه بودند: «میرزا» که زمانی در برابر رمانتیسیم فردوسی، حکمت ژرف سعدی و غزل‌های شیرین حافظ از خود بی‌خود می‌شد، این بار تبدیل به یک «اوچیتل»^۱ شده بود که مجذوب و عاشق روح بلند پرواز لرمونتوف، نطق روان پوشکین و فلسفه مسیحانه تولستوی گشته بود. سالها گذشت؛ «میرزا» در یک طرف خط و «اوچیتل» در طرف دیگر خط باقی ماندند این‌ها دیرزمانی نتوانستند به تفاهم برسند. مدت مدیدی «اوچیتل» روس زده همچون «میرزا»ی فارسی زده از درک مطلبی که مردم قلباً پی به آن برده بودند عاجز ماند. پس از طی فراز و نشیب‌های بسیار و مبارزات غیرمنطقی علیه مکاتب و مدارس، «اوچیتل» مقصد را دریافت و متوجه شد که آموختن سعدی و نیز تولستوی به ملت ترک و آشنا کردن ترک‌ها با آنان هم لازم و هم مفید است، اما نمی‌توان ترک‌ها را از سعدی و تولستوی خودشان محروم ساخت.

ترک‌ها می‌بایستی برای درک سعدی، تولستوی و سایر مشاهیر ادبی عالم، فضولی خود، نباتی خود، و هر اندازه که حقیر به نظر برسند، سیدها، صابرها، جاویدها و جوادهای خود را می‌شناختند.

در این بستر دوری از تفاهم میان مردم و روشنفکرانی که به واسطهٔ مکتب‌های روسی تمدن معاصر را کمابیش درک کرده بودند آغاز شد. پنجاه - شصت سال قبل از این، ادبیات معاصر آذربایجان پایه‌گذاری

۱. اوچیتل (учитель) در زبان روسی، همچون کلمهٔ میرزا در زبان فارسی اصطلاحاً معلم معنی می‌دهد.

شد. نمایشنامه‌نویسی با آثار میرزا فتحعلی آخوندزاده که تمدن مشرق را کاملاً می‌شناخت و نیز با دانستن زبان روسی با پایه‌های تمدن غرب آشنا شده بود آغاز شده و با آثار نویسندگانی چون نجف‌بیگ و زیروف، عبدالرحیم حق وردی‌یف، سلطان مجید غنی‌زاده، نریمان نریمانوف و جلیل محمدقلی‌زاده ادامه یافت. کم‌دی‌های میرزا فتحعلی اولین کم‌دی‌هایی است که در جهان ترک نوشته شده است. مجموعه آثار میرزا فتحعلی آخوندزاده که از جانب منتقدین به «مولیر شرق» شهرت یافته به روسی، آلمانی، انگلیسی و قسماً فرانسه ترجمه شده است.

هنگامی که از تئاتر سخن می‌گوییم پرداختن به بحث موسیقی آذربایجان اجتناب‌ناپذیر است. هنر تئاتر در هیچ نقطه از جهان اسلام همچون آذربایجان پیشرفت نکرده است. در آذربایجان اپرا و اپرت ترکی به وجود آمده است. اپرای «لیلی - مجنون» توسط اولین آهنگساز آذربایجانی عزیر حاجی بیگوف براساس اشعار فضولی ساخته شده است. غیر از این اپراهایی چون اصلی - کرم، عاشیق غریب، شاه عباس و خورشید بانو، و دیگر اپراها و اپرت‌هایی چون آرشین مال آلان نیز در تمام قفقاز، ایران و تا حدی نیز در ترکیه مشهور است. اپرت آرشین مال آلان همچنان‌که در صحنه‌های استانبول توسط آماتورها به نمایش درآمده، به زبان‌های ارمنی، گرجی و روسی نیز ترجمه شده و در فستیوال‌های تئاتر به کرات روی صحنه رفته است.

متعاقب نمایشنامه‌نویسی مطبوعات نیز پایه‌گذاری شد. در سال ۱۸۷۵ مرحوم حسن بیگ ملک‌زاده زردابی روزنامه اکینچی^۱ را تأسیس کرد. بعد از آن روزنامه‌های ضیاء قفقازیه^۲ و کشکول^۳ توسط برادران

۱. اکینچی / ۱۸۷۵ - ۱۸۷۷. باکو؛ دو هفته‌نامه - م.

۲. ضیای قفقاسیا / ۱۸۸۰ - ۱۸۹۰؛ تفلیس؛ شماخی؛ هفته‌نامه ادبی، اجتماعی و سیاسی؛

ناشر: سعید انسی‌زاده؛ مدیر و سردبیر: جلال انسی‌زاده - م.

۳. کشکول / ۱۸۸۳ - ۱۸۹۱؛ تفلیس؛ ماهنامه سیاسی، اجتماعی، هنری و ادبی؛ بد زبانهای

ترکی، فارسی و عربی؛ مدیر و سردبیر: جلال انسی‌زاده - م.

انسی زاده تأسیس شدند. اکیچی به خاطر انتشار مطالبی در زمان جنگ ترکیه و روسیه در سال ۱۸۷۷ توسط حکومت توقیف شده، انتشار ضیاء قفقاز و کشکول نیز پس از نشر چند شماره در سالهای ۱۸۹۰ و ۱۸۹۱ به خودی خود متوقف شد.

پیشرفت ادبیات و مطبوعات آذربایجان تا سال ۱۹۰۵ سیر منظمی نداشت.

اما روزنامه شرق روس^۱ که در سالهای ۱۹۰۳ و ۱۹۰۴ در تفلیس منتشر می شد، این دوره طولانی فترت را پایان بخشید. این روزنامه که توسط محمد آغا شاه تختینسکی تأسیس شده بود، پس از یک سال انتشار به باکو منتقل شده و در آنجا تعطیل شد. سال ۱۹۰۵ با وقوع انقلاب صغیر روسیه نقطه آغازین دوران ترقی و بیداری ملی ترک‌های روسیه می باشد. با استفاده از شرایط مساعد برای تأسیس نهادهای اجتماعی و آزادی مطبوعات که نتیجه این تحولات بود، در میان ترک‌های آذربایجان نیز همانند تمامی ترک‌های روسیه به سرعت یک حرکت ملی آغاز شد. این حرکت از طرفی عبارت بود از درخواست تأسیس مطبوعات ملی و از طرف دیگر خواسته‌های جنبش برای برپایی مدارس ملی و اداره شدن امور دینی توسط اشخاص و نهادهای منتخب خود ملت را در بر می گرفت.

باکو مرکز این حرکت ملی بود. در ابتدای جنگ جهانی ۱۹۱۴ در باکو دو روزنامه یومیه ترکی به نامهای اقبال^۲ و صدای حق^۳ منتشر می شد. روزنامه دیگری نیز به نام کاسپی^۴ با هدف دفاع از حقوق مسلمین به زبان

۱. شرق روس / ۱۹۰۳-۱۹۰۵، تفلیس، باکو؛ سه بار در هفته روزنامه ادبی و اجتماعی - م.
۲. اقبال / ۱۹۱۲-۱۹۱۵، باکو؛ روزنامه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی - م.
۳. صدای حق / ۱۹۱۲-۱۹۱۴، باکو؛ روزنامه ادبی، سیاسی، فنی، اقتصادی و اجتماعی؛ صاحب امتیاز؛ سلمان بیگ طاهروف؛ مدیر مسئول هاشم بیگ وزیروف - م.
۴. کاسپی / ۱۸۸۱-۱۹۱۷، باکو. به زبان روسی، صاحب امتیاز تقی یف، مدیر علی مردان بیگ توپچی باشی یف - م.

روسی منتشر می‌شد. غیر از این‌ها چند مطبوعه ترک نیز وجود داشت. این روزنامه‌ها مجادله ملی‌ای را که روزنامه‌های حیات^۱ و ارشاد^۲ - تأسیس شده توسط جناب احمد بیگ آغاوغلو^۳ و علی بیگ حسین‌زاده - آغاز کرده بودند، ادامه می‌دادند. روزنامه آچیق سوز^۴ که در اثنای جنگ جهانی تأسیس شده بود نیز از این ایده دفاع می‌نمود. آچیق سوز برای اولین بار با صراحت و اصرار تمام حقیقت ترک بودن مردمی را که تا آن زمان [توسط روسها] مسلمان و یا تاتار قفقاز نامیده می‌شدند به میان آورده، در این خصوص مجبور به مبارزه با سانسور زمان جنگ شده بود.

غیر از مطبوعات یومیه چند نشریه هفتگی ادبی، سیاسی و طنز نیز منتشر می‌شدند که از میان اینها مجله ملانصرالدین^۵ شاهکاری در طنز آذربایجان به شمار می‌آید. ممتازترین مجله‌های ادبی مجله فیوضات^۶ از مهم‌ترین عواملی بوده است که ادبای آذربایجان را به تقلید ادبیات عثمانی واداشته است.

باکو همچنان‌که مرکز مطبوعات ملی بود، مرکز مؤسسات ملی که در آن زمان می‌توانستند به صورت جمعیت‌های خیریه شکل یابند نیز به شمار می‌آمد. کمک‌های جمعیت خیریه مسلمان باکو به مسلمان‌های

۱. حیات / ۱۹۰۵-۱۹۰۶، باکو؛ روزنامه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ادبی؛ مدیر مسؤول و سردبیر: احمد بیگ آغاوغلو و علی بیگ حسین‌زاده - م.

۲. ارشاد / ۱۹۰۵-۱۹۰۸، باکو؛ سه بار در هفته روزنامه ادبی، سیاسی، علمی، اقتصادی و اجتماعی؛ مدیر مسؤول احمد بیگ آغاوغلو - م.

۳. احمد بیگ آغایف، آغاوغلو. (۱۹۳۸-۱۸۷۰) روزنامه نگار، سیاستمدار و همچنین نظریه پرداز آذربایجانی - م.

۴. آچیق سوز / ۱۹۱۵-۱۹۱۷، باکو؛ مدیر محمدمین رسولزاده - م.

۵. ملانصرالدین / ۱۹۰۶-؟؛ تفلیس، تبریز، باکو؛ هفته‌نامه طنز؛ مدیر مسؤول و سردبیر جلیل محمدقلی‌زاده - م.

۶. فیوضات / ۱۹۰۶-۱۹۰۷، باکو؛ هفته‌نامه ادبی، علمی، سیاسی و اجتماعی؛ صاحب امتیاز حاجی زین‌العابدین تقی‌یف؛ مدیر مسؤول و سردبیر علی بیگ حسین‌زاده - م.

«الویه ثلاثه»^۱ که در اثنای جنگ جهانی از ترکیه اخراج شده بودند تمامی مسلمانان روسیه را تهییج کرد؛ همچنین کمک جمعیت مذکور به اسرای جنگی ترک نیز شایان قید و تذکار است.

ساختمان مخصوص این جمعیت که توسط مرحوم موسی تقی یف از تجار باکو ساخته شد، در سال ۱۹۱۸ توسط بلشویک‌ها و ارمنی‌ها به آتش کشیده شد. شاید از لحاظ عظمت این بنا مقام اول را در بین بناهایی که به این منظور برپا شده‌اند داشته باشد. ساختمان دیگری که جنب این بنا قرار دارد از لحاظ معماری شرقی نظر دقت را به خود جلب می‌کند. این ساختمان اولین مرکز تربیت معلم دختران مسلمان است که توسط جناب حاجی زین‌العابدین افندی تقی یف که به باقیات الصالحات خویش مشهور است ساخته شده است. یکی دیگر از بناهای ملی نیز ساختمان باشکوهی است که جمعیت سعادت برای مدرسه احداث کرده است.

غیر از این مؤسسات در باکو جمعیت‌های نجات، نشر معارف و صفا نیز با هدف نشر معارف تأسیس شده بودند.

دومین مرکزی که تأثیرات مهمی بر حیات ملی آذربایجان بر جای گذاشته گنججه است. مدرسه روحانیه که در گنججه تأسیس شده بود زمانی مهمترین مرکز تقویت حس ملیت‌پروری بود. آذربایجان به واسطه این مدرسه صاحب اساتید، نویسندگان و شاعران بسیاری شده است. تزاریسم که به اهمیت مدرسه مذکور پی برده بود، با تعطیل کردن سریع این محل در صدد جلوگیری از خطر برآمد. همچنانکه مرکز تربیت معلم نشر معارف و مدرسه سعادت را به همان شیوه به مجازات رسانید.

این بیداری ادبی - که ما آن را خلاصه نموده‌ایم - مشروط به پیشرفت اقتصادی و اجتماعی آذربایجان بود. آذربایجان زمانی که به شکل

۱. لواهای سه‌گانه قارص. باطوم و آرداهان. در تقسیمات کشوری عثمانی نوار سانجاق به منطقه‌ای بزرگتر از قضا (شهرستان) و کوچکتر از ولایت اطلاق می‌گردید - م.

مجموعه‌ای از خان‌نشین‌ها تحت اداره روسیه درآمد، هنوز از لحاظ اقتصادی پیشرفت نکرده بود. هر خان‌نشین محدوده‌ای بود برای تولید محصولات که در همان محل مصرف می‌شدند. مناسبات یک منطقه با منطقه دیگر بسیار محدود بود. هر خان‌نشین در وضعیت فئودالی قرون وسطایی به سر می‌برد. شهرها به شکل قصبه‌های کوچک، صنایع شامل کارهای دستی و تجارت عبارت از مبادله ساده کالاها بود.

طبیعتاً اوضاع اجتماعی و شعور سیاسی آن زمان وابسته به این شرایط مادی بود. ادبیات نیز چیزی جز یک ادبیات درباری محدود مخصوص محافل خان‌ها نبود. این ادبیات به خاطر تأثیر اهداف و سلیقه‌های محلی عرصه محدودی داشت. روابط محافل ادبی اغلب بین شهرهای مختلف در جریان بود. این روابط نمی‌توانست چندان محکم و صمیمانه باشد. حتی گاه شکلی خصمانه داشت. خصومت میان محافل ادبی حقیقتی است که در عصر حاضر نیز وجود دارد. اما این دشمنی نه به خاطر سکونت در مناطق مختلف، بلکه نشأت گرفته از اختلاف تشرها و طبقات اجتماعی است.

روسیه که در جهت قفقاز به سمت پایین پیشروی می‌کرد، کشوری بود که به مدد اصلاحات پطرکبیر قدرت زیادی یافته بود. روسیه دولتی بود که با به کار بستن اصول مدرن، مایل به پیشرفت بود و همانند هر ابرقدرت وقت از ایده امپریالیسم دنباله‌روی می‌کرد. با پیشرفت و تمایلی که در این راستا داشت به سوی جنوب پیشروی می‌کرد و دول مسلمان را بر سر راه خویش می‌دید. قفقاز برای روسیه اهمیت حیاتی داشت. احداث راه‌ها و به گردش درآوردن منابع ثروت در قفقاز و ایجاد ناوگان در دریای خزر به اقتضای اهداف روسیه انجام می‌گرفت. سرانجام این اهداف با احداث راه آهنی که باطوم و باکو را به مراکز مهم روسیه مرتبط می‌ساخت تحقق یافت. در نتیجه جغرافیای قفقاز دگرگون شد. به جای خان‌نشین‌های ضعیفی که دائماً رقیب و دشمن یکدیگر بودند، یک پیکره واحد

اقتصادی به وجود آمد که تحت کنترل اداره واحدی قرار داشت. سیاست روسیه اقتضا می‌کرد که قسمت اعظم منافع ناشی از این مسئله در درجه اول در انحصار روسیه و سپس در انحصار مسیحیان ساکن منطقه باشد. به این ترتیب آذربایجان قفقاز نیز خواه ناخواه از این وضعیت بهره‌مند شد. شهرهای آذربایجان توسعه یافتند. مناسبات و مبادلات میان آنها افزایش یافت. شرایط خاص دوران خان‌نشین‌ها بر طرف گردید. منطقه از لحاظ تجاری و اقتصادی پیشرفت کرد. اقتصاد و تجارت قدم در راه تکامل نهادند. این تکامل با ایجاد یک چرخه فعال تولید موجب تقسیم مساعی شد. در سایه تقسیم مساعی طبقات جدید اجتماعی شکل گرفتند.

روسیه نه به یک کشور اروپایی می‌مانست و نه به یک کشور شرقی، حکومت روس پس از اصلاحات پتر کبیر به طرز عجیب و غریبی بقایای فئودالیسم را با اصول بورژوازی ترکیب کرده بود. به همین خاطر روسیه نسبت به دیگر ممالک اروپایی با گام‌هایی بسیار آرام‌تر ترقی می‌کرد، با این همه کاپیتالیسم روسیه در ربع قرن اخیر به خوبی پیشرفت کرده، در نتیجه دموکراسی چشمگیری به وجود آمد. باکو نقش مهمی در پیشرفت کاپیتالیسم روسیه ایفا می‌کرد. باکو ضمن اینکه عامل محرک اکثر صنایع روسیه و تمامی راههای آهن (در سایه نفت) بود، خود نیز به صورت یک مرکز بسیار مهم تجاری و صنعتی درآمد. در این خصوص باکو غیر از وجود نفت مدیون وضعیت جغرافیایی خاص خود نیز بود. باکو یگانه بندری بود که ارتباط تجاری روسیه و ایران، ایران و ترکستان، و روسیه و قفقاز را برقرار می‌ساخت. اهمیت باکو با شکل‌گیری دموکراسی - که در جوامع امروزی نیز حائز اهمیت است - بیشتر هم شد. در باکو در کنار اقوام دیگر، طبقات اجتماعی ترک نیز به وجود آمد و دموکراسی ترک پایه‌گذاری شد.

آری، خان‌نشین‌ها منحل شده، به جای آنها - در جهت سیر تکاملی

تاریخ - یک پیکره واحد ترک به وجود آمده بود. با انحلال خان نشین ها که سمبل جدایی و عدم وحدت به شمار می آمدند، قصبه ها هر کدام به صورت یک شهر درآمده، دموکراسی که وحدت ملی را به ارمغان می آورد زاده شده بود. در میان طبقات اجتماعی این دموکراسی، متخصصین آشنا به تکنولوژی مدرن، روشنفکران، ارباب صنایع، تجار و طبقه کارگر تربیت می شدند. این صنوف در بادی امر چندان هم مخالف حکومت روس و فرهنگ روسی نبودند. بالعکس تقلید همه جانبه روسیه صفت فارقه پیشروان این صنوف را تشکیل می داد. به همین خاطر به آنان روس مآب گفته می شد. در نقطه مقابل روس مآب ها «ایران مآب» ها قرار داشتند. «ایران مآب» ها آرمان گرایان طبقات اجتماعی سابق بودند که حاضر نبودند تحت تأثیر حکومت روس جایگاه خود را به نیروهای جدید واگذار کنند. گروه اول لیبرال ها و گروه دوم محافظه کاران جامعه نوین را تشکیل می دادند.

مبارزه لیبرال ها و محافظه کاران سالها ادامه یافت. همچنان که «اوپیتل» و «میرزا» دشمن همدیگر بودند، محافظه کاران نیز لیبرالها را تکفیر می کردند. سرانجام این وضعیت تغییر کرد. فشر لیبرال طی روند تحولات اجتماعی مجبور شد علیه روسیه که وی را از لحاظ حقوقی و اقتصادی تحت فشار قرار داده بود لوای عصیان برافرازد. درست است که شهرها توسعه می یافتند و در آنها دموکراسی شکل می گرفت، اما همزمان با آن شهرها روسی می شدند و سیاست مهاجرت، به ساکنین اصلی و تولیدکنندگان محلی میدان پیشرفت نمی داد. روشنفکران و تجار ترک و عموماً تولیدکنندگان ترک می بایستی علیه این مسئله مبارزه می کردند. تحت این شرایط و وظایف سنگین، آنها نمی توانستند به تنهایی وارد عمل شوند. عامه مردم نیز می بایستی به این مبارزه کشانده می شدند. برای نیل به این مقصود، تأثیرگذاری بر مردم و مخاطب قرار دادن آنها لازم بود.

هنگامی که این لزوم حس شد، تعدادی از روشنفکران به توده مردم رو آوردند. این اقدام روشنفکران با پشتیبانی و کمک تعدادی از تجار تقویت شد. در این خصوص نشریات ادواری نقش بسیار مهمی بر عهده داشتند. با بنیان‌گذاری مطبوعات اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی و ملی در قفقاز شکل گرفتند و افکار عمومی تکوین یافتند و مسائل بسیار مهم حیات ملی مورد بحث قرار گرفتند. نقشی که روزنامه‌ها در تشکیل ملیت‌های کنونی ایفا کرده‌اند بر همگان آشکار است. مطبوعات این نقش را در مورد ترکهای روسیه نیز ایفا نمودند. مطبوعات از طرفی حس ملی را در مردم بیدار می‌کردند و از سوی دیگر در مورد مسائلی که جزو آرمان‌های ملی بودند روشنگری می‌نمودند. اگر مطالبی را که مطبوعات ترکی به آنها می‌پرداختند تحلیل کنیم می‌توانیم مواد ذیل را تلخیص نماییم:

۱. مسئله اصول جدید. تدریس ترکی در مدارس با اصول آواشناختی زبان و ادغام علوم و فنون جدید در برنامه مدارس.
۲. تأسیس و افتتاح مدارس ملی. اولاً تدریس ترکی به جای فارسی در مکتب‌های موجود محله، روستا و مسجد و بعد تأسیس مدارس جدید با اصول مدرن.
۳. درخواست تدریس ترکی در مدارس دولتی.
۴. ترویج اندیشه مدیریت ادارات روحانیه و ادارات اوقاف اسلامیة توسط علما و کارمندان که توسط اهالی مسلمان انتخاب شده باشند.^۱

۱. این مسأله جایگاه بسیار مهمی در حیات ملی مسلمانان روسیه دارد. این مسأله در میان ترک‌های آذربایجان به درخواست تأسیس اداره روحانی با انتخاب مردم محدود نشد. بلکه موجب ترویج اندیشه اتحاد اسلام نیز گردید. ترک‌های آذربایجان ادغام ادارات روحانی جداگانه شیعه و سنی حکومت روسیه در یکدیگر و تأسیس اداره واحدی تحت عنوان اداره روحانی مسلمانان را نیز طلب می‌نمودند. این مورد در درخواست سال ۱۹۰۵ اهالی مسلمان ماورای قفقاز - که تسلیم والی کل قفقاز گردید - جای گرفت و جزو تصمیمات کنگره‌های

۵. تشکیل جمعیت‌هایی - همچون جمعیت‌های اقوام دیگر - که به امور خیریه و نشر معارف مسلمانان رسیدگی کنند.

۶. مبارزه با موانع قانونی که در انتخابات شهرداری‌ها و دوما در حق مسلمانان روا می‌شد. در شهرداری‌ها باکو و گنجه و علی‌العموم تمام شهرداری‌های قفقاز اعضای مسلمان نمی‌توانستند بیش از نصف مجلس را تشکیل دهند.

۷. رعایت همه‌جانبه حقوق شهروندی مسلمانان و برقراری برابری مابین مسلمانان و دیگر شهروندان در مورد حقوق سیاسی و اداری. مطبوعات پس از تحولات سال ۱۹۰۵ گسترش یافته، با ترویج این مطالب جریان قدرتمندی به وجود آورده بودند. این مطالب فقط در ستون‌های روزنامه‌ها باقی نماندند، بخشی از آنها جامه عمل پوشیدند، قسمتی نیز موضوع خواسته‌هایی بود که در زمانهای مختلف تسلیم دولت می‌شد و بیانیه‌های اجتماعات را تشکیل می‌داد. جهت ترویج این اهداف، کمیته‌ها، جمعیت‌ها و احزاب مختلف علنی و خفی تشکیل شدند. درخواست اصلی این گروه‌های سیاسی که بعضاً بنیه‌ای ضعیف و بعضاً قوی داشتند، تغییر اصول حکومت تزاری بود. اکثر این جمعیت‌ها معمولاً در تماس و برخی در اتحاد با احزاب انقلابی ضدتزاری قرار داشتند.

انقلاب ۱۹۰۵ مطابق میل انقلابیون پیشرفت نمود، و حرکات انقلابی با برتری ارتجاع متوقف شد. پس از این واقعه جریان ارتجاعی شدیدی آغاز شد و در نتیجه موج تعقیبات، جمعیت‌های مسلمانان که در وضعیت متزلزلی به سر می‌بردند نیز همچون سایر احزاب سیاسی روس پراکنده شدند. یک جریان سیاسی شوونیست^۱ در میان روس‌ها آغاز شد.

→

مسلمانان برای رفع اختلافات شیعه و سنی نیز به تبیت رسید. شایان ذکر است که اختلافات شیعه و سنی قبل از هر جای دیگر در میان ترک‌های آذربایجان از میاز برخاسته است که این خود امری است بسیار مطلوب در جامعه‌ای که در پی درک وحدت ملی است.

۱. Chauvinisme. ملی‌گرایی افراطی آمیخته با نفرت از دیگر ملت‌ها - م.

شوونیسیم روس واقعاً معطوف جهان ترک شده بودم یکی از ادبای معروف روس در مقاله‌ای برای استقبال هیأت صلیب سرخ که به بالکان می‌رفت چنین نوشت: «تا زمانی که یک اسلاو و یا یک مسیحی وجود دارد، مجروح ترک را معالجه نکنید». شوونیسیم در عین حال موجب تقویت جریان ملی ملت‌های غیرروس نیز می‌شد. به خصوص ملی‌گرایی ترک تشدید می‌گردید. جمعیت دانشجویان آذربایجانی که در دانشگاه کیف تحصیل می‌کردند کشف، و اعضای آن توقیف شده بودند. تبلیغاتی که برای هلال احمر انجام می‌گرفت، مناسب‌ترین واسطه ترویج احساسات این دوره بودند. بعضی از زنان باکو جواهرات خود را اهدا می‌کردند. معلمان و دانشجویان جوان با رها کردن درس و تحصیل داوطلبانه وارد ارتش ترک می‌شدند. در این زمان یک جمعیت زیرزمینی سیاسی در حال شکل‌گیری بود که اعضای آن اکثراً جوان‌هایی بودند که در جمعیت‌های انقلابی سال ۱۹۰۵ تجربه کسب کرده بودند. این جمعیت معتقد به حقوق مساوی در تمام زمینه‌ها برای روس‌ها و ترک‌های ساکن روسیه بود، و در عین حال حریت تمامی جهان ترک و عالم اسلام را هدف خویش می‌دانست. ایده این جمعیت مساوات کامل حقوق بین ملت‌ها بود؛ و به این دلیل مساوات نام گرفته بود.

جهت ارائه اندیشه‌های جمعیت مذکور در آن زمان، قسمتی از بیانیه آن را که در روزنامه سیل الرشاد^۱ درج شده بود، در اینجا نقل می‌کنیم:

... بدانید و آگاه باشید که یگانه چاره نجات ما در استقلال ترکیه و ترقی آن است. اگر ما در موقعیت کنونی نیز از سستی و رخوت سابق خویش دست بر نداریم، شکی نداشته باشید که از این‌رو در مقابل چشم جهانیان حق انسانیت و ملیت خود را از دست داده، اجیر اغیار، تابع و در اسارت باقی خواهیم ماند...

تمامی جهانیان می‌دانند که این حکومت‌های کوچک و ضعیف بالکان

۱. ارشاد / ۱۹۰۵ - ؟ : باکو؛ احمدآغا اوغلو.

نیستند که با ترکیه، پرچمدار خلافت اسلامی می‌جنگند. زیرا شیر هر چقدر هم ضعیف باشد، شغال‌ها و روباه‌ها جرأت نزدیک شدن به وی را نخواهند داشت. مسبب اصلی این اعمال حکومت مستبد خرس شمالی روسیه ملقب به ژاندارم عالم و دشمن انسانیت و اسلامیت است که، هر روز مقادیر و تعداد زیادی لوازم بهداشتی، پزشک، اعانه و دسته‌دسته نظامی تحت عنوان داوطلب به آنجا می‌فرستد.

در این لحظه در صفوف نظامی بلغارها، صرب‌ها و قراداچی‌ها (اهالی مونته‌نگرو) تعداد بی‌حد و حسابی از افسران و توپچیان روس در حال مبارزه هستند. تمامی تلگراف‌هایی که در مورد شکست عثمانی‌ها مخابره می‌شوند جعلی هستند. آنها با این کار از طرفی می‌خواهند به کسانی که از روسیه رهسپار جبهه جنگ می‌شوند جرأت داده و از طرف دیگر مسلمانان را دچار هراس سازند. مسبب اکثر بلاهایی که بر سر جهان اسلام آمده و شاید تمامی آنها، همین حکومت مستبد... و... است. در حالی که برادران مسلمان ما با جان و مال خویش کمک می‌کنند ما مسلمانان روسیه چرا همچون یک جسم بی‌جان بی‌حرکت مانده‌ایم!

البته کسانی که مسلمان هستند و حس ملیت دارند، هنگامی که بیضه اسلام، دین و ملیت‌شان را تا این اندازه دچار سفالت و گرفتار دلت می‌بینند، غیرت ملی و حمیت دینی‌شان به جوش آمده طبق مفاد آیه وافی هدایه «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بأن لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و عدواً علیه حقاً فی التوریه و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا بیعکم الذی بایعتم به ذلک هو الفوز العظیم»^۱ قرآن عظیم‌الشان که در مورد استقامت و استقامت دین احمدی و لوای محمدی وارد شده است، جان و مال خود را دریغ نمی‌کنند. دریغ‌کنندگان خائن ملت و دشمن دین و بی‌غیرت هستند.^۲

۱. آیه ۱۱۳ سوره نوبه - م.

۲. سبیل‌الرشاد / عدد ۳۸ - ۳۲۰؛ صحیفه ۲۲۶. سنه ۱۳۲۸.

جنگ جهانی و انقلاب کبیر

جریان حاکمیت ملی در نتیجه انقلاب صغیر روسیه در سال ۱۹۰۵، به دستاوردهایی همچون مدارس ملی، مطبوعات ملی و مساعداتی جزئی در مورد تأسیس جمعیت‌ها نایل آمده بود.

درست است که این دستاوردها از لحاظ کمیت بسیار محدود بودند، اما از لحاظ کیفیت بسیار نوین بودند. ترک‌های قفقاز که از این مساعدات استفاده کرده بودند، در خلال جنگ بزرگ و انفجار انقلاب کبیر چندان هم بدون آمادگی نبودند. گرچه ترک‌های قفقاز هنوز مالک تشکیلاتی متناسب عظمت و مشکلات و وظایف و مقاصد ملی نبودند، اما دیگر به صورت یک توده بی‌شکلی فاقد ایده‌ملی شکل‌گرفته و محروم از شعور سیاسی نیز به سر نمی‌بردند. ترک‌های قفقاز همچون یک وجود ذی‌روح پویا و مالک وسائلی برای ابراز حیات ملی و ابراز خواسته خود مبنی بر ادامه حیات بودند.

یک فاصله اندک ده ساله ترک‌های آذربایجان را به شکل جامعه‌ای درآورده بود که صاحب مطبوعات متعدد، نهادهای مختلف، محافل سیاسی، انجمن‌های خفی، روشنفکران آگاه به مسائل زمان و مکان، و ادراک و شعور بود.

این جامعه، مفاهیم و ارزشهایی را که جنگ جهانی سال ۱۹۱۴ آنها را زیر و زبر کرده بود، با حساسیت تمام دنبال می‌کرد؛ و ندای «حق ملت‌ها مقدس است» را که همراه با همه توپ‌ها برمی‌خاست با گوش جان

می‌نوشید. این جامعه، اگر به صمیمیت این شعار که پیوسته از دهان رجال دول بزرگ درگیر جنگ به گوش می‌رسید ایمان نداشت نیز، بر این باور بود که این حقیقت بزرگ ناگزیر پیروز خواهد شد. در اثنای جنگ جهانی، زمانی که هنوز انقلاب روسیه ظهور نکرده بود، سانسور شدید زمان جنگ هر نوشته‌ای را بلا امان محو می‌نمود و به خصوص خصومت شدیدی نسبت به کلمهٔ ترک و مرام ملی‌گرایی ترک از خود بروز می‌داد، روزنامه آچیق سوز ایمان و باور مذکور را چنین به رشته تحریر درآورد:

هر کدام از طرفین غالب در صورتی که در پی ایجاد آرامش کمابیش پایدار باشد، نمی‌تواند ایده ملیت را - که بیشترین تأثیر را بر وجدان‌های زمانه برجای نهاده است - اهمال نماید؛ این حقیقت مورد تصدیق متفکرین اروپایی که بعضاً در مورد صلح آتی سخن می‌گویند نیز می‌باشد. معاهده‌نامه صلحی که بر طبق آن سیاستمداران صلح‌طلب، اصول ملی را رعایت نکرده، از حقوق ملت‌ها پاسداری نمایند، دیری نخواهد پایید که بی‌اعتبار شده، قادر به تأمین صلحی پایدار نخواهد بود!

همچنانکه موازنه سیاسی اروپا تا زمانی که حتی یک ملت با حقوق طبیعی پایمال شده باقی بماند از دیدن روی صلح واقعی و پایدار محروم خواهد ماند، هر دولتی که مابین شهروندان خود معامله تنی و ناتی روا می‌دارد نیز بر قدرت واقعی تکیه نداشته، تشکیلاتی مترقی و قدرتمند نخواهد داشت.

در واقع همچنانکه مللی که ایدهٔ معینی دارند و اکثر افراد آن مالک آرمان مشخصی هستند در روابط بین‌الملل اهمیت کسب خواهند کرد، تأثیر مهمی نیز بر سیاست داخلی دولت‌ها اعمال خواهند نمود. بدین‌گونه ملل مختلف برای ادامه حیات به عنوان یک ملت واحد، قبل از هر چیز باید خود را شناخته، با برقراری اتحاد پیرامون افکار و آمال معین صاحب ستاره درخشان آرمان اجتماعی گردند.

زیرا مللی که مالک یک روح متحد و آرمان مشترک نیستند در نظم نوینی که براساس اصول جدید بنا خواهد شد به حساب نخواهند آمد و جوامعی که از چنین سلاحی محروم مانده‌اند نخواهند توانست سخن خود را به گوش کسی برسانند!

جنگ کبیر در ترک‌های قفقاز چنین امیدی آفریده بود. امیدی که به برتری اصل ملیت بسته شده بود!

شکست کم‌نظیر امپراطوری روسیه (در سال ۱۹۱۷) در کوه‌های کارپات، جلگه‌های لهستان و سواحل بالتیک یکی از حلقه‌های مهم زنجیر آتشین جنگی را که جهان را در بر گرفته بود، قطع نمود. تزاریسم که روسیه را در پنجه اسارت خویش دچار قهر و ستم ساخته بود نیز همراه با قطع این حلقه سرنگون شد. جنگ کبیر، انقلاب عظیمی آفریده بود.

این انقلاب کبیر که در بزرگ‌ترین امپراطوری جهان - که بر توده عظیم ۱۸۰ میلیونی افرادی از ملت‌های گوناگون حکومت می‌کرد - ظهور کرده بود، می‌بایستی به دو نتیجه مختلف ختم شده، دو مسئله مهم را حل می‌نمود. در غیر این صورت دچار تضاد با روح و سرشت خویش شده روسیه را نیز همراه با خود گرفتار نابودی می‌ساخت.

انقلاب ۱۹۱۷ می‌بایستی به اقشار ستمدیده آزادی و به ملل محکوم خودمختاری اعطا می‌کرد.

روزهای اول انقلاب با انتظار تأسیس مجلس مؤسسان سپری شد. مجلس مؤسسان می‌بایستی هر چه زودتر تشکیل شده، برای روستاییان زمین، برای کارگران کار و برای ملتها نیز خودمختاری تأمین می‌کرد. اینک آرزوی عمومی!

«انتظارات از مجلس مؤسسان؟» موضوع تمامی اجتماعات، کنگره‌ها، قرارنامه‌ها و عهدنامه‌ها را تشکیل می‌داد...

ترک‌های سراسر روسیه و از جمله قفقاز نیز به سادگی از کنار این

موضوع نگذشتند. در باکو در ۱۵ آوریل برای اولین بار کنگره مسلمانان قفقاز با نام قورولتای تشکیل شد. قورولتای قبل از هر چیز و شدیدتر از هر مسئله دیگر پس از مذاکره در مورد نظام سیاسی مطلوبی که قرار بود روسیه آزاد به خود بگیرد، قرار ذیل را صادر کرد:

الف) قورولتای مسلمانان قفقاز ضمن مذاکره مسائل سیاسی و ملی، جمهوری متحد خلق مبتنی بر اصل فدراسیون محلی را مطلوبترین نظام اداری برای تأمین هر چه بیشتر منافع اقوام مسلمان اعلام می‌دارد.
ب) قورولتای مسلمانان قفقاز با در نظر گرفتن ارتباط روحانی و فرهنگی تمامی اقوام مسلمان لازم می‌بیند اداره کلی دارای صلاحیت وضع قوانین برای تمامی مسلمانان روسیه تشکیل شود.

این قرار در نتیجه مناقشاتی که روزها به طول انجامید به عنوان ماحصل نوعی ائتلاف متحداً پذیرفته شد. در این مناقشه ترک‌گرایان در یک طرف و اسلامگرایان و سوسیالیست‌ها در طرف دیگر قرار داشتند. ترک‌گرایان طرفدار اصل فدراسیون بوده، نیز در مورد آذربایجان خواستار خودمختاری سیاسی بودند. در حالی که معارضین به جمهوری خلق اکتفا کرده راه حل مسئله ملیت را نه در خودمختاری سیاسی بلکه در خودمختاری فرهنگی می‌دانستند.

متعاقب ماه آوریل در ماه می قورولتای عمومی مسلمانان سراسر روسیه در مسکو تشکیل شد. در این قورولتای هزار عضو به نمایندگی از طرف تمامی ترک‌های روسیه پس از مباحثات و مناقشات شدید خواستار تأسیس جمهوری متحد خلق براساس خودمختاری سیاسی و فرهنگی در روسیه شدند.^۱ این خواسته نتیجه‌ای را که مسلمانان روسیه از وقوع انقلاب کبیر انتظار داشتند تماماً آشکار می‌کرد.

۱. این درخواست در نتیجه مناقشات و دفاعاتی که در پی بیانیته مؤلف در مورد نظام سیاسی رخ داد، پیشنهاد گردید و با کسب اکثریت فاطح اعضای کنگره پذیرفته شد.

سرانجام لیست منتخب نمایندگان حزب مساوات و کمیته‌های ملی^۱ که در انتخابات مجلس مؤسسان اکثریت قاطعی در میان مسلمانان ماورای قفقاز به دست آورده بودند، شعار خودمختاری آذربایجان را نیز در کنار فدراسیون روسیه مطرح کردند.

حزب «تورک عدم مرکزیت مساوات فرقه سی»^۲ در کنگره نخست خود که با حمایت چشمگیر اهالی باکو برپا شده بود، اهداف سیاسی ترک‌های روسیه را در مورد نظام مطلوب سیاسی روسیه آشکار ساخت. این حزب برای مناطقی همچون آذربایجان، ترکستان، قرقیزستان و باشقیردستان که ترک‌ها اکثریت سکنه آنها را تشکیل می‌دادند خواستار خودمختاری سیاسی، و در مورد تاتارهای سواحل ولگا و قریم و دیگر اقوام ترک ساکن روسیه در صورت عدم امکان اعطای خودمختاری سیاسی، خواستار خودمختاری فرهنگی بود.

در واقع حزب مساوات که در سایه انقلاب ۱۹۱۷ امکان فعالیت علنی یافته بود، امیدی را که روزنامه آپچق سوز در سال ۱۹۱۵ بر برتری ایده حاکمیت ملی در نتیجه جنگ جهانی اول بسته بود، ابراز نمود. بدین سان ترک‌های آذربایجان انتظار داشتند که در نتیجه جنگ جهانی و انقلاب روسیه، لزوم تأمین آزادی و حاکمیت ملی آنان تأیید شود.

انقلاب، در نتیجه انفجار دو نیروی مهم که از داخل امپراطوری بر آن فشار می‌آوردند ظهور کرد. از طرفی اقشار محروم و از طرف دیگر ملل

۱. سیستم انتخابات در روسیه براساس نسبت نمایندگان بود و براساس لیست‌های منتخب احزاب برگزار می‌گردید.

۲. قبلاً ذکر شد که حزب مساوات در انانای جنگ بالکان در باکو تشکیل شد. به هنگام ظهور انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ نیز تورک عدم مرکزیت فرقه سی (حزب تمرکززدایی طلب ترکها - م) در گنجه تأسیس شد. این دو سازمان ضمن بیانات و دفاعیات خود در قورولنای قفقاز دریافتند که هر دو خلق‌گرا و ترک‌گرا می‌باشند، بنابراین متحد شده، تورک عدم مرکزیت مساوات فرقه سی نام گرفتند.

محکوم خواستار حقوق خود بودند. روستاییان زمین، کارگران کار و ملل غیرروس نیز در پی خودمختاری بودند. انقلاب ناگزیر از پاسخگویی به این خواسته‌ها بود. اما با مسئله مهمتر دیگری مواجه شده بود. مسئله جنگ می‌بایست حل می‌شد. دولت موقت که میراث‌دار حکومت تزاری بود، علی‌الخصوص دولت کرنسکی، انقلاب را به عنوان وسیله‌ای برای پیروزی در جنگ به کار برد. تجربه خطرناکی انجام شد. ارتش انقلاب به آلمان حمله کرد.

بدین صورت دولت انقلابی که تمام جدیت و نیروی خود را وقف جنگ کرده بود بالطبع حل مسائل اساسی دیگر را به آینده موکول کرد. افکار عمومی خواستار حل هر چه سریعتر مسائل کارگران، زمین و تحقق شعار انقلابی «صلح بدون قید و شرط و الحاق و حق تعیین سرنوشت برای ملت‌ها» بود. در حالیکه حکومت حل تمامی این مسائل را به آغاز کار مجلس مؤسسان موکول کرده بود.

این وقفه باعث رشد ملی‌گرایی و بلشویسم شد. علی‌الخصوص رفتار تهدیدآمیز کرنسکی در برابر شیخ فنلاند و رادای اوکراین^۱ و نیز مخالفت با تشکیل هنگ‌های ملی مسلمانان و تجاوز ناموفق به آلمان شرایط را برای ظهور بلشویسم فراهم آورد.

پتروگراد^۲ دوران مهمی را پشت سر می‌گذاشت. بحران غیرقابل تصویری ولایات را فراگرفته بود. از طرفی شوراهای کارگری، روستایی و نظامی و از طرف دیگر شوراهای ملی تأسیس می‌شدند. میلیونها نظامی بدون اجازه با ترک جبهه‌های جنگ به صورت نامنظم به کشور باز می‌گشتند. سرانجام ماه سپتامبر سر رسید. در حین تأسیس مجلس مؤسسان، بلشویک‌ها، حکومت را از دست کرنسکی گرفتند. حکومت نین مجلس مؤسسان را در همان جلسه اول تعطیل نمود.

۱. Rada و seim ارگان‌های حکومتی محلی در فنلاند و اوکراین.

۲. پایتخت سابق روسیه - م.

پس از اینکه بلشویک‌ها حکومت را به زور به دست گرفتند، هرج و مرج در سراسر روسیه آغاز شد. نظامیان ارتش با آه و فریاد جبهه‌ها را ترک نمودند. روستاییان مسلح در بازگشت به روستای خویش به یغمای خانه و کاشانه اشراف و تاراج مزارع پرداختند. هرج و مرج دهشتناکی سراسر روسیه را فراگرفت. ولایات غیرروس جهت دفاع در برابر مرکز هرج و مرج زده در صدد برآمدند اداره امور را خود در دست گیرند. اوکراین، لهستان، جمهوریهای بالتیک و فنلاند از روسیه جدا شدند. در شهرهای قازان،^۱ اوقا^۲ و اورنبورگ^۳ تشکیلات ملی متکی بر هنگهای ملی تاتار و باشقیرد به وجود آمدند.

در این اثنا حکومت بلشویک نیز بدون وقفه دیکرت (فرمان، قانون) صادر می‌کرد. این قوانین انقراض امپراطوری را که پای در سراشیبی فروپاشی نهاده بود تسریع می‌کردند. طبق این قوانین روستاییان حق داشتند املاک و اراضی فئودال‌ها را به زور تصرف کرده از آنها طبق خواسته خود استفاده کنند. ملت‌ها در صورت تمایل حتی می‌توانستند از روسیه نیز جدا شوند.

حال بینیم در این اثنا قفقاز در چه وضعیتی قرار داشت؟

از آنجایی که ترک‌های سواحل ولگا در خدمت سربازی به سر می‌بردند، در زمان انحلال ارتش روسیه هنگ‌های ملی تشکیل دادند و شورای نظامی مسلمانان را به وجود آوردند و بدین سبب در روزهای اولیه انقلاب نیروی مهمی را ایجاد نمودند. اما وضعیت مسلمانان قفقاز بسیار بد بود. قسمتی از ارتش روسیه که در قفقاز به سر می‌برد نیز در حال انحلال بود. ارتش حین عقب‌نشینی بسیار سریع خود ناشایست‌ترین

۱. مرکز جمهوری خودمختار ناتارستان در روسیه کنونی - م.

۲. مرکز جمهوری خودمختار باشقیردستان در روسیه کنونی - م.

۳. شهری در روسیه نزدیک به مرز قزاقستان - م.

اهانتها و تجاوزات را در حق مسلمانان روا می‌داشت. در مناطق نزدیک به مرز ترکیه سالدات‌های روس که تحت تأثیر شایعات بدخواهانه فتنه‌جویان از کنترل خارج شده بودند، مردم ترک را تهدید به قتل عام می‌کردند. مثله شدن و قتل فجیع مسلمانان به وقایع عادی و روزمره تبدیل شده بود. این وضعیت به حدی شدت یافته بود که شورای نظامی تاتارها در پتروگراد ناگزیر از فرستادن هیأت ویژه‌ای جهت حمایت هم‌تژادان خود به قفقاز شد.

در تفلیس هیأتی به نام کمیساریای ماورای قفقاز حکومت می‌کرد که نایب حکومت موقت روسیه به شمار می‌آمد. همچنانکه در پتروگراد حکومت موقتی منتخب از اعضای دوما به جای تزار نشسته بود، در قفقاز نیز کمیته‌ای متشکل از اعضای دوما جانشین مقام والی کل منطقه شد. و بالاخره همچنانکه حکومت مرکزی روسیه به کرنسکی منتقل شده بود، حکومت ماورای قفقاز نیز به کمیساریای ماورای قفقاز متشکل از سازمانهای سیاسی ترک، گرجی و ارمنی انتقال یافت.

در زمان وقوع انقلاب بلشویکی اعضای منتخب مجلس مؤسسان هنوز در قفقاز به سر می‌بردند. این اعضا با گردهم‌آیی در تفلیس مجلسی به نام «سئیم ماورای قفقاز» به وجود آوردند. اعضای این مجلس عبارت از نمایندگان ترک، ارمنی و گرجی، و تعدادی از روس‌ها بودند. وظیفه سئیم ماورای قفقاز حل و فصل موارد مربوط به مرز ترکیه و قفقاز به جا مانده از روسیه تزاری و عهده‌داری حکومت و اداره منطقه ماورای قفقاز بود.

در آن هنگام اوضاع در باکو متفاوت بود. باکو شهری صنعتی بود که کارگران زیادی در آن زندگی می‌کردند. یک سوم اهالی کارگر و اکثراً بیگانه بودند. علی‌الخصوص روس‌ها شدیداً دارای افکار بلشویکی بودند. علاوه بر اینها سربازان روس که از جبهه ایران بازگشته بودند نیز تمایلات بلشویکی داشتند. ملوانان ناوگان دریایی نظامی و تجاری باکو - که اکثراً

روس بودند - نیز از عناصر انقلابی به شمار می آمدند. بلشویک ها با تکیه بر چنین نیروهایی سوویت^۱ قدرتمندی در باکو تشکیل داده بودند. برخلاف تمامی ماورای قفقاز که به حکومت سئیم مستقر در تفلیس گردن نهاده بودند، سوویت باکو حاکمیت سئیم را نمی پذیرفت. سوویت باکو فقط دولت پتروگراد را به رسمیت می شناخت بود.

در آن زمان شهرداری باکو تازه تأسیس شده بود. شورای شهر باکو مخالف سوویت و طرفدار سئیم بود. این دو نیرو که از رویارویی با یکدیگر واهمه داشتند ناگزیر از برخورد بودند. اما هیچ کدام از این دو جناح خواستار تسریع این رویارویی نبوده، به نوعی با یکدیگر مدارا می نمودند.

علاوه بر سئیم و سوویت، شوراهای ملی ارمنی، ترک و گرجی نیز در قفقاز وجود داشتند. باوجود اینکه این نهادها فاقد قدرت اجرایی بودند، لیکن در میدان سیاست جایگاه و نقش بسیار مهمی داشتند. کمیته مرکزی شورای مسلمانان ماورای قفقاز در باکو قرار داشت.

سیر وقایع تاریخی آشکارا نشان می داد که هر یک از شوراهای ملی در آینده به یک حکومت ملی مبدل خواهند شد. همانگونه که ذکر شد ارتش روس در حال انحلال بود. برای جایگزینی ارتش دیگری به جای این ارتش منحل شده به دستور کمیساریای ماورای قفقاز هنگ های ملی تشکیل می شدند. فرمان تشکیل هنگ ملی مسلمانان در کنار هنگ های ارمنی و گرجی نیز صادر شده بود. اما همچنانکه اشاره کردیم از آنجایی که مسلمانان ماورای قفقاز از خدمت سربازی معاف بودند اجرای این امر با موانع سختی مواجه بود. در حالی که بحث و جدل در مورد تشکیل هنگ مسلمانان جریان داشت، تشکیل هنگ های ارمنی و گرجی سریعاً به پایان رسید.

برخلاف بلشویک های پایتخت، بلشویک های ولایات نظر مساعدی نسبت به سازمان هایی که اندیشه خودمختاری ملی را ترویج می کردند داشتند. از جمله، تمایل بلشویک های باکو به حرکات ملی مسلمانان بیشتر

۱. شورا Soviet / COBET - م.

از تمایل آنان به دیگر احزاب سیاسی روس بود. مثلاً در حالی که سوسیالیستهای میانه‌رو روس حزب مساوات را بورژوا قلمداد کرده و آنها را به عضویت سوویت نپذیرفتند، بلشویک‌ها حزب مساوات را به منشویکها و اس. اراها ترجیح می‌دادند.

لنین به محض به دست گرفتن حکومت در پتروگراد، بیانیه‌ای خطاب به تمامی مسلمانان جهان منتشر کرد. لنین در این بیانیه با لحنی پیامبرگونه از استقلال و آزادی مشرق زمین که در چنگال اسارت گرفته شده بود نوید می‌داد. این سخنان تنها در اوایل حاکمیت بلشویک‌ها که هنوز موقعیت خود را تحکیم نکرده بودند، گفته شد. اما با تقویت حاکمیت بلشویک‌ها یک بار دیگر ثابت شد قول و فعل آنان با یکدیگر همخوانی ندارد. قرائت‌های جدیدی از جمله «حق تعیین سرنوشت نه به همگان، بلکه به ارباب سعی - [کارگران] - تعلق دارد» پا در میان نهاد. با طرح شعار «خودمختاری آذربایجان در راستای دموکراسی نیست؛ این، خودمختاری خان‌ها، بیگ‌ها و اربابان است» لحن بلشویک‌ها تغییر کرد. به محض اینکه لنین در مرکز موقعیت خویش را تحکیم کرد، حواریون وی در ولایات بنای مرکزگرایی و طرفداری از روسیه بزرگ را گذاشتند.

قتل عام ترکستان، حوادث خونین تاشکند، فاجعه قریم^۲ و قباچ خونبار کییف و دهشت در قازان همگی از این مسئله نشأت گرفتند.^۳

۱. منشویکها طرفدار سوسیال دموکراسی هستند و اختلاف خود را با بلشویک‌ها در این می‌دانند که به عقیده آنها هنوز زمان ظهور انقلاب اجتماعی فرانسویده است. اس. اراها حزبی هستند که طبق یک نظریه اجتماعی قصد اجرای یک انقلاب سوسیالیستی متکی به روستاییان را در روسیه دارند و در حال حاضر دشمن بلشویک‌ها می‌باشند. اس. ارا مخفف نام سوسیالیست رولوسیرنر می‌باشد (Социалист Революционер) سوسیالیست انقلابی - م.

۲. شبه جزیره قریم در شمال دریای سیاه که ساکنان اصلی آن یعنی قوم ترک‌زبان و مسلمان تاتار توسط روسها از آنجا رانده شدند و در حال حاضر جزو قلمرو اوکراین می‌باشد. در سالهای اخیر در ایران نادانسته و به تقلید از اروپاییان، این منطقه کریمه Crimea نامیده می‌شود. - م.

۳. بلشویک‌ها در سال ۱۹۱۷ اهالی ولایاتی همچون خوقند، تاشکند، قریم و اوکراین را که با

خودمختاری آذربایجان زین پس به عنوان یک طرح سیاسی پای در صحنه نهاد. حزب مساوات و کمیته ملی ماورای قفقاز در پی اجرای این برنامه بودند. روزنامهٔ باکینسکی رابوچی^۱ (کارگر باکو) ناشر افکار حزب بلشویک در بحثی که با ما داشت نوشت: «خودمختاری آذربایجان خودمختاری بورژوازی ترک است. نه بورژوازی و نه دموکراسی روسیه راضی به این خودمختاری نخواهند شد. مساواتیان که طالب خودمختاری آذربایجان هستند، سرانجام چیزی جز خرابه‌زار به دست نخواهند آورد.» شگفت این‌که شائومیان نمایندهٔ حکومت بلشویک - که واکنشی تهدیدآمیز به ایدهٔ حزب مساوات مبنی بر خودمختاری آذربایجان نشان می‌داد - حامل فرمانی به امضای لنین بود که خودمختاری ارمنه را در اراضی تخلیه شدهٔ ترکیه از نیروهای اشغالگر روس اعلان می‌نمود. طبق این فرمان شائومیان موظف بود نهادها و سازمانهای ارمنی را در جهت «عملی ساختن آرمانهای ملی چندصدساله ملت مظلوم ارمنی» مساعدت نماید. احتمالاً تحت تأثیر این سند بود که حزب داشناکتسوتیون که یک ماه پیش از این بلشویک‌ها را - که مجلس مؤسسان روسیه را تعطیل کرده بودند - آماج بمبها و آتش میترالیوزهای خویش قرار می‌داد، با سوویت باکو رابطه‌ای صمیمانه و اتحاد نظامی برقرار نمود.

شورای کارگران و نظامیان باکو - که تحت اداره شائومیان قرار داشت - با جلب همکاری واحدهای نظامی ارمنی و حزب داشناکتسوتیون خط‌مشی خشونت‌آمیزی علیه تشکیلات مسلمانان اتخاذ نمود. مردم مسلمان که فعالیت آزادانهٔ نفرات واحدهای نظامی ارمنی را به چشم

→

هدف خودمختاری اداری درصدد اداره امور خویش برآمده بودند، به زور اسلحه سرکوب نمودند. همچنین شورای نظامی مسلمانان مستقر در قازان، شورای ملی تاتارستان، جمهوری باشقیرستان و حکومت قورولتای قریم به شکل خونباری توسط بلشویک‌ها منحل گردیدند. ۱. (Бакинский Рабочий) - م.

خویش می‌دیدند، با مشاهده اینکه افسرانی که جهت تشکیل واحدهای نظامی مسلمانان از تفلیس فرستاده شده بودند توسط سوویت باکو دستگیر شده‌اند، بالطبع به خروش می‌آمدند. بدین ترتیب خشم روزافزون مردم همچو انباری از مواد محترقه که با یک جرعه فتنه مشتعل شده باشد، به جوش آمد و سرانجام مسبب وقوع حوادث خونین ۱۷ تا ۲۱ مارس ۱۹۱۸ گردید.

بلشویک‌ها در این حادثه، عملیات خونبار خود را که در بسیاری از ولایات اجرا کرده بودند در باکو نیز تکرار نمودند. سوویت باکو که به نام حاکمیت کارگران و مستمندان، علیه حزب مساوات و شورای ملی مسلمانان اعلام جنگ کرده بود، با همراهی واحدهای نظامی ارمنی نزدیک ۱۰ هزار مسلمان را به قتل رساند. در میان کشته‌شدگان هزاران سالخورده عاجز از حمل سلاح، زن و کودک کارگر و مستمند وجود داشت. باکو، مرکز ملی‌گرایی ترک به شمار می‌آمد و حزب روسی بلشویک در صدد انهدام این مرکز بود. این حزب جهت انجام این نیت، آرامنه، متفق سنتی روس‌ها علیه ترک‌ها را در کنار خود یافت. به راستی قتل عام مردم در حوادث ماه مارس به هیچ‌وجه به یک مبارزه طبقاتی شباهت نداشت. این قتل عام، از دیدگاه هر ناظر بی‌طرفی چیزی جز مجازات بی‌امان مردم مسلمان - که محروم از هرگونه سلاح جهت دفاع از خود بودند - به شمار نمی‌آمد. توپ‌ها، مسلسل‌ها، آتشبار نظامیان ارمنی، هواپیماها و اژدرافکن‌ها همگی محله مسلمانان را هدف قرار داده بودند. بر سر محله مسلمانان آتش باریده، لهیب جهنم فشانده می‌شد.

آیا مسلمان بودن و یا سکونت در محله ترکها جرم محسوب می‌شود؟ این جرم رسماً به حزب مساوات و کمیته ملی نسبت داده می‌شد. در حالی که اسناد، اقدامات انجام شده و تدابیر اتخاذ شده توسط این دو نهاد را جهت جلوگیری از بروز فتنه مذکور ثابت می‌کنند. اما اعلان

خصومت علیه یک ملت برازندهٔ بلشویسم نبود. به همین خاطر بلشویک‌ها حزب مساوات را بهانه و کمیته را مخاطب خویش قرار می‌دادند.

و اما نتیجه؟... حدود ده‌هزار کارگر و مستمند مسلمان به قتل رسیدند... مناره‌های مسجد جامع تازه پیر در اثر اصابت گلوله سوراخ شدند، خانهٔ ملت اسماعیلیه متعلق به تشکیلات ملی و تحریریه روزنامه آچیق سوز مروج افکار عمومی جامعه ترک و مطبوعه کاسپی به آتش کشیده شد. اهالی مسلمان در معرض خشونت شدیدی واقع شده تعداد زیادی از روشنفکران دستگیر و زندانی شدند.

پس از این حادثه فجیع، باکو تماماً از ماورای قفقاز منفک شده، تحت اداره سوویت قرار گرفته، موضعی متخاصم علیه تفلیس اتخاذ نمود. در پی سقوط باکو کمیتهٔ مرکزی مسلمانان که نمایندهٔ مسلمانان ماورای قفقاز بود منحل شد.

پس از این حادثه توجه مسلمانان سراسر ماورای قفقاز متوجه مجلس سئیم در تفلیس گردید.

اعضای مسلمان مجلس سئیم، فراکسیون ویژه‌ای تشکیل داده بودند. این فراکسیون با اینکه در ابتدا موظف به رسیدگی به مسائل شرعی بود، بعدها ناگزیر از برعهده گرفتن تمامی مسائل مربوط به مسلمانان شد. اقامت اعضای مسلمان سئیم در محلی دور از منطقه مقرر شده برای خدمت، موانع دیگری را بر مشکلات موجود می‌افزود. در این ایام وضعیت باوقوع برخی فجایع وخیم‌تر شد. حوادث خونبار در جتوب غربی ماورای قفقاز نظر دقت را به خود جلب می‌کرد. خبرهایی متعدد و یکی از دیگری دهشتناک‌تر در مورد قتل عام مسلمانان توسط ارمنه، ابتدا در اراضی اشغال شدهٔ ترکیه در جنگ توسط روس‌ها و سپس در ولایات قارص و ایروان دریافت می‌شد.

جهت کسب اطلاع از فجایعی که در آن ایام بر سر مردم مسلمان قفقاز

در جریان قتل عام باکو و تراژدی‌های قارص و ایروان آمد، مطالب زیر را که برگرفته از صورت مجلس مورخ ۱۵ آوریل ۱۹۱۸ فراکسیون مسلمان - که چندی پیش ذکر آن رفت - می‌آوریم:

مهاجران یونانی که به تفلیس آمده‌اند وضعیت مسلمانان ولایت قارص را چنین تصویر می‌کنند. واحدهای نظامی و آوارگان مسلح ارمنی در بازگشت از رویارویی با ارتش ترکیه ضمن اینکه روستاهای سر راه خویش را با خاک یکسان می‌کنند، هر موجود زنده‌ای را از دم تیغ و آتش گذرانده دچار وحشت و فلاکت غیرقابل تصویری می‌سازند. ارتش غالب ارمنی با غنایم جنگی خود یعنی نوزادان شیرخواری که بر سر نیزه زده شده‌اند، زنان مسلمان را در سر راه خود لخت می‌کنند... بنا به روایت یونانیان تحمل ضجه دلخراش زنان و کودکان و تاله ناامیدانه سالخورده‌گانی که تحت تأثیر این عذاب جهنمی دچار جنون شده‌اند، احتیاج به اعصابی فوق بشری دارد. تمامی یک سانجاق شامل ۸۲ روستا دچار چنین فلاکت غیرقابل تصویری شده است.^۱

ویرانی ولایت ثروتمند قارص که در نتیجه دهشت و خشونت اعمال شده توسط کاپیتان موسسیان و ژنرال آرشوف به وجود آمده بود، موجب فراموشی فجایع ایجاد شده توسط قزاقهای روس در زمان جنگ جهانی به سال ۱۹۱۵ گردید.

اخبار دریافتی از ولایت ایروان از لحاظ دهشت، دست کمی از وقایع قارص نداشت. طبق گزارش ابراهیم آغا وکیللی رئیس هیئت اعزامی سئیم برای تحقیق در مورد حوادث ایروان و کمک به فلاکت‌زدگان ۲۱۱ روستای مسلمان با خاک یکسان شده، تعداد آوارگان به ۱۰۰ هزار تن می‌رسید.

۱. برگرفته از هفته‌نامه استقلال چاپ باکو. (باکو، ۱۹۱۸-۱۹۱۲۰؛ هفته‌نامه؛ ناشر افکار تورک عدم مرکزیت مساوات فرقه سی - م).

گمان می‌رفت که این حوادث جنبه تصادف نداشته، طبق یک طرح از پیش تعیین شده در جهت کسب اکثریت ملی ارمنی در منطقه ارمنستان مستقل اجرا می‌شود.

جلوگیری از وقایعی که این چنین پیش می‌تاختند در حد امکان فراکسیون مسلمان سئیم - که محروم از هرگونه امکانات اجرایی و فاقد قدرت نظامی بود - نبود. بالطبع، اقدامات انجام شده با مقیاس حوادث بی‌تناسب بود و فقط راه‌حلهایی موقت به شمار می‌آمد.

کمک برادرانه ترکیه

هدف بلشویکها خفه کردن اقدام ترک‌های آذربایجان مبنی بر برخورداری از حق تعیین سرنوشت - از جمله اصول اعلام شده انقلاب کبیر روسیه - در خون‌های جاری شده در خیابانهای باکو، و خاموش نمودن مشعل آزادی بنای اسماعیلیه در زیر خاکستر و خرابه‌های آن بنای باشکوه بود. هنگام وقوع این جنایت تاریخی، نمایندگان ملی‌گرا در تفلیس به سر می‌بردند. در آن زمان مجلس عمومی سئیم در تفلیس مشغول بررسی و مذاکره در مورد حل مسائل به جای مانده از دوره تزاری در جبهه قفقاز و جدایی ابدی و اعلان استقلال از روسیه بود.

تمامی هم و غم نمایندگان مسلمان سئیم متوجه تسویه مصلحانه مسائل جبهه و اعلام هر چه سریع‌تر استقلال قفقاز بود. زیرا به نظر آنان امکان نداشت برای تأسیس قفقازی مستقل و جدا از روسیه فرصتی بهتر از این به دست آید. نه تنها منافع مسلمانان قفقاز بلکه منافع دیگر ممالک مسلمان - که دائماً مورد تهدید روسیه بودند - نیز اقتضا می‌کرد قفقاز به استقلال دست یابد. فاجعه باکو، در اصل مجازاتی بود که بلشویکها در برابر تمایلات سیاسی «جنایتکارانه» مسلمانان ترتیب دادند.

بالطبع، باکو از تفلیس انتظار کمک داشت. نه تنها باکو، بلکه تمامی آذربایجانی‌ها منتظر کمک مجلس سئیم - که آذربایجانی‌ها نیز در آن شرکت داشتند - و حکومت ماورای قفقاز بودند. اما هیئات! فریادهای اعضای آذربایجانی سئیم تأثیر چندانی بر منشویک‌های گرجی، صاحبان

اصلی حکومت تفلیس نکرد. این آقایان که بلشویسم را در داخل گرجستان با خشونت و خشم هر چه تمام سرکوب می‌کردند، حتی در صدد اعلام خشک و خالی جنگ علیه باکو نیز بر نیامدند. با اینکه وعده تحویل میلیونها فشنگ، دهها مینرالپوز و چند توپ به ارتش نجات بخش کمیته ملی مسلمانان گنجه داده شده بود، این وعده‌ها آنچنان که باید و شاید عملی نگردید. مطبوعات تفلیس نیز استرداد باکو توسط قوای چریکی آذربایجان را اقدامی ارتجاعی خوانده، محکوم نمودند. و سرانجام با پیش کشیدن شعار «تا زمانی که خطر ترکیه وجود دارد، نمی‌توانیم با بلشویکها دشمنی کنیم»، به طرز شگفت‌آوری خط مشی عجیب و غریب خود را توجیه کردند. با این اوصاف آیا لزومی به توضیح خط‌مشی آرامنه سئیم در آن ایام حس می‌کنید؟...

بلشویک‌های یاغی باکو که اوایل امر از ترس انتقام مسلمانان و حمایت تفلیس حالت دفاعی گرفته بودند، این بار جسارت یافته دست به تجاوز زدند. در میان نفرات این نیروی متجاوز فداییان ارمنی همچون آمازاسپ و آوتیسوف و توپچی‌های روس همچون پتروف به چشم می‌خوردند. از حمله این نیروی متجاوز که رهسپار گنجه بود، در بادی امر شماخی متضرر شد. متجاوزان، پایتخت باستانی شروانشاهیان را در یک حمله به آتش کشیده تا محل مسجد جامع تاریخی شهر هر چه توانستند سوزاندند. تنها محله آرامنه را دست‌نخورده باقی گذاشتند. سرانجام، در نتیجه ورود و خروج قوای دفاعی گنجه که دست به ضدحمله زده بودند، این محله نیز به آتش کشیده شد. تنها دو کلیسا از آتش جان سالم به در بردند. شهرها و قصبه‌هایی همچون لنگران، سالیان، قوبا، نواحی^۱ و گوردمیر نیز همانند شماخی مورد تجاوز واقع گشتند. سرگذشت هر کدام از خانمان‌های ویران شده، نوامیس هتک شده، زنان و مردان مقتول و اموال و احشام غارت شده در اثنای این تجاوز، فاجعه غیرقابل تصویری است.

۱. کذا فی اصل شاید منظور «نوخا» است - م.

دیگر خطر به گنجه رسیده بود. از طرفی گنجه در معرض خطر بود و از طرف دیگر آرامنه قراباغ در حال طرح نقشه‌ای برای همدستی با بلشویک‌های باکو بودند. گذراندن آذربایجان از دم تیغ و آتش! جای هیچ شکی نبود. روزنامه شائومیان اظهار داشته بود: «به جای خودمختاری به خرابه‌زار دست خواهید یافت.»

تنها سنگر باقی مانده برای دفاع از ملت در برابر چنین خطری گنجه بود. گنجه توانایی این را نداشت که به تنهایی از عهده چنین وظیفه سنگینی برآید. با طولانی شدن ایام دفاع، رشته امور از کف خارج شده، در مناطقی که به چنگ بلشویک‌ها نیافتاده بود نیز نافرمانی و هرج و مرج شدیدی ظهور کرده بود.

خطر بزرگی حیات آذربایجان را تهدید می‌کرد. و طبیعتاً در افکار عمومی آذربایجان که شاهد بی‌تفاوتی دولت تفلیس بود، باور نوینی در منصفه ظهور بود. تنها یک راه چاره برای نجات ملت از این اوضاع بحرانی باقی مانده بود: - ترکیه!

چشم امید همگان متوجه ترکیه بود. «ملت برادر خواهد آمد و ما را از چنگال دشمن‌رهایی خواهد بخشید.» مردم امیدی جز این نداشتند.

در حالی که مسئله این قدرها هم ساده نبود، ماورای قفقاز امور داخلی خویش را جدا از روسیه و فعلاً به صورت مستقل اداره می‌کرد. اما با اینکه در صدد صلح با ترکیه بود، هنوز قادر به نیل به این هدف نبود. ترکیه به هیأت نمایندگی ماورای قفقاز اعزامی به طرابزون پیشنهاد کرد تمامی مفاد معاهده برست لیتووسک را بپذیرد. درخواست ترکیه، ابقای مرزهای قبل از جنگ ۱۹۱۴ با قفقاز بود. طبق این پیشنهاد، حکومت ماورای قفقاز می‌بایستی از الوبه ثلاثه قارص، باطوم و آرداهان صرف‌نظر می‌کرد. حکومت بلشویک این ولایات را براساس معاهده برست لیتووسک ترک کرده بود. ولایات مذکور زمانی در مقابل خسارات جنگی توسط روسها تصرف شده بود.

در این مرحله، مذاکرات طرابزون جدی‌تر شد. آرامنه و گرجی‌ها می‌گفتند: «بدون جنگ هرگز تسلیم ترکیه نخواهیم شد». مسلمانان در موقعیت بدی به سر می‌بردند. آنها خود را در میان بلشویسم و جنگ طلبی آرامنه و گرجی‌ها گرفتار می‌دیدند. با اینکه هیئت نمایندگی اعزامی به طرابزون با پی بردن به جدیت اوضاع، به اتفاق آراء، ترکها، آرامنه و گرجیها تصمیم به قبول اولتیماتوم ترکیه گرفته بود، مجلس سئیم با اکثریتِ دانشناک‌های ارمنی و منشویک‌های گرجی تصمیم به جنگ گرفت. کنفرانس دستخوش وقفه شده، جنگ آغاز و هیئت نمایندگی به تفلیس بازگشته بود. تا زمان رسیدن هیئت نمایندگی به تفلیس جنگ تمام شده، باطوم سقوط کرده، قارص نیز تحت محاصره درآمد.

دیگر امکان تحمل وجود نداشت. اعضای مسلمان سئیم متوسل به آخرین راه چاره شدند. آنان اعلام کردند جنگ باید متوقف و استقلال ماورای قفقاز رسماً اعلان گردد، و الا ما جدا شده فکری به حال خویش می‌کنیم. گرجی‌ها نیز دریافته بودند که راه خطا در پیش گرفته‌اند و مردم ماورای قفقاز به هیچ وجه آمادگی چنین جنگی را ندارند. بنابراین قانع شدند که چاره‌ای جز این وجود ندارد. کابینه جنگ طلب ککچقوری^۱ را سرنگون کرده کابینه صلح طلب چخنکه‌لی^۲ را بر سر کار آوردند.

دور تازه‌ای از مذاکرات در باطوم آغاز شد. صلح‌طلبان امیدوار بودند خواسته‌های ترک‌ها در مذاکرات طرابزون نسبت به دوران قبل از جنگ افزایش نیابد. اما حقیقت آن‌چنان که در تصور آنان بود از آب درنیامد. حکومت استانبول به عنوان خون‌بهای ترک‌های کشته شده در باطوم و قارص اراضی جدیدی درخواست کرد. این درخواست شامل مناطق آخسختا، آخالکلک، الکساندرپول، سورمه‌لی و نخجوان بود.

1. Evgenii Petrovich, Gegekori (1879-1954).

2. Akaki Ivanovich Chkhenkeli (1879-1959).

زمانی که هیئت‌های نمایندگی ماورای قفقاز و عثمانیها در باطوم مشغول مذاکره بودند، نوری پاشا و چند افسر همراه وی از راه ایران و قراباغ وارد گنجه شدند. در آن زمان گنجه دچار هرج و مرجی وحشتناک و در معرض خطر تجاوز بلشویک‌ها بود. مردم گنجه نوری پاشا را فرشته نجاتی تلقی کردند که از آسمان نازل شده است. استقبال مردم از نوری پاشا در تاریخ گنجه بی سابقه بوده است.

مذاکرات باطوم با مواضع و مشکلات بسیاری از جمله طولانی شدن زمان مذاکرات مواجه بود. زین پس گرجی‌ها باقی ماندن در ترکیب حکومت ماورای قفقاز را به ضرر خویش تشخیص داده، مخفیانه با آلمان‌ها توافق می‌کردند. اختلاف مابین ترکیه و متحدش آلمان، گرجی‌ها را به این فکر وامی‌داشت که چنین حرکتی به نفع آنان خواهد بود. سرانجام چیزی که می‌بایست، صورت پذیرفت. در ۲۶ ماه گرجستان اعلان نمود جمهوری مستقلی جدا از روسیه تأسیس کرده است.

با خروج گرجی‌ها از فدراسیون ماورای قفقاز، حکومت فدراتیو عملاً فروپاشید. پس از وقوع این امر اعضای مسلمان سئیم نیز خود را همچون گرجی‌ها نمایندگان شورای ملی آذربایجان خواندند. دو روز بعد در ۲۸ مه شورای ملی آذربایجان استقلال آذربایجان را اعلان نموده، این امر را طی متحدالمال مورخ ۳۰ مه به اطلاع تمامی دولت‌ها رسانید.^۱ شورای ملی ضمن اعلان استقلال، دولت آذربایجان را نیز تشکیل داد. اولین کابینه به ریاست مرحوم فتحعلی‌خان خویسکی تشکیل شد. وی بعدها توسط دشمنان حرکت ملی آذربایجان در تفلیس به قتل رسید.

با انحلال حکومت ماورای قفقاز بالطبع هیئت نمایندگی اعزامی به باطوم نیز منحل شد. به جای آن هیئت، هریک از هیئت‌های نمایندگی آذربایجان، گرجستان و ارمنستان به تنهایی مذاکرات صلح را ادامه دادند.

۱. رجوع کنید به کتاب آذربایجانین تشکلی (شکل‌گیری جمهوری آذربایجان - م).

به تاریخ ۴ ژوئن یک معاهده دوستی مابین دولت علیه [عثمانی] و دولت آذربایجان در باطوم منعقد گردید. خلیل بیگ نماینده اول و وزیر دادگستری و جناب وهیب پاشا نماینده دوم و فرمانده لشکر شرق به نمایندگی عثمانی و محمدامین رسولزاده رئیس شورای ملی و محمدحسن بیگ وزیر امور خارجه به نمایندگی آذربایجان، این معاهده را امضا نمودند. بنا بر ماده ۴ این معاهده، جمهوری آذربایجان حق داشت جهت اعاده امنیت و آرامش در کشور از ترکیه کمک نظامی درخواست نماید.

آذربایجان مشکلات بسیاری پیش روی داشت و جهت رهایی از این مشکلات نیازمند به کمک ترکیه بود. نمایندگان آذربایجان در تماس‌هایی که در طرابزون و باطوم با ترک‌ها داشتند این مسئله را شفاهاً و کتباً به آنان خاطر نشان نموده بودند. این بار ما به نام شورای ملی آذربایجان و محمدحسن بیگ به نام وزارت خارجه با مراجعه به حکومت ترکیه، طبق ماده ۴ معاهده مذکور درخواست نیروی کمکی نمودیم. چشم امید تمامی مردم آذربایجان به این درخواست بود. هیئت نمایندگی ترکیه فوراً با درخواست ما موافقت نمود. اما قوای امداد می‌بایستی از طریق گرجستان حرکت می‌کردند. این نیروها به خاطر موانعی که حکومت آلمان ایجاد می‌کرد با سرعت مطلوبی به آذربایجان نمی‌رسیدند.

شورای ملی که در شرایط و حالت فوق‌العاده اعلان استقلال نموده بود، [از تفلیس] به گنجه نقل مکان کرد.

۱۶ ژوئن جلسه تاریخی شورای ملی تشکیل شد. شورای ملی کابینه دوم فتحعلی خان را تشکیل داده، ضمن تفویض تمامی اختیارات شورای ملی به دولت مذکور، جلسات آتی شورا را به خاطر حالت فوق‌العاده تعطیل اعلام نمود. قرارنامه این نشست بدین شرح بود:

شورای ملی آذربایجان، با در نظر گرفتن مشکلات داخلی و خارجی موجود کشور، تمامی اختیارات و صلاحیت خود را به کابینه

فتحعلی خان خویسکی تفویض می‌کند. شورای ملی کابینه مذکور را موظف می‌دارد که تا زمان تشکیل مجلس مؤسسان براساس آراء عمومی، حق حاکمیت بر کشور را بر عهده گرفته آن را به احدی نسپارد.

علت تعطیلی این چنینی شورای ملی آذربایجان، پاره‌ای کشمکش‌های سیاسی بود که در گنجه جریان داشت. این کشمکش‌ها عبارت بودند از جدال میان جریانهای دموکرات و ذهنیت‌های اشرافی بر سر چگونگی نظام سیاسی کشور. کشور از هر طرف در محاصره قوای دشمن بود و چنین کشمکش‌هایی می‌بایستی موقتاً بر طرف می‌شدند. این امر با تشکیل حکومتی تام‌الاختیار امکان‌پذیر گردید.

برای تشریح جو حاکم بر شورای ملی در اثنای این واقعه، قسمتی از نطق پایانی مان را که در مقام ریاست این شورا ایراد نموده‌ایم، درج می‌کنیم:

آری آقایان محترم، شورای ملی نهادی بود که در گنجه پایتخت موقت آذربایجان، هرچند به صورت ناقص، پرچمدار حاکمیت ملی بود. اینکه این نهاد این چنین ناگزیر از ترک میدان گشت، بی‌شک، یک عقب‌نشینی برای دموکراسی و یک موفقیت به نفع نیروهای مترجع به حساب می‌آید. این عقب‌نشینی، نیروهای ناپاک و سیاه را در برابر نیروهای پاک و سفید تقویت خواهد نمود. در صورتی که مسئله را از این دیدگاه مورد بررسی قرار دهیم، در نظر اول وضعیت ما بسیار شبیه به وضعیت اوکراین به نظر می‌رسد. این اوضاع و احوال در اندیشه ما عقیده‌ای مبنی بر شکست اهداف انقلابی روسیه می‌آفریند. اما آقایان! دربند ظواهر نباشیم، سطحی نیاندیشیم، چندان نیز مأیوس نگردیم. برخلاف تمامی گفته‌ها، انقلاب کبیر روسیه به هیچ وجه به افلاس نگراییده است. هدف انقلاب روسیه چه بود؟ این سؤال را نباید با نگاه انقلابیون روس که با اندیشه روسیه بزرگ مسموم شده‌اند، پاسخ دهیم. پاسخ این سؤال با تحلیل

طبیعت خود انقلاب روشن می‌شود. اگر از این منظر به مسئله بنگریم، هدف انقلاب روسیه رهایی بخشیدن به ملل محکوم و اقشار مظلوم و ستمدیده بود. گیریم اقشار ستمدیده به دستاوردی فراتر از خواسته خود نایل آمدند. ملت‌ها نیز یک‌یک به استقلال دست می‌یابند. آیا هدف انقلاب، ایجاد یک روسیه بزرگ و دربرگیرنده یک ششم [خشکی‌های] جهان بود؟ ابدأً آزادی‌های افراطی اجتماعی البته که محدودتر شده به شکل معتدلی درخواهند آمد. زیرا چنین آزادی‌هایی، بی‌هیچ شکی نه تنها آزادی نیستند، بلکه آفت به شمار می‌آیند. اما مطمئنم که محل توقف عقب‌نشینی انجام شده در راه نیل به این مقصود، در هر حال نه در پس حدود قبل انقلاب، بلکه جلوتر خواهد بود. به عبارتی اوضاع در هر حال بهتر از گذشته خواهد بود.

آقایان محترم! من از این نظر به وقایع سابق روسیه می‌نگرم و به همین خاطر نیز کماکان به امیدهایم زنده‌ام. آقایان، انقلاب روسیه نظریه‌های مثبتی طرح و اصول آزادیخواهانه‌ای اعلان نمود. من می‌دانم که آذربایجان نهایت استفاده را از این اصول خواهد کرد. ما با یک آذربایجان مستقل مواجه هستیم. آذربایجان از استقلال و آزادی سیاسی بهره‌مند خواهد شد. شکی ندارم که در چنین کشوری وضعیت حقوق بشر و آزادی‌های اجتماعی در هر حال بهتر و مساعدتر از دوران استبداد روسیه خواهد بود. آقایان، حتی می‌خواهم بگویم که آذربایجان از گرجستان که انقلابی‌ترین و آزادی‌خواه‌ترین کشور قفقاز تلقی می‌شود، خوشبخت‌تر است. زیرا در اینجا، نیرویی که بر آزادی‌های داخلی ما اعمال نفوذ می‌کند و یا اعمال نفوذ آن متصور است، نیروهای بیگانه نیستند، نیروهای خودی هستند. (کف‌زدن حاضران) آینده، از آذربایجان به سوی اتحاد شاخه‌ها و شعبات مختلف یک ملت بزرگ و سرفراز پیش خواهد رفت که عین مقصد ماست. (کف‌زدن حاضران) به فرض اگر

در مورد آزادی‌های اجتماعی و حقوقی نیز چیزی از دست بدهیم، در میدان سیاست پیروز شده، جبران مافات خواهیم نمود، در حالی که اوکراین و یا گرجستان این چنین نیستند.

آری آقایان محترم! چندان هم ناامید نشویم. فراموش نکنیم که در برهه مناسبی از تاریخ جهت نیل به آرمان ملی مان به سر می‌بریم. فراموش نکنیم که فرصت مناسبی جهت اتحاد ترکها به دست آورده‌ایم. تمام سعی خود را در راه اجرای این آزادی سیاسی به کار بندیم. و در راه رسیدن به این هدف آماده هرگونه فداکاری باشیم...

دولت از طرف شورای ملی مسئول اداره مملکت بود و براساس قرارنامه فوق‌الذکر می‌بایستی هر چه زودتر باکو را بازپس بگیرد.

با کمک سپاهی که در معیت نوری پاشا بود، طی مدت زمان کوتاهی امنیت کامل در تمامی نقاط آذربایجان، به جز ولایت باکو برقرار گردید. فقط باکو و حوالی آن تحت تصرف بلشویک‌ها بود. بلشویک‌ها گاه و بیگاه شورش و حتی تجاوز می‌کردند. آنان با استفاده از یک فرصت ۵-۶ ماهه نیروی دفاعی بسیار مهمی ایجاد نموده بودند.

بلشویک‌ها و نیروهای داشناکتسوتیون که از خارج تحت فشار قوای ملی آذربایجان و ترکیه بودند، از درون متزلزل و دچار نفاق شدند. سرانجام در شهر تحت محاصره باکو کودتایی علیه دیکتاتوری بلشویک‌ها ظهور نمود و قدرت به هیئت مدیره‌ای متشکل از آرامنه و روسها و متکی به واحدهای نظامی ارمنی و ملوانان ناوگان دریایی باکو انتقال یافت. این هیئت انگلیسی‌ها را به باکو دعوت کرد. فرماندهی کل انگلیسی‌ها در ایران طبق این دعوت نیروهای نظامی خویش را به باکو گسیل داشت. در این موقعیت لزوم جذب نیروهای جدید از ترکیه حس شد. نیروهای کمکی ترکیه از راه گرجستان به باکو می‌رفتند و آلمان‌ها - آنچنانکه بیشتر ذکر آن رفت - سبب توقف این نیروها شدند و این مسئله موجب شد آزادی باکو تا ۱۵ سپتامبر به تعویق افتد.

سرانجام پس از جنگی سخت و خونین، قوای ملی آذربایجان وارد پایتخت خویش شدند. فداکاری محمدجیکهای^۱ قهرمان در این جنگ که با جان فشانی در پی رهایی برادران خویش بودند، با حروف طلایی در تاریخ اتحاد ترکها ثبت خواهد شد. با آزاد شدن باکو خنده بر چهره اهالی مسلمان باکو که ۶ ماه تمام خون جگر خورده بودند، نقش بست. در فرخنده روزی چون عید قربان، باکو دوباره به صاحبان اصلی خویش بازگشت. ما در آن هنگام به همراه هیئت‌های نمایندگی آذربایجان و دیگر جمهوریهای قفقاز برای شرکت در کنفرانسی که قرار بود با حضور نمایندگان دول اروپای مرکزی تشکیل شود، در استانبول به سر می‌بردیم. و من ریاست هیئت نمایندگی آذربایجان را برعهده داشتم.

جناب انورپاشا وزیر جنگ و جانشین فرمانده کل قوا [ی عثمانی] تلفن نمودند:

— امین بیگ، باکو آزاد شد!

نمی‌توانم تأثیر این مکالمه کوتاه را بیان کنم. و تا این لحظه نیز آن حس را فراموش نکرده‌ام.

چند روز قبل از این واقعه یکی از تصمیمات حکومت آلمان را محکوم نموده بودیم. حکومت آلمان طبق معاهده‌ای که ذیل معاهده برست لیتووسک امضا کرده بود، رضایت خویش را از الحاق اراضی واقع مابین ولایت باکو و رود کور به خاک روسیه اعلام و در مقابل امتیاز نفت کسب کرده بود. به تعبیر استادمان احمدبیگ ما را به شندرغاز فروخته بود. ما به خبرنگارانی که در این رابطه از ما سؤال می‌کردند گفتیم: «آذربایجان بدون باکو، پیکری بدون سر است!»

استرداد باکو به اندازه نجات شخصی از زیر تیغه گیوتین، معجزه آسا

۱. سربازان گمنام عثمانی و ترکیه. به افتخار سلطان محمد فاتح، سربازان ارتش عثمانی و ترکیه امروز محمدجیک (محمد کوچک Mehmetçik) لقب گرفته‌اند - م.

بود. محمدجیک‌های آناتولی که مزارشان بعدها در نتیجه واقعه شوم براندازی به فراموشی پیوست، با شهادت خویش در باکو روح سیاسی نوپنی به جهان ترک اعطا نمودند.

این قهرمانان شهید ممکن است جسماً فراموش شده باشند، اما معنأ در قلب تمامی مردم جای دارند. این شهیدان تنها در باکو نیستند. از نخجوان، قره‌باغ، شماخی و گنجه تا باکو آیا جایی هست که چنین سرباز فداکاری نخفته باشد؟!...

آری، اگر در هر نقطه‌ای از آذربایجان مزاری یافتید که به تعبیر شاعر «اطراف آن را عشقه فرا گرفته^۱ و زیارتگاه دوشیزگان و نوعروسان است»، بدانید که آنجا آرامگاه «ترک»‌هایی است که به کمک برادران‌شان شتافته‌اند.

۱. در متن اصلی «صارماشیقلی بیرمزار» - م.

نتایج متارکه موندروس در قفقاز

تاریخ آستن حوادث بی شماری بود. ترکیه مجبور به امضای متارکه نامه «موندروس» گردید. ما نیز بی آنکه شاهد برپایی کنفرانس موردنظرمان شویم، در حال بازگشت بودیم. کشتی «یوروک» در مسیر مخالف باد شدیدی که از جهت شمال می وزید، تنگه را ترک نموده ما را به سمت باطوم می برد.

اواخر اکتبر در باکو بودیم. واهمه عمیقی در چهره هایی که به تازگی شاد شده بودند، مشهود بود. خبر خروج و عقب نشینی ارتش ترک و ورود ارتش انگلیس همگان را دچار اضطراب ساخته بود. شگفتا چه اتفاقاتی در پیش بود؟ امکان بازگشت ارتش روسیه و واحدهای نظامی ارمنی نیز به همراهی انگلیسی ها وجود داشت. چگونه انتقامی در انتظار مردم بود؟...

ژنرال تامسون فرمانده کل نیروهای متفق در انزلی از نوری پاشا درخواست نمود که طبق متارکه نامه موندروس ظرف مدت یک هفته باکو و طی یک ماه سراسر قفقاز را تخلیه کند. اظهارات نوری پاشا، مبنی بر اینکه به خدمت ارتش آذربایجان درآمده، و اقدام وی برای ادامه حضور در باکو بی فایده بود. اولتیماتوم تامسون قطعی بود و جای هیچ گونه تأویل و تفسیر دیگری نداشت. در آن زمان توفیق پاشا صدراعظم عثمانی تلگرافی به باکو ارسال کرده بود. این تلگراف حاوی خبری بود مبنی بر اینکه نظامیان عثمانی می بایستی طبق مفاد ماده ویژه متارکه نامه خاک آذربایجان

را تخلیه نمایند. افسران عثمانی که نمی خواستند میهن شان دچار مشکل گردد، ترجیح می دادند از فرمان صادره از استانبول تبعیت کنند. پس از استرداد باکو شورای ملی دوباره تشکیل جلسه داد. شورای ملی در تاریخ ۱۶ نوامبر قانون جدیدی وضع نمود. طبق این قانون بعضی از نواحی کشور و اقلیت‌هایی که نماینده‌ای در مجلس نداشتند می بایستی نمایندگان خویش را اعزام می نمودند و نیز می بایستی مجلسی متشکل از ۱۲۰ نماینده برپا شده با توجه به اوضاع و شرایط نوین، دولتی ائتلافی تشکیل می داد.

۱۷ نوامبر روزی تحمل ناپذیر و فراموش نشدنی بود. ناوگان حامل پرچم انگلیس و روسیه تزاری در حال پهلو گرفتن در بندر باکو بود. این نیروها مدتی قبل از باکو بازگشته در انزلی موضع گرفته بودند. مشخص نبود در قبال حکومت آذربایجان مستقر در باکو قرار است چه موضعی اتخاذ نمایند.

ارتش ترکیه عقب‌نشینی نموده بود و این در حالی بود که آذربایجان فاقد ارتش بود. زیرا فرماندهی متفقین نیرویی به نام ارتش آذربایجان را به رسمیت نمی شناخت. در واقع نیروی منظمی به عنوان ارتش آذربایجان تقریباً وجود نداشت. از نامه فرمانده نوری پاشا به اینجانب، رئیس شورای ملی آذربایجان، چنین برمی آمد که جمعاً فقط ۱۵۰۰ نظامی آذربایجانی وجود داشته است، که البته این نیروها در نقطه به خصوصی تمرکز نداشتند و در مناطق مختلف کشور به سر می بردند. در آن زمان تنها یک نیروی ۵۰۰ نفری پلیس در باکو از حکومت آذربایجان پشتیبانی می نمود. به فرض اینکه نیرویی نیز در میان باشد، به عقل کسی خطور نمی کرد که به جنگ با نیرویی که آلمان و ترکیه در برابر آن سر تسلیم فرود آورده بودند، برخیزد. بنابراین مسئله می بایستی فقط از راه دیپلماتیک حل و فصل می شد.

سه روز قبل فرمانده انگلیسی به هیئت ویژه اعزامی^۱ چنین گفته بود: «تا آنجایی که ما اطلاع داریم، جمهوری‌ای که زاده آراء عمومی مردم آذربایجان باشد وجود ندارد. تنها حکومتی در میان است که با انتریک فرماندهی ترک‌ها تشکیل شده است. در صورتی که شما عکس این مطلب را ادعا کنید، پس از تحقیقات محلی تصمیم‌گیری خواهیم نمود.» دولت آذربایجان رضایتمندانه منتظر این «تصمیم» بود. حکومت آذربایجان با تسلیم یادداشتی به فرماندهی انگلیسی‌ها، ابراز امیدواری کرده بود که ورود این چنینی متفقین به خاک آذربایجان ناقض استقلال و تمامیت ارضی کشور نباشد.

در ۱۷ نوامبر دو باکوی متفاوت وجود داشت. باکوی غمگین مسلمان، و باکوی شاد مسیحی. هواپیماهای مربوط به واحدهای نظامی بیچراخوف روس، بر فراز شهر بیانیه پخش می‌کردند. این بیانیه‌ها حاوی پیام‌های تبریک به شهروندان روس به مناسبت بازگشت دوباره باکو به مام میهن بودند. تخلیه بلافاصله انجام یافت. اسکله به پرچم آذربایجان مزین بود و تامسون بر روی آن آمد. معاون وزیر خارجه به وی ادای احترام نمود. در مقابل تامسون به مناسبت حضور خود جهت پایان بخشیدن به جنگ جهانی و اعاده صلح به وی تبریک گفت.

دو روز بعد فرماندهی بیانیه‌ای منتشر نمود که مایه یأس اهالی مسلمان بود. در این بیانیه نیز همچون بیانیه بیچراخوف خاطر نشان شده بود: «بر ارتش پیروز متفقین فرض است که قبل از بازگشت به وطن از ملت فداکار روس بخاطر خدمات بسیاری که در راه پیروزی مشترک انجام داده‌اند، تشکر نماید. و جهت ادای این وظیفه، ارتش متفقین ضمن توافق با حکومت روسیه مستقر در اوفا به اینجا آمده است تا قفقاز را که به زور از روسیه جدا شده است، از نیروهای دشمن تخلیه نماید.»

۱. ابن هیث مشکل بود از آقایان نصیب بوسف بیگلی، احمد آغاوغلو و مهدی حاجینسکی.

تحت تأثیر این بیانیه، واحدهای نظامی ارمنی و نظامیان تحت امر بیچراخوف که همراه با ارتش انگلیسی وارد کشور شده بودند، دست به خرابکاری و اقدامات اهانت آمیز علیه اهالی مسلمان شهر زدند. در صورتی که تأثیر این بیانیه و وقایع فوق‌الذکر را مجسم کنیم، به خودی خود اوضاع آن زمان آشکار می‌گردد. شکسته شدن تابلوهای ترکی، بی‌احترامی به پرچم آذربایجان، شلیک هوایی و بی‌هدف اسلحه و اهانت و تجاوز به مسلمانان به هر وسیله ممکن، شهر را در آستانه آشوبی قرار داده بود که جلوگیری از آن تقریباً غیرممکن می‌نمود.

در حالی که باکو چنین ایام واهمه‌برانگیزی را پشت سر می‌گذاشت، گنجه با اندوه فراوان در حال بدرقه ارتش ترکیه بود - که چند روزی را در شهر گذرانده بودند.

مجلس نمایندگان و اقدامات آن

در چنین وضعیت بحرانی، شورای ملی آذربایجان درگیر تقویت پایه‌های حکومت بود.

قرار بود مجلس نمایندگان در هفتم دسامبر افتتاح شود. مجلس با حضور جمع کثیری از مردم افتتاح گردید. شعار «پرچمی که یک بار برافراشته شود، هرگز فرو نخواهد نشست» که در پایان نطق افتتاح توسط سخنران سرداده شد، با ابراز احساسات پرشور و ممتد حضار مواجه گردید. با طرح این شعار مرحله نوینی در تاریخ کشور آغاز شد.

اما در چه اوضاع بحرانی و نامعلومی؟!...

از طرفی یک نیروی مسلح متکی به نفوذ فرماندهی متفقین وجود داشت که موجودیتی تحت عنوان آذربایجان را به رسمیت نمی‌شناخت و در سوی دیگر حکومتی در میان بود که مظهر به اراده و خواست مردم بود، اما بر نیروی نظامی منظمی تکیه نداشت. سازمان‌ها و احزاب سیاسی روس که با فرماندهی متفقین همسو بودند، خودسری را به حد کمال رسانده بی‌نهایت جسارت یافته بودند. روس‌ها به آذربایجانی‌ها گوشزد می‌کردند: «از اعلان استقلال استنکاف کنید تا شفاعت شما را بکنیم!» و در عین حال می‌گفتند که می‌خواهند با تأمین موقعیت نسبتاً مهمتری در دولت محلی - که موقتاً قصد تشکیل آن را داشتند - برای آذربایجانی‌ها لطفی قائل شوند. دشمنی و لجاجت سازمان‌های ارمنی بارزتر بود. برای رجال آذربایجانی واقعاً مشکل بود که در مواجهه با این

همه مشکلات و موانع سیاسی بر اصل استقلال پافشاری کنند و با در پیش گرفتن طریق ثبات، موازنه قوا را به ضرر خویش از دست ندهند. کسانی بودند که در رویارویی با این مشکلات موضع خویش را ۳۶۰ درجه تغییر دادند. حتی بعضی از آقایان محترم که شکی در ملی‌گرایی آنان نبود نیز دچار سستی شده، به بررسی پیشنهاد استنکاف از استقلال مبادرت ورزیدند. خدا را شکر که فتحعلی‌خان رئیس دولت و رؤسای حزب مساوات، و گروه‌های جناح چپ که اکثریت مجلس را در دست داشتند، از چنین واهمه‌ای در امان ماندند و اعلام نمود: «روس‌ها و آرامنه فقط طبق مفاد اساسنامه مجلس ملی حق شرکت در دولت را دارند، به هیچ وجه نمی‌توانیم شرایطی بیش از این را بپذیریم»، و موفق نیز شدند. در پی برپایی مجلس نمایندگان، تشکیل کابینه دوباره به فتحعلی‌خان واگذار شد. فتحعلی‌خان ضمن تشکیل کابینه اعتبارنامه خویش را قرائت نموده از مجلس رأی اعتماد گرفت.

متعاقب برگزاری جلسه مجلس نمایندگان ژنرال تامسون از طرف فرماندهی متفقین در بیانیه مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۱۸ به اطلاع عموم رساند که: «باتوجه به تشکیل دولت ائتلافی آذربایجان تحت صدرات فتحعلی‌خان خویسکی، فرماندهی متفقین این حکومت را یگانه دولت مشروع در چارچوب قلمرو آذربایجان شناخته، حمایت کامل خود را از این حکومت مبدول خواهد داشت.»

بیانیه دوم که ناقض بیانیه اول فرماندهی بود، سبب تحول عظیمی در افکار عمومی گردید. مطبوعات روس و ارمنی که تا آن هنگام مدیحه‌سرای فرماندهی بودند، اینک آغاز به فحاشی و ناسزاگویی به مقامی نمودند که اندکی پیش از آن تعریف و تمجید به عمل می‌آوردند. مطبوعات مسلمان نیز که از متافع آذربایجان دفاع می‌نمودند، بالطبع از این اقدام فرماندهی با تقدیر و ستایش یاد کردند.

سازمان‌های روس به مقابله به این وضعیت از طریق مطبوعات اکتفا ننموده، متوسل به یک رشته اقدامات خشونت‌آمیز علیه فرماندهی متفقین نیز شدند. در این رابطه تنی چند از پیشقدمان این حرکات دستگیر و به انزلی تبعید شدند. کارگران روس و ارمنی شاغل باکو بر سر این مسئله دست به اعتصاب زدند. از آنجایی که اکثر کارگران کارخانه برق مسیحی بودند، با اعتصاب آنان عملاً زندگی مختل می‌شد. این حادثه مؤثر واقع شد. زندانیان آزاد شدند. علاوه بر اینها براساس درخواست روس‌ها، حق نظارت بر مطبوعات نیز از حکومت آذربایجان سلب گردید. همان سازمان‌ها بر سر مسئله دیگری برای بار دوم اعتصاب نمودند. این اقدام تا حدودی نیز علیه حکومت آذربایجان انجام گرفت. هدف اعتصاب‌کنندگان اثبات ضعف حکومت و ایجاد مشکلات و موانع بود. اما این بار کارگران مسلمان توسط حزب مساوات به حد لزوم سازماندهی شده بودند. کارگران مسلمان این بار با کارگران مسیحی همکاری ننموده، حذف اعتصاب را محکوم نمودند. از سوی دیگر دولت با اعمال تدابیر جدی موفق به ادامه فعالیت کارخانه برق شد. نقشه طرح‌ریزی شده نقش بر آب شده بود. پس از این واقعه موقعیت سیاسی حکومت ملی تحکیم شد. یکی از نتایج عملی این واقعه لغو کمیساریای بیگانگان در اداره پلیس و دیگری اعاده دوباره حق نظارت بر مطبوعات به حکومت بود.

حکومت به اینها اکتفا ننمود و طی یادداشتی به فرماندهی درخواست کرد: «باتوجه به اینکه در آذربایجان حکومتی بر سر کار است که صلاحیت حقوقی آن توسط فرماندهی متفقین به رسمیت شناخته شده است، دلیلی برای ادامه حضور هنگ روسی بیچراخوف - که جزو دول متفق به شمار نمی‌آید - و واحدهای نظامی ارمنی - که فایده‌ای جز اخلال در امنیت عمومی بر آن متصور نیست - وجود ندارد و می‌بایستی واحدهای نظامی مذکور هر چه سریعتر آذربایجان ترک کنند.» براساس

این یادداشت هنگ بیچراخوف مجبور به ترک باکو ظرف یک مهلت ۴۸ ساعته شده، نیز مقرر شد واحدهای نظامی ارمنی منحل گردند.

از دیگر تدابیری که فرماندهی انگلیسی‌ها در ابتدای ورود خویش اتخاذ نموده بود، اداره امور بندر و کنترل مؤسسات مالی بود. با اقدام حکومت آذربایجان این دو محدودیت نیز رفع شدند.

متعاقب تشکیل دولت یک هیئت نمایندگی برای شرکت در کنفرانس صلح - که در آن زمان قرار بود در ورسای برگزار شود - تشکیل گردید. در آن ایام حکومت به خاطر حفظ یکپارچگی جبهه ملی - که یگانه قدرت جمهوری به شمار می‌آمد - به رایزنی میان جناح‌های مختلف فوق‌العاده اهمیت داده حتی ناز آنها را می‌خرید. به همین سبب اعضای هیئت نمایندگی توسط دولت انتخاب نشدند. این هیئت می‌بایستی نمایندگی تمامی جناح‌ها را برعهده می‌داشت و به همین خاطر توسط مجلس نمایندگان انتخاب شده، از طرف حکومت اعزام شد.^۱ این هیئت صلاحیت یافته بود وظایفی از جمله شناساندن موجودیت آذربایجان در ممالک بیگانه، دفاع از حقوق ملی و استقلال آذربایجان و نمایندگی کشور در کنفرانس صلح را به انجام برساند.

هیئت باهدف دفاع از استقلال آذربایجان در سطح بین‌المللی، با استفاده از مساعدتی که فرماندهی متفقین مبذول داشته بود، از باکو عازم ورسای شد.

۱. هیئت نمایندگی از یک رئیس، سه عضو و سه نفر مشاور تشکیل شده بود. ریاست هیئت را علی مردان توپچی‌باشی‌یف رئیس مجلس نمایندگان برعهده داشت و اعضای آن عبارت بودند از احمدبیگ آغالو، اکبر آغا شیخ‌الاسلام‌زاده و محمدحسن بیگ حاجینسکی که هر سه عضو مجلس نمایندگان بودند. مشاوران عبارت بودند از میریعقوب بیگ سیدمهدی‌زاده و محمدبیگ محرم‌زاده از اعضای مجلس نمایندگان و جیحون بیگ حاجی بیگلی از نویسندگان، از این هفت نفر تنها یک نفر منسوب به حزب مساوات بوده، دیگران نماینده جناح‌های دیگر بودند. محمدحسن بیگ که نماینده حزب مساوات بود، قبل از سقوط جمهوری به کشور بازگشت و در آنجا ماند. وی بعداً ضمن خیانت به حزمش مرتد گردیده، بلشویک شد.

خوانندگان محترم شاهد برپایی یک دولت بدون وجود ارتش می‌باشند. واقعاً نیز چنین بود. در اوقاتی که وقایع آن را نقل می‌کنیم، در باکو ارتش آذربایجانی وجود نداشت. زیرا فرماندهی متفقین متارکه‌نامه موندروس را نه تنها برای ارتش ترکیه، بلکه برای ارتش آذربایجان نیز تعمیم داده بود. به همین خاطر ژنرال صمدبیگ وزیر جنگ به جای باکو اکثراً در گنجه حضور داشت و مشغول سازماندهی اولین هنگ آذربایجان بود. سرانجام ورود این هنگ - که در گنجه سازمان یافته بود - به باکو نیز تحقق یافت. جشن ورود این هنگ به شهر از به یادماندنی‌ترین جشن‌هایی بود که باکو در دوران حکومت ملی به چشم دیده بود.

اشخاصی وجود داشتند که در برخورد با جسارت و خودسری سازمان‌های روسی و ارمنی پس از انتشار بیانیه انگلیسی‌ها در روز ورود به باکو دچار واگم شده، در پی تسلیم تمامی برگ‌های برنده به حریف بودند. ده روز بعد، در ۵ آوریل ۱۹۱۹، روز ورود ارتش آذربایجان به باکو، بیهوده بودن این واگم آشکار شد. در صورتی که تمامی نمایندگان شورای ملی چنان واگم‌های به خود راه می‌دادند، احتمالاً جمهوری آذربایجان قبل از برپایی، محو و نابود می‌شد.

بالطبع این سیاست انگلیسی‌ها از عشق آنان به خط و خال آذربایجانی‌ها سرچشمه نمی‌گرفت. اساساً این افسانه که عشق عاملی در سیاست است دیرزمانی است همچون دیگر افکار ابتدایی زمانه به تاریخ پیوسته است. در این موقعیت، به جای عشق، منافع سیاسی و اقتصادی در میان بود. اینکه نفت باکو در دست یک دولت مستقل قفقازی باشد، و عموماً استقلال قفقاز از روسیه به نفع انگلیسی‌ها بود. آذربایجانی‌ها نیز می‌بایستی از این وضعیت استفاده می‌نمودند. مرفقیتهای دیپلماتیک حکومت ملی چنین توجیه می‌شد.

روشنفکران آذربایجانی که در مواجهه با امر خطیر و عظیمی همچون

برپایی دوباره حکومت قرار گرفته بودند، با آغوش باز به پیشواز مشکلات شتافتند. در صورتی که از محرومیت‌هایی که تزاریسیم در مقایسه با دیگر مناطق جدا شده از روسیه بر آذربایجان روا می‌داشت ذکری نشود، خوانندگان نخواهند توانست اوضاع را کاملاً ارزیابی کنند.

آذربایجان یک ولایت ترک و مسلمان بود که با کشورهای اسلامی مرز مشترک داشت. تزاریسیم همواره به چنین ولایاتی با دیده تردید می‌نگریست. در حالی که والی کل قفقاز در دوران قبل از جنگ جهانی، از اهالی مسیحی ولایت اطمینان داشت، گمان می‌برد که حرکات جدایی طلبانه در میان مسلمانان بستری برای رشد خواهد یافت. حکومت تزاری علی‌الخصوص ولایات مسلمان‌نشین مرزی را از هرگونه اقداماتی در جهت رشد و توسعه محروم می‌ساخت. مسلمانان از خدمت نظام معاف بودند و این علی‌الظاهر امتیازی بود که به آنان داده شده بود. اما در باطن روس‌ها نمی‌خواستند اسلحه به دست مردمی بدهند که صداقت‌شان همیشه زیر سؤال بود. ملتی که روح جنگاوری را فراموش کرده باشد، در مقابل وقایع احتمالی، تنها می‌تواند نیروی نامنظمی تشکیل دهد و بدین ترتیب احتمال خطر برای روسیه کمتر خواهد بود.

از آنجایی که همسایگان آذربایجانی‌ها یعنی ارمنه و گرجی‌ها موظف به خدمت نظام بودند، به اصول نظامی دفاعی آشنایی داشتند. در حالی که مسلمانان حتی اصول نظامی دوران خان‌نشین‌ها را نیز فراموش کرده بودند. جایی که ژنرال‌ها و سرهنگ‌های مسیحی فراوان بودند، تعداد افسران آذربایجانی انگشت‌شمار بود. کسب مقام فرمانداری یک شهرستان برای یک مسلمان از نوادر به شمار می‌آمد. در مورد کارمندان مسلمان دادرها نیز باید گفت که آنهایی که رتبه‌ای بالاتر از مترجمی داشتند به چشم نمی‌خوردند.

در مورد تشکیل ارتش، آذربایجان نسبت به تمامی جمهوری‌هایی که

بر روی خرابه‌های روسیه تأسیس شده بودند، در وضعیت نامساعدتری به سر می‌برد. از میان ترک‌های روسیه تنها ترک‌های سواحل ولگا به خدمت فراخوانده می‌شدند، که با در نظر گرفتن موقعیت جغرافیایی شان احتمال جدایی آنها از روسیه نمی‌رفت. مسلمانان قفقاز و ترکستان به خدمت نظام فراخوانده نمی‌شدند. از این رو تشکیل ارتش برای آذربایجانی‌ها امر بسیار مشکلی به شمار می‌آمد. به فرض در صورتی که دولت ارمنستان و یا گرجستان مستقل طی فرمانی نفرات و افسرانی را که زمانی در ارتش روسیه خدمت کرده بودند به خدمت فرامی‌خواندند، طی مدت کوتاهی یک نیروی حرب و ضرب دیده و بوی باروت استشمام کرده به وجود می‌آمد که می‌توانست نخستین کادر نظامی حکومت را تشکیل دهد. اما آذربایجان از چنین امتیازی محروم بود. آشکار است که افسران رکن و اساس ارتش را تشکیل می‌دهند و در این خصوص نیز آذربایجان کاملاً فقیر بود. نه تنها در یافتن سرهنگ‌های آذربایجانی، بلکه در یافتن سرهنگ‌های مسلمان نیز مشکلات بسیاری وجود داشت. یکی از حکومت‌های بالتیک - اگر اشتباه نکرده باشم جمهوری استونی - در یکی از مراحل جنگ‌های استقلال علیه روسها حدود هزار نفر تلفات داده بود، که نیمی از این تعداد افسر بودند. تمامی این افسران استونیایی در زمان گذشته در خدمت ارتش روس بوده، اکثر آنها در ستاد مشترک ارتش روسیه تربیت یافته بودند و حال اینکه جمهوری آذربایجان نه ۵۰۰ نفر که حتی از یافتن پنجاه افسر نیز ناتوان بود. به همین خاطر در ارتش آذربایجان یک هیئت بین‌المللی افسران وجود داشت. تمامی بار ارتش بر دوش افسران پایین رتبه بود. این افسران دسته‌ای از جوانان فداکار بودند که طی مدت اندکی در مکتب حرابه گنجه - که در زمان نوری پاشا تأسیس شده بود - تربیت شده بودند. اینان بی‌شک میهن‌دوست و ملی‌گرا بودند.

مشکلات فقط به سازماندهی ارتش محدود نمی‌شد. آذربایجانی‌ها

در یافتن کادر متخصص کافی برای اداره دیگر امور حکومتی نیز مشکل داشتند. تزاریسم مسلمانان را در دستگاه دولتی به کار نمی‌گماشت. در این مورد موقعیت همسایگان گرجی مان مناسب‌تر بود. زمانی استخدام گرجیان در اکثر اداراتی چون تلگراف، راه آهن و پست قفقاز بسیار صورت می‌گرفت. حضور مسلمانان در امور انتظامی، اداری، مالی و دادگستری در حد صفر بود.

سال‌های سال مدارس کلیسای ارامنه و مدارس ملی ویژه سازمان‌های اشرافی گرجی معارف ارمنی و گرجی را رواج می‌دادند. در حالی که چنین امتیازی به مسلمانان داده نمی‌شد. معارف ملی فقط منحصر به تدریس اصول قدیم در مدارس خصوصی، و مکتب‌خانه‌های مساجد بود.

اهالی مسلمان در شهرداری نیز حقوق محدودی داشتند. در شهرهایی همچون باکو و گنجه که اکثریت مسلمان داشتند، لازم بود که نیمی از اعضای شهرداری مسیحی باشند.

بالتبع در هنگام برپایی حکومت این مسائل تأثیراتی منفی بر جای می‌گذاشت. بر این مسائل، مشکلاتی همچون بازگرداندن حوزه‌های عظیم نفتی باکو به وضعیت طبیعی - که در نتیجه اجرای سیستم کمونیستی در سال ۱۹۱۸ به وضعیت بدی درآمده بودند - را نیز باید افزود.

در دوره تزاری تفلیس مرکز کل ولایت قفقاز بود. تمامی ادارات کل و پایگاه‌ها و پادگان‌های نظامی در تفلیس قرار داشتند. جمهوری آذربایجان که باکو را پایتخت خویش قرار داده بود، ناگزیر از دوباره‌سازی این نهادها بود. باکو مالک منابع عظیم نفتی بوده از این جهت توجه جهانیان را به خود معطوف داشته است. علاوه بر این مهمترین بندر دریای خزر در باکو قرار دارد. باکو یک مرکز تجاری مهم است که ایران، ترکستان، روسیه و اروپا را به هم مربوط ساخته است. به عبارتی استانبول دوم به شمار می‌آید. در بندر باکو، یک ناوگان مهم تجاری وجود داشت که به علت وقایع دوران

انقلاب بلااستفاده مانده بود. لازم بود که از این ناوگان دریایی برای آینده محافظت شود و به همین خاطر نیز می‌بایستی به پرسنل آن رسیدگی و بر آنان نظارت می‌گردید.

در حالی که این همه مشکلات مربوط به تشکیلات اداری در میان بود، مسئله اراضی - که با شعارهای اجتماعی انقلاب روسیه به مرحله حادی رسیده بود - و مسائلی که نیازمند اصلاحات بودند، همچون مسئله کارگران - که هر آن احتمال انفجار آن می‌رفت - نیز موجود بود.

آذربایجان درگیر و دار این همه مسائل داخلی اداری، سیاسی، نظامی و اقتصادی و نیز مسئله مرزها که با ارامنه منازع فیه بود و تهدید ارتش روسی دنیکین، آغاز به سازماندهی حکومت نمود. در این اوضاع حکومت آذربایجان یار و پشتیبانی جز اعتماد مردم و اتحاد احزاب نداشت. به نظر می‌رسد برای درک صحیح علل وقایع آینده لازم است مختصراً در مورد ترکیب حزبی مجلس ملی و موضع احزاب در قبال وقایع مختلف توضیح دهیم:

مجلس نمایندگان ۸۵ نماینده داشت.^۱ از این تعداد ۲۰ نفر غیرمسلمان یعنی ۱۰ نفر ارمنی، ۵ نفر روس و ۵ نفر از ملل مختلف بودند. الباقی ۶۵ نفر همگی مسلمان و به جز چند نفر همگی ترک بودند. از لحاظ جناح‌بندی مجلس به جناح‌های زیر تقسیم می‌شد: حزب «مساوات»، ۲۷ نماینده؛ جناح بی‌طرف ملحق شده به مساوات، ۶ نماینده؛ حزب «اتحاد»، ۱۱ نماینده؛ جناح سوسیالیست، ۱۰ نماینده؛ حزب «احرار»، ۷ نماینده و ۳ نفر نماینده مستقل.

حزب مساوات از لحاظ ایدئولوژی زاده ملی‌گرایی بوده، طرفدار مرام ترک‌گرایی بود. نام کامل‌تر آن «تورک عدم مرکزیت مساوات فرقه سی»

۱. با اینکه طبق قانون، مجلس نمایندگان می‌بایستی از ۱۲۰ نماینده تشکیل می‌شد، تنها ۸۵ نماینده داشت.

بوده، پرچمدار جمهوری آذربایجان به شمار می‌آمد. مساوات اولین حزب استقلال طلب آذربایجان بود که برای اولین بار شعار جمهوریت آذربایجان را در میان نهاده، از این شعار نه تنها در برابر اجانب بلکه در مقابل گروهی از آذربایجانی‌ها نیز دفاع نمود. از لحاظ نظریه‌های جامعه‌شناختی پایبند پوپولاریسم بوده، منش رادیکال دموکرات داشت. نصیب‌بیگ یوسف‌بیگلی رئیس هیئت وزیران از مؤسسان این حزب بود. جناح بی طرف تشکیل شده بود از چند روشنفکر دارای تحصیلات عالی و چند نفر منسوب به قشر بورژواکه به عضویت حزب مساوات در نیامدند. این جناح در سیاست کاری با حزب مساوات متحد بودند. مرحوم فتح‌علی خان خویسکی رئیس هیئت وزیران منسوب به این جناح بود. حزب اتحاد ابتدا تحت عنوان مسلمانان روسیه^۱ تأسیس شده بود. ایدئولوژی رسمی آن اتحاد اسلام بود. رئیس حزب قارابیگ قارابیگروف بود که در ترکیه نیز شخصیت معروفی به شمار می‌آمد.

جناح سوسیالیست عبارت از گروهی نماینده سوسیال دموکرات (مستشویک) و گروهی نماینده سوسیالیست خلق‌گرا بود. رئیس منشویک‌ها صمدآغا آغامعلی اوغلو و رهبر آنان ابراهیم‌بیگ آبیروف^۲ بود. رهبری و ریاست سوسیالیست‌های خلق نیز بر عهده ککی ارسلان بیگ صفی - کوردسکی بود.

ایدئولوژی حزب احرار خلق‌گرایی ترک بوده برنامه کاری آنان به برنامه حزب مساوات نزدیک بود. رئیس حزب احرار ارسلان‌بیگ قارداشف بود. حکومت آذربایجان بر هیچ نیرویی جز وحدت آراء عمومی تکیه نداشت. در صورتی که کمی در مورد مطالب سطور قبلی و تعداد اعضای احزاب پارلمان بیان‌دیشیم درمی‌یابیم که خواه ناخواه تشکیل دولت تنها به شکل فراگیر ممکن بود.

۱. در متن اصلی «روسیه ده مسلمانلیق» - م.

۲. این دو شخصیت پس از اشغال آذربایجان توسط بلشویها، مرتد شده به بلشویسم گرویدند.

اولین کابینه فراگیر پس از مشکلات بسیار، با شرکت تمامی جناح‌ها به جز حزب اتحاد شکل گرفت. علت عدم شرکت اتحاد در اولین کابینه فراگیر، مخالفت این حزب با فتحعلی خان - که تمامی احزاب وی را شایسته ریاست می‌دانستند - بود.

نخستین کابینه به واسطه اعتماد احزاب به شخص رئیس حکومت و برنامه کاری وی تشکیل گردیده بود. در این کابینه شرط وابستگی به احزاب و نسبت عددی برای وزیران وجود نداشت.

چندین ماه بعد با رخنه‌ای که در اعتماد احزاب افتاد، کابینه فتحعلی خان استعفا نموده، کابینه نصیب‌بیگ یوسف‌بیگی در ۱۴ آوریل ۱۹۱۹ تشکیل گردید.

اعضای کابینه نخست فتحعلی خان جزو احزاب نبوده از میان صاحبان مشاغل آزاد انتخاب شدند. اما کابینه نصیب‌بیگ با شرکت نمایندگان تمامی احزاب به جز حزب اتحاد تشکیل شد. این کابینه نیز دستخوش تحولات گردیده در ۲۴ دسامبر کابینه دوم نصیب‌بیگ تشکیل شد. حزب اتحاد و ارکان کابینه نخست فتحعلی خان نیز در این کابینه شرکت داشتند. از آنجایی که حزب مساوات در طول تمامی این تغییر و تحولات از لحاظ تعداد نمایندگان و اهمیت شخصیت‌ها قدرتمندترین حزب بود، تمامی بار امور مجلس بر عهده آن قرار داشت. اما حزب مساوات قادر به تشکیل یک دولت متجانس براساس تعداد نمایندگان خویش در مجلس نبود. و نیز با تشکیل دولت فراگیر، نمی‌توانست سیاستی را که در پی آن بود، طبق خواسته خویش اجرا نماید. با اینکه در طی تحولات سه‌گانه کابینه مساواتیان از لحاظ تعداد تنها یک سوم نمایندگان مجلس را تشکیل می‌دادند، با این حال عادت شده بود دولت‌ها، دولت مساوات و کارهای انجام یافته اقدامات مساوات نامیده شوند. نام بیرونی هر عملی که در راستای ملی‌گرایی و به نام آذربایجان انجام می‌یافت، کار مساوات بود.

چنین شهرتی بی سبب نبود. ایده آذربایجان زاده افکار حزب مساوات بود. به همین خاطر نیز هر امری به مساوات نسبت داده می شد. اکثریت نسبی نمایندگان مساوات در مجلس نمایندگان نیز مزید بر علت به شمار می آمد.

حزب مساوات که نقش اصلی را در ابتدای تشکیل جمهوری بر عهده داشت، به گمان اینکه خطر احتمالی از جانب ارتجاع روسیه خواهد بود، با سوسیالیست ها - که جناح چپ را تشکیل می دادند - بیشتر گرم گرفته بود و به هنگام ظهور خطر دنیکن در یافت که این تمایل تا چه حد مخرب بوده است. در آن زمان، امیدوارانه به سوسیالیست ها تکیه کرده بود اما زمانی که خطر روسیه از شکل دنیکن به شکل بلشویسم تغییر یافت، سوسیالیست ها در حال از دست دادن جایگاه خویش بودند. در این اوضاع و احوال تمایل به جناح راست، ناگزیر حکم ضرورت می یافت. این تمایل اقتدار سرانجام موجب شرکت حزب اتحاد در کابینه گردید. امیدی که در این مورد وجود داشت در عمل تحت تأثیر یک سری عوامل دیگر به نتیجه ای غیر از آنچه مورد نظر بود منجر شد. این مسئله یکی از موجبات اصلی سقوط جمهوری را فراهم آورد.

به رغم تشنت آراء موجود بین احزاب، مجلس نمایندگان در مواجهه با مسائلی چون اعتبارات تخصیص یافته برای ارتش، انعقاد معاهده نظامی دفاعی با جمهوری گرجستان علیه خطر شمالی، کمک به مبارزه رهایی بخش جمهوری داغستان - که تحت اشغال ارتش دنیکن بود - و اقدامات دیپلماتیک برای دفاع از استقلال در برابر اجانب دارای یک جنبه متحد عمومی بود، اما در برابر تحرکات کارگران و تجاوز بلشویک ها وحدت لازم را به خرج نداد.

- شگفتا چرا؟! ...

خواننده پاسخ خود را پس از مطالعه فصلهای بعدی در خواهد یافت. اینک به طور خلاصه فعالیت ها و موفقیت های ۱۷ ماهه حکومت مجلس ملی را ذکر کنیم:

اولاً، یک ارتش هفده هزار نفری^۱ متشکل از نیروهای پیاده و سواره نظام، توپچی، خلبان، تلگرافچی و مجهز به انواع اسلحه آماده گردید. مدرسه نظام تأسیس شده، ناوگان کوچکی نیز ترتیب داده شد.

ثانیاً، در سراسر آذربایجان سازمان‌های نظامی، امور اداری و انتظامی تأسیس شده، ضمن تأمین امنیت و آرامش در کشور، شهرستان لنکران که تحت اسارت یاغیان روس بود به مام میهن بازگردانده شد. با آرامنه قراباغ - که حتی در زمان حضور ترکها در قفقاز نیز تسلیم نشده بودند - تفاهم حاصل آمد و آرامنه وادار به شناسایی رسمی حکومت آذربایجان گردیدند. از پیکار نخجوان - که از باکو بسیار دور بود - علیه حکومت ارمنستان از لحاظ مادی، معنوی و سیاسی پشتیبانی به عمل آمد، نیز با اعزام والی ارتباط اداری آن منطقه با حکومت آذربایجان تأمین گردید.

ثالثاً، اصلاحات مالی و اقتصادی آغاز شد، فعالیت معادن نفت - که پس از کشتار مارس ۱۹۱۸ در زمان حکومت بلشویک‌ها از سیر طبیعی خارج شده و در وضعیت بسیار بدی قرار داشت - دوباره به راه افتاد. بانک دولتی که منحل شده بود، از نو تحت عنوان بانک آذربایجان تأسیس گردید. مؤسسات اعتباری کوچک برای روستاییان و تقویت تولیدات روستایی افتتاح شده، در شهرها نیز صندوق‌های پس‌انداز، دوباره تشکیل گردید.

۱. ارتش آذربایجان از دو لشکر پیاده و یک لشکر سوار تشکیل شده بود. هر لشکر پیاده عبارت بود از سه هنگ مجهز به تیربار و دو هنگ توپخانه. لشکر سوار نیز از سه هنگ مجهز به تیربار و یک هنگ توپخانه سواره نظام تشکیل شده بود.

لشکر اول پیاده شامل هنگ‌های ۱. جوانشیر، ۲. زافاتال و ۳. گنجه، و لشکر دوم پیاده شامل هنگ‌های ۴. قربا، ۵. باکو و ۶. شماخی بود. هنگ ۷. لنکران نیز جهت پایه‌گذاری لشکر سوم تشکیل گردیده بود. موجودی هر هنگ دو هزار تفنگ مجهز به سر نیزه و به تبع آن موجودی هر لشکر شش هزار اسلحه بود. لشکر سواره نظام از هنگ‌های ۱. ترتر، ۲. قراباغ و ۳. شکی تشکیل شده بود. سوی لشکرهای پیاده و سواره نظام. دو اسکادران خمپاره‌انداز نیز وجود داشت. علاوه بر اینها ۶ دستگاه خودرو زرهی و چند دستگاه قطار زره‌پوش نیز موجود بود. ۶۰۰ افسر در ارتش آذربایجان خدمت می‌کردند که تنها ۶۰ نفر از این تعداد جزء ستاد مشترک بودند. همانگونه که در متن توضیح داده شد، تنها ۵۰ درصد افسران آذربایجانی بودند.

رابعاً، برای تربیت کارمندان جزء از میان آذربایجانی‌ها نهادهای ویژه، آموزشکده‌های تلگراف، ماشین‌آلات و راه‌آهن جهت تربیت جوانان ترک تأسیس شد. در مورد راه‌آهن ترک‌ها موفق شدند ۵۰ درصد پرسنل راه‌آهن را تشکیل دهند در حالی که قبلاً هیچ‌کدام از ترک‌ها در راه‌آهن خدمت نمی‌کردند.

در زمینه معارف، جهت ترکی‌سازی هر چه سریعتر مدارس با همت انجمن تازه تأسیس تألیف و ترجمه، کتاب‌های درسی مدارس ابتدایی و دبیرستان‌ها تألیف و چاپ شدند. بخشی از دبیرستان‌های موجود ملی‌گردانی شده، در مناطق مختلف کشور هفت مرکز تربیت معلم پسرانه و یک مرکز تربیت معلم دخترانه افتتاح گردید. دارالفنون باکو تأسیس شد و نزدیک صد دانشجو جهت کسب تحصیلات عالی در رشته‌های مختلف با هزینه دولت به مراکز علمی اروپا اعزام شدند. نزدیک پنجاه معلم مرد و زن از ترکیه جذب کشور شدند. در روستاها جهت اشاعه معارف ابتدایی و توسعه معارف عمومی کلاسهای موقت پداگوژی تأسیس شد، در دبیرستان‌های ملی شده و یا ملی نشده به جای درس تاریخ روسیه تاریخ عمومی ترکها وضع شد و تدریس ترکی در تمام مدارس از لحاظ قانونی اجباری گردید. ترکی زبان رسمی اعلان شد و استفاده از زبان روسی تنها برای دوران گذر موقتاً مجاز شناخته شد.

برای تحقق اصل حاکمیت ملی در ولایات لایحه قانونی در خصوص تشکیل مجلس‌های ولایات تنظیم و تقدیم مجلس شد. براساس این قانون ولایات این حق را می‌یافتند که اداره امور محلی را خود برعهده گرفته، حتی مأمورین انتظامی را نیز خود تعیین نمایند. در عین حال لایحه مربوط به حل مسائل ارضی که شامل ابقاء اصل مالکیت بود و حل این مسئله - به نحوی که رضایت روستاییان حاصل آید - نیز تقدیم کمیسیون تحقیق مجلس نمایندگان گردید.^۱

۱. براساس این طرح که از طرف حزب مساوات تقدیم شد، اراضی وسیع تحت مالکیت

امور حمل و نقل و وسائط نقلیه که در سالهای هرج و مرج دچار خسارت شدیدی شده بودند ساماندهی گردیدند و راه آهن باکو - باطوم به طور منظم به راه افتاد. جریان نفت در خط لوله باکو - باطوم که در اثنای انقلاب دچار آسیب دیدگی شده بود همچون گذشته برقرار گردید. کار ساخت راه آهن جلفا به آلیات - که در صورت اتمام تأثیر عظیمی بر اقتصاد آذربایجان داشت - ادامه یافت و مراسم افتتاح پل بزرگی - که بر روی رودخانه کور در دست احداث بود - در پیش بود.^۱

در صورتی که یادداشتهای هیئت های مختلف اروپایی و آمریکایی که در آن زمان جهت تحقیق در مورد آذربایجان به کشور می آمدند بررسی شود، در می یابیم که آنان شاهد آثار مهم و فعالیت های عمرانی بسیار زیادی بوده اند که ترک های آذربایجان ظرف مدت کوتاهی از خود به جای گذاشته بودند.

آذربایجانیها یک ملت محکوم شرقی بودند که از حقوق سیاسی و امتیاز شهروندی و دخالت در امور حکومتی محروم نگاه داشته شده بودند. اما به رغم تمامی موانع و مشکلات در اولین فرصت توانایی تأسیس نظامی تا این حد مدنی را از خود نشان دادند. در سایه این استعداد بود که جمهوری آذربایجان با جلب دقت دول متفق و تمامی جهانیان در حال ورود به نظام بین المللی بود. شورای عالی دول متفق در

→

بخش خصوصی پس از تصرف به صورت بلاعوض مابین روستاییان بدون زمین تقسیم می شد. اما حق مالکیت صاحب ملک بر زمین های واگذار شده به روستاییان و یا زمین هایی که مطابق اصل مالکیت خرد به خود وی واگذار می شد، پابرجا می ماند. روستاییان می توانستند در مطح املاک واگذار شده طبق خواسته خویش دخل و تصرف نمایند. اما در مورد ذخایر و معادن زیرزمین حق مالکیت شخصی برسمیت شناخته نشده، این حق تماماً به دولت تعلق می گرفت. در خصوص موارد مربوط به چگونگی استناد از معادن زیرزمینی نیز طبق لایحه مذکور، قرار بود قانون ویژه ای تدوین و این مسئله در آن تشریح شود.

۱. با ساخت این جاده باکو مستقیماً و با کوتاهترین فاصله به تبریز متصل می شود.

جلسه مورخ ۱۲ ژانویه ۱۹۲۰ جمهوری آذربایجان را به صورت دو زور به رسمیت شناخت.^۱ در میان جمهوری‌هایی که بر روی خرابه‌های امپراطوری روسیه به وجود آمدند، آذربایجان تنها حکومت مسلمان بود که توسط اروپاییان به رسمیت شناخته شد. این حکومت نوپای ترک در عین حال اولین جمهوری تشکیل شده در تمامی عالم اسلام بود. تشکیل جمهوری آذربایجان نقطه مثبتی در جهان ترک و تاریخ ترک‌ها به شمار می‌آید. نه تنها آذربایجانی‌ها، بلکه ترک‌های استانبول نیز - که در نتیجه ضربه مرگبار معاهده سور از درد صدمات وارده بر پیکرشان ناله می‌کردند - با از آن خود دانستن این واقعه، آن را جشن گرفتند. مراسم جشنی که بدین مناسبت توسط تورک اوجاگی^۲ در سالن اجتماعات دارالفنون برگزار شد، موجب صمیمی‌ترین ابراز احساسات برادرانه گردید.^۳ مدتها قبل از این واقعه در ماه اوت سال ۱۹۱۹، نیروهای انگلیسی که در قفقاز مستقر شده بودند، به موجب متارکه نامه موندروس خاک آذربایجان را تخلیه نمودند. رئیس حکومت نصیب بیگ یوسف‌بیگلی به مناسبت این واقعه خطاب به نمایندگان مجلس نمایندگان گفت: «آقایان محترم! به شما تبریک می‌گویم. از امروز کاملاً مستقل شدیم.»

۱. در صورتی که اشغال بلشویک‌ها وقوع نمی‌پذیرفت، جمهوری آذربایجان نیز به همراه جمهوری گرجستان در کنفرانس سپا به تاریخ ۲۲ ژانویه ۱۹۲۱ مورد شناسایی رسمی فرار می‌گرفت. این کنفرانس چندین ماه پس از اشغال برگزار گردید.

۲. یکی از تسکیلات ترک‌گرا که در تبلیغ و تکوین ملی‌گرایی ترک نقش بسزایی داشت. جمعی از دانشجویان طبعه عسکریه استانبول در همایش ۲۰ ژوئن ۱۹۱۱ تصمیم به تأسیس آن گرفتند. تقاضای تأسیس آن که توسط محمدامین یورداقول، احمد فرید، احمد آغا اوغلو و دکتر فزاد صالح به عنوان مؤسسين امضاء شده بود، ۲۵ مارس ۱۹۱۲ تسلیم مقامات مؤول گردید. فعالیت‌های سیاسی تورک اوجاگی که مجله تورک یورد و نیز بدان پیوسته بود، به تدریج و بخصوص پس از جنگ بالکان افزایش یافت - م.

۳. شایان تأسف است نماینده استانبول در آن هنگام، با احتیاط بیش از حد، لازم دید نسبت به این تظاهرات بی‌تفاوت بماند.

از این پس حیات و مناسبات بین‌المللی جمهوری آذربایجان که به این شکل تأسیس یافته بود، آغاز گشت. برقراری مناسبات حسنه با تمامی همسایگان از بزرگ‌ترین خواسته‌های حکومت به شمار می‌آمد.

در میان همسایگان مسیحی، روابط آذربایجان با جمهوری گرجستان بسیار دوستانه بود. این دو جمهوری متقابلاً موافقت نمودند که مسائل مورد اختلاف بین دو کشور از راه مسالمت‌آمیز حل و فصل شود. از آنجایی که این دو جمهوری در مورد احساس خطر از جانب روسیه اتفاق نظر داشتند، یک معاهده نظامی دفاعی نیز علیه خطر شمالی منعقد نموده بودند، این معاهده ۷-۸ ماده‌ای در اوایل سال ۱۹۲۰ امضا گردید و تصویب آن در مجلس نمایندگان آذربایجان و مجلس مؤسسان گرجستان موجب بروز احساسات دوستانه متقابل گردید.

با وجود اینکه طرفین معاهده پیشنهاد شرکت ارمنستان را نیز در این معاهده ارائه نمودند، حکومت مذکور این پیشنهاد را نپذیرفت. مجلس نمایندگان آذربایجان، به رغم تمامی لجاجت‌های سیاسیون ارمنی، خواستار حل و فصل صلح‌آمیز مسائل موجود با ارمنستان بود. در پی نیل به همین مقصد، جمهوری آذربایجان همانگونه که در کنفرانس ماورای قفقاز منعقد در تفلیس مورخ ۲۵ آوریل ۱۹۱۹ شرکت کرده بود، در سال ۱۹۲۰ اقدام به فراخوان برای برگزاری کنگره آذربایجان و ارمنستان در باکو نمود. حکومت آذربایجان در این کنفرانس، پیشنهاد داد کنفدراسیون ماورای قفقاز تشکیل شود تا بتواند از جمهوری‌های ماورای قفقاز در برابر تجاوز خارجی دفاع کند.

کنفرانس باشکوه دیگری نیز در پایتخت آذربایجان برگزار گردید. این گردهمایی کنفرانس ایران و آذربایجان بود. در این کنفرانس کلیه مسائل سیاسی، اقتصادی و تجاری مابین ایران و جمهوری آذربایجان در نظر گرفته شده بود. طبق معاهده‌ای که در این کنفرانس امضا شد، حکومت

ایران جمهوری آذربایجان را به رسمیت شناخت، و جمهوری آذربایجان نیز پرداخت حق ترانزیت به ایران جهت برقراری روابط تجاری با اروپا را برعهده گرفت. بدین صورت در میان دو ملت هم‌کیش روابطی بسیار صمیمانه برقرار شد. جمهوری آذربایجان و حکومت ایران سفرای خود را به تهران و باکو اعزام نمودند. این معاهده در یکی از جلسات ماه مارس مجلس نمایندگان به شکل باشکوهی به تصویب رسید و این مسئله دوستی و وفاق میان دو ملت دوست را یک مرتبه دیگر گسترش بخشید. از دیگر مسائلی که مجلس اهمیت فوق‌العاده‌ای برای آن قائل بود، جمهوری قفقاز شمالی بود. این جمهوری شامل اراضی داغستان و ولایت تیرک^۱ بود. داغستان در دوره تزاری از لحاظ اداری تابع قفقاز جنوبی بود، اما در زمان انقلاب روسیه، به موجب نظامنامه انتخاباتی مجلس مؤسسان - بنا به درخواست گروهی از داغستانی‌ها - جزو قفقاز شمالی قرار گرفت. حوادثی که بعد از این زمان جریان یافت، سبب جدایی سرنوشت داغستان از ماورای قفقاز گردید. همگام با تقسیم مناطق مختلف قفقاز به موجودیت‌های جداگانه سیاسی، داغستان و ولایت تیرک حکومتی تحت عنوان جمهوری قفقاز شمالی تأسیس نمودند. از آنجایی که اقوام مختلفی در این اراضی می‌زیستند، به‌ویژه در مورد تشکیل حکومت مشکلاتی پیش می‌آمد. تأسیس جمهوری مذکور از منافع حیاتی جمهوری آذربایجان به شمار می‌آمد. به ویژه اینکه در صورتی که داغستان - که دارای بندر تاریخی همچون دربند بود - از دست روس‌ها نجات نمی‌یافت، آذربایجان نمی‌توانست خود را در امان ببیند. اما جمهوری آذربایجان که هنوز در مرحله شکل‌گیری به سر می‌برد، تنها می‌توانست به داغستان کمک مالی نماید. مجلس نمایندگان ۵۰ میلیون روبل^۲ به ۲۶ عنوان وام به حکومت قفقاز

۱. در متن اصلی «تیرسکی اوبلاست» Терскіи Область - م.

۲. جهت درک صحیح ارزش واقعی این وام که با پول آذربایجان پرداخت شد، باید گفت که

شمالی اختصاص داد. از دیدگاه احزاب مجلس نمایندگان این مبلغ قرض به شمار نمی‌رفت، بلکه نمایندگان به این مبلغ به چشم اعتبار ضروری که صرف منافع مشترک دو ملت برادر می‌شد می‌نگریستند.

آذربایجان در این مسئله تنها به تخصیص وجه نقد اکتفا نمود و جهت کمک به داغستان که علیه دنیکین مبارزه می‌نمود، هر نوع کمکی در اختیار تشکیلات مخصوصه^۱ نوری پاشا قرار داد. آذربایجانی‌ها به اندازه خود داغستانی‌ها از انحلال حکومت داغستان به خاطر تجاوز و دسیسه دنیکین متأثر شدند. اشغال داغستان توسط قوای دنیکین نگرانی غیرقابل تصویری در مجلس نمایندگان و افکار عمومی پدید آورد و جهت نجات برادران داغستانی، تا آنجایی که شرایط امکان و زمان اجازه می‌داد تدابیری اتخاذ گردید.

چشم امید مسلمانان آجارا،^۲ قارص و ساحل رودخانه ارس - که در نتیجه بحران‌های شدید زمانه متلاطم شده بودند - نیز به جمهوری آذربایجان و کمک مادی و معنوی آن بود. حتی نمایندگان از ترکستانی‌ها که در آن سوی دریای خزر بودند نیز مراجعه و طلب کمک و یاری می‌نمودند. جمهوری آذربایجان که با مشکلات بی‌سابقه‌ای دست و پنجه نرم می‌کرد، تا آنجایی که اوضاع سیاسی و وضعیت موجود اجازه می‌داد،

→

در آن زمان یک پوند انگلیس معادل ۲۰ روبل بود. بدین ترتیب وام مذکور دو و نیم میلیون پوند ارزش داشت. با در نظر گرفتن اینکه بودجه سال ۱۹۱۹ آذربایجان برای مصارف عادی ۲۱۵ میلیون روبل بود، در می‌بایم که وام داده شده به دولت داغستان یک هشتم بودجه دولت را تشکیل می‌داد.

۱. در هیئت فرماندهی نوری پاشا که در آن زمان به آذربایجان پناهنده شده بود، با اطلاع و موافقت دولت آذربایجان تشکیلات مخصوصه‌ای جهت کمک به داغستان در مبارزه علیه نیروهای اشغال‌گر دنیکین به وجود آمده بود.

۲. منطقه‌ای مسلمان‌نشین به مرکزیت باطوم و در مرز ترکیه و گرجستان که در حال حاضر جزو قلمرو گرجستان می‌باشد - م.

تمامی این درخواست‌ها را با دقت و اعتنا در نظر گرفته و تا حد امکان کمک می‌کرد. جهت برقراری مناسبات سیاسی با ترکستان مأمور ویژه‌ای نیز با رتبه کنسولی به آنجا اعزام شده بود.

جمهوری آذربایجان هنگام تثبیت موجودیت سیاسی‌اش فراموش نمی‌کرد که مورد توجه افکار عمومی ترک‌ها و مسلمانان بوده از این‌رو دارای قدرت معنوی است. و برای اینکه لایق این توجه باشد، در پی این بود که هر چه در توان داشت انجام دهد و انجام می‌داد.

نظام سیاسی حکومت مستقل آذربایجان مبتنی بر اصل جمهوریت خلق بود. اصول پارلمانتاریسم و مسئولیت وکلا کاملاً رعایت می‌گردید. آزادی کلام، مطبوعات و اجتماعات نیز بلغ مابلغ تأمین شده بود. در این مورد بعضی از منتقدین نیز اظهار می‌دارند که حتی بیش از اندازه لیبرالیسم نشان داده شده است.

بی‌شک کاستی‌های درخور انتقاد این سیاست نوپا که در مرحله شکل‌گیری و سازمان‌دهی قرار داشت، کم نبود. مهمترین این کاستی‌ها، عدم برپایی تمام و کمال یک نظام باثبات و حکومتی قدرتمند - که لازمه چنین دوران‌هایی است - بود. اگر در کنار اقدامات راضی‌کننده در جهت از بین بردن تشتت افکار کمی نیز طریق اجبار در پیش گرفته می‌شد، احتمالاً نتیجه وقایع طور دیگری می‌بود.

این نکته را نیز فراموش نکنیم که نقش نیروی متجاوز خارجی در فلاکت جمهوری آذربایجان بیشتر از عصیان‌های داخلی بوده است. از آنجایی که قصد تحلیل مفصل وقایع را نداریم، به خلاصه‌ای که در حوصله این کتاب بگنجد اکتفا می‌کنیم.

در آستانه حوادث مهم

آذربایجان حکومتی بود که به تازگی تأسیس و وارد مناسبات بین‌المللی گشته بود و در چنین وضعیتی دوران بسیار پرخطری را پشت سر می‌گذاشت.

ارتش دنیکن در بالای سر آذربایجان یک خطر دائمی به شمار می‌آمد. این نیروی سیاه که سمبل روسیه قدیم بود، بارها جمهوری آذربایجان را تهدید نموده بود. این نیرو زمانی مسکو سرخ را نیز تهدید می‌کرد. علت اینکه این نیرو جسارت نکرده و در یک حمله به باکو هجوم نمی‌آورد و یا به واسطه ناوگان خویش در دریای خزر پایتخت آذربایجان را بمباران نمی‌نمود، صرفاً ارتباط آن با دول متفق بود. دول متفق به صورت جدی از این نیرو پشتیبانی می‌نمودند. جهت جلوگیری از هرگونه برخورد میان این نیرو و جمهوری‌های قفقاز جنوبی، خط فاصلی از دریای سیاه تا دریای خزر کشیده شده بود و بدین صورت از لحاظ سیاسی ارتش دنیکن نمی‌توانست از این خط به سمت جنوب پیشروی کند.

اواخر ماه مارس، ارتش دنیکن بر اثر شکست شدیدی در حال انحلال بود. این ارتش زمانی که داغستان را تحت اشغال خود داشت سبب بروز نگرانی در آذربایجان گشته بود. اینک ارتش سرخ جای این نیرو را در قفقاز شمالی و داغستان می‌گرفت.

با وجود این که ارتش بلشویکی - که به دنبال ارتش دنیکن وارد منطقه شد - در میدان سخن حقوق و حاکمیت ملی تمامی ملل را اعلان و

تصدیق می نمود، اما در عمل ثابت نکرده بود که کم ضررتر از ارتش دنیکین است. بلشویک‌ها از طرفی به همراهی نیروهای مسلحشان به مرز جمهوریهای قفقاز نزدیک می شدند و از طرف دیگر سازمان‌های حزبی داخل جمهوریهای قفقاز را تقویت نموده فعالیت آنها را گرمی می بخشیدند. چیچرین در یادداشتی که با تلگراف بی سیم به جمهوری‌های آذربایجان و گرجستان ارسال نموده بود، این دو حکومت را جهت امحاء کامل ارتش در حال عقب نشینی دنیکین به همکاری نظامی دعوت می نمود. این یادداشت بیش از شناسایی استقلال جمهوری‌ها و درخواست انعقاد معاهده دوستی، جنبه تبلیغاتی در جهت تحریک اهالی علیه حکومت داشت.

جمهوری آذربایجان (و همچنین گرجستان) در پاسخ به یادداشت دریافتی، این مطلب را عنوان نمود که، همچنان‌که جمهوری آذربایجان به احدی حق مداخله در امور داخلی خود را نمی دهد، در پی مداخله در مسئله تعقیب ارتش دنیکین - که به امور داخلی روسیه مربوط می شود - نیز نمی باشد. جمهوری آذربایجان ضمناً اعلام نمود با کمال خوشحالی حاضر است مناسبات صلح آمیز و دوستانه با روسیه بلشویکی برقرار کند و پیشنهاد می نماید نمایندگانی دارای صلاحیت تام برای شناسایی حق استقلال آذربایجان از طرف روسیه انتخاب شوند. و درخواست دارد محل این دیدار با نمایندگان آذربایجانی نیز تعیین گردد. اما وزیر خارجه بلشویک به جای دادن پاسخ صریح و قطعی به مسائل معین مطرح شده بیشتر ترجیح می داد با فرستادن یادداشت‌هایی که جنبه پندنامه‌هایی در انتقاد از امور داخلی آذربایجان داشتند، به تشویش اذهان مردم بپردازد. در گیر و دار تبادل این یادداشتها، باقیمانده ارتش دنیکین که از دست بلشویک‌ها گریخته بودند، به همراهی ناوگان «کاسپی» در حال پناهنده شدن به بندر باکو بودند. مدتی پیش ارتش دنیکین خطاب به جمهوری

آذربایجان اعلام نموده بود که براساس معاهده ترکمنچای منعقد در ۱۸۲۸، وجود هیچ پرچمی را به جز پرچم روسیه در آبهای خزر تحمل نخواهد کرد. و اینک این نیرو در سایه امان پرچمی پناه می‌گرفت که آن را محکوم نموده بود. به این صورت بخشی از ارتش و ناوگان دنیکین، براساس مفاد حقوق بین‌الملل با زمین گذاشتن اسلحه به حکومت آذربایجان پناهنده شدند.

بی‌شک آذربایجان در نتیجه انحلال این چنینی ارتش دنیکین و پناهندگی آن به جمهوری‌های قفقاز، خطر سهمناکی را پشت سر می‌گذاشت. اما در عین حال در حال افتادن از چاله به چاه بود.

به جای دنیکین، این بار نیروهای لنین سربرآورده بودند. که باز یک نیروی روسی بود. منتهی به نیروی دنیکین نمی‌مانست، و بسیار وحشتناکتر از آن بود. زیرا تمامی طبقات مردم مخالف نیروی دنیکین بوده در برابر آن دفاع می‌کردند و کسی در دشمن بودن این نیرو شکی نداشت. اما نیروی لنین چنین نبود. شعارهای اغواکننده‌ای داشت. از حاکمیت و استقلال ملیت‌ها و نجات شرق سخن می‌راند. به مستمندان وعده بهشت می‌داد. و وعده می‌داد که هر چه زودتر جهت کمک به ترکیه - که در حال مبارزه با امپریالیست‌ها بود - دست دوستی به سوی آناتولی دراز خواهد نمود.

این شعار آخری مؤثر بود. دل آذربایجانی‌ها از درد ترکیه می‌سوخت و این شعار که بر این نقطه حساس انگشت نهاده بود، به ویژه تأثیر بسیار زیادی بر بعضی از رجال و افسران ترک (به معنای ترکیه‌ای) - که بلشویک‌ها را فقط به واسطه سخنانشان می‌شناختند و ارتباط مستقیم با آنها نداشتند - بر جای می‌گذاشت.

حال ببینیم اوضاع واقعاً در چه حال بود؟

مجلس نمایندگان ترکیه - که در استانبول میثاق ملی را اعلام نموده بود - توسط فرماندهی دول متفق منحل شده، بخش مهمی از نمایندگان

به مالت فرستاده شده بودند. مصطفی کمال پاشا قهرمان سرافراز ترکها به همراهی چند تن از یاران وفادارش در مناطق دورافتاده ارضروم و سیواس، در دیار فداکار آناتولی، مشغول تدارک حرکت ملی بود که امروز با پیروزی محیرالعقولی پایان پذیرفته است. از میر به ناحق توسط دول متفق به یونان واگذار شده بود. ارتش یونان که وارد از میر شده بود، باهدف خفه کردن این حرکت در ابتدای ظهور آن، بر قوای ملی - که از هرگونه سلاح دفاعی محروم گشته بودند - هجوم آورده، ضمن روا داشتن ظلم و ستم غیرقابل تصور در حال تجاوز به سوی قلب آناتولی بود. در طرف دیگر نیز آرامنه به قصد تصرف سراسر آناتولی شرقی، از بالای سر قوای ملی دست یونانی ها را می فشردند.

روسیه علیه امپریالیست های جهان لوای عصیان برافراشته بود. در چنین وضعیتی زمامداران حرکت ملی برای رهایی و نجات ترکیه مصداق عبارت «الغریق یتشبث بکل حشیش»^۱ به روسیه چشم دوخته، منتظر کمکی از آن سمت بودند. اداره کنندگان انقلاب روسیه، در پی این بودند که بسیار حيله گرانه از این توجه و نیاز ترکیه استفاده کنند. در نتیجه، حداقل قفقاز از دست رفته و مهمتر از همه نفت باکو، دوباره به روسیه باز می گشت.

شعاری به میان کشیده شد: روسیه بلشویک دشمن سرمایه است. و ترکیه مبارز، درگیر جنگ مرگ و زندگی با اروپاست. مسکو در پی یاری رساندن به آنکاراست. جهت تأمین این کمک می باید در قفقاز، حکومت های طرفدار روسیه تأسیس شود و با اعزام هر چه سریع تر ارتش سرخ به آناتولی از ترک ها پشتیبانی گردد.

مردم آذربایجان در هر طرف کشور مشغول جمع آوری اعانه به نفع

۱. در متن اصلی «سویا دوشن بیلاتا ساریلیر» معادل تعبیر آذربایجانی «سویا دوشن الینی پیر - ییزا / کول - کوسا آتار» - م.

مصیبت‌زدگان از میر بودند و به واسطه مطبوعات خویش در ماتم ترکیه شرکت نمودند. تصور کنید که چنین تبلیغاتی چه تأثیری می‌توانست بر مردم آذربایجان داشته باشد و زمینه‌ساز چه حوادثی گردید. این سخنان از دهان بلشویک‌ها به گوش می‌رسید و چنین به نظر می‌رسید که برادران ذی‌نفوذ ترک - که در حال خدمت و یا مسافرت در آذربایجان بودند - بر این عقیده‌اند که این سخنان به خاطر اهداف مخصوصی به زبان آورده نمی‌شوند. در صورتی که رفتار و حرکات برادران ترکیه‌ای‌مان را بر آن بیافزایید، درمی‌یابید که به چه سهولتی هر نوع حرکت براندازانه بلشویکی می‌توانست اتفاق بیافتد.

ملی‌گرایان آذربایجان، تا زمانی که بلشویکها داخل روسیه مانده بودند به هیچ وجه مخالف بلشویکها نبودند و قصد این را نداشتند که با ایجاد حائلی مابین روسیه انقلابی و ترکیه مبارز در حرکات ملی آناتولی مانع ایجاد نمایند. اما آنان تنها به شرط شناسایی استقلال واقعی جمهوری آذربایجان بود که می‌توانستند، صداقت شعارهای مطرح شده توسط بلشویکها را باور نمایند. و الا شکی نداشتند که «کل دعوا بر سر لحاف ملانصرالدین خواهد بود». آذربایجانی‌ها در میان دو وظیفه بزرگ و خطیر گرفتار شده بودند!... تلاش در راه نجات ترکیه، پرچمدار باشکوه جهان ترک از شکستی که کل تاریخ مشرق زمین را دگرگون می‌نمود و محافظت از جمهوری نوپای آذربایجان، که ستون فقرات جهان ترک را تشکیل می‌داد. جهت هماهنگ نمودن چنین وضعیتی، دولت متجانیسی مورد نیاز بود. اما دولت که دارای ساختاری فراگیر بود، نتوانست تصمیم سریعی متناسب با چنین اوضاعی بگیرد و وارد دوران بحران کابینه گردید که هفته‌ها به طول انجامید.

در حالی که اوضاع حکومت بحرانی و متزلزل بود، حادثه قراباغ ظهور نمود. شب عید نوروز قصبه نظامی خان‌کندی در نزدیکی شوشا در حال

جشن و سرور عید بود. افسران در محفل نظامی در حال شب‌نشینی بودند. سربازان از آنجایی که تمام شب را به جشن عید گذرانده بودند در حال خواب و استراحت به سر می‌بردند.

در این اثنا، یاغیان ارمنی که در روستاهای اطراف سکونت داشتند، در حالیکه مجهز به سلاح‌هایی بودند که جهت این شب تدارک دیده بودند، دست به یک حمله شبانه زدند. این شبیخون ناگهانی بر اساس نقشه دهشتناکی ترتیب داده شده بود. جای بسی خوشوقتی بود که سربازان هشیار بودند و از بستر برخاسته با دشمن گلاویز شدند و هیئت فرماندهی فوراً از حادثه خبردار شده، حمله دفع گردید.

همزمان با حمله به خان‌کندی، گذرگاه مشهور عسکران نیز توسط یاغیان ارمنی اشغال شد. اشغال عسکران موجب قطع ارتباط قراباغ و باکو می‌گردید. والی کل قراباغ حادثه را به اطلاع باکو رسانیده تقاضای کمک نمود. وی با لحنی جدی اعلام نمود، پادگان توسط ارامنه به محاصره درآمده و در صورتی که نیروهای کمکی اعزام نشوند، قطعاً سقوط خواهد نمود. در صورت سقوط پادگان، قطعاً تمامی قراباغ به چنگ ارمنی‌ها می‌افتاد. ابتدا، بخش مهمی از نیروهای موجود نظامی، فوراً به عسکران اعزام شدند. پس از یک مقاومت شدید، در حمله دوم گذرگاه عسکران از نیروهای دشمن پاک شده، خان‌کندی آزاد گردید. یاغیان عقب‌نشینی نموده و در کوه‌های مرتفع‌تر پناه گرفتند و بر مقاومت پافشاری نمودند. یاغیان تحت تعقیب قرار گرفتند و ارامنه که در کشیش‌کندی تحصن نموده بودند توسط نظامیان آذربایجانی به محاصره درآمدند.

در حالی که حوادث در جبهه قراباغ این‌چنین در حال پیشرفت بود، در مرز ارمنستان تحرکات نظامی به چشم می‌خورد. در همان هنگام جبهه جدیدی در منطقه قازاخ گشوده شد. در اینجا نیز نیروهای آذربایجان و ارمنستان شروع به زد و خورد نمودند.

چنین حمله ناگهانی و جنایتکارانه‌ای موجب خشم بی حد و حصر اهالی مسلمان شده، زمینه را برای بروز سلسله حوادثی در گوشه و کنار کشور فراهم آورد و درگیریهای خونین ارمنی - مسلمان در مناطق شماخی، شکی و گنجه فزونی گرفت.

در چنین اوضاعی بلشویکها که نیروهای فراوانی را در داغستان متمرکز نموده بودند چهره‌ای به ظاهر مصلحانه از خود نشان دادند و بدون هیچ اقدامی شاهد حوادث بودند. در همان زمان سالویوف نماینده تجاری بلشویکها در یاکو در مورد قرار داد خرید نفت با حکومت آذربایجان در حال مذاکره بود.

در یکی از جلسات نمایندگان که در پی حوادث قراباغ برگزار شده بود، قارایف^۱ نماینده بلشویک گفت: «حادثه قراباغ یکی از حلقه‌های زنجیری است که متفقین جهت خفه کردن ما به دورمان پیچیده‌اند. آذربایجان قادر به قطع این حلقه با تکیه بر نیروی خود نیست. بگذارید ارتش سرخ - که مدافع حقوق ملل مشرق است - بیاید و شورش قراباغ را خاموش نماید، و سپس به جهت کمک به آناتولی بشتابد.» در حالی که قارایف مشغول ایراد این سخنان بود، یکی از برادران مسئول ترکیه‌ای را دیدم که در جایگاه ویژه مستمعین ایستاده بود و تصدیق و رضایت خود را شدیداً نشان می داد.

مدت کوتاهی قبل از شورش آرامنه حادثه دیگری نیز ظهور نموده بود. حکومت خبردار شد که کمیته‌های انقلابی - که تحت عنوان حزب کمونیست آذربایجان تشکیل شده بودند - با هدف براندازی حکومت قصد شورش کرده‌اند. پس از این امر تعقیب و جست‌وجو آغاز شده، تمامی اشخاص منسوب به این سازمان سریباً شناسایی و چند تن از

۱. قارایف جزو لیست بلوک سوسیالیست وارد مجلس شده بود. بعداً بلشویک شده و سپس متعاقب اشغال کشور توسط روسها مدتی کمیسر نظامی - دریایی آذربایجان نامیده شد.

عناصر مهم آن توقیف شدند. گزارش پیروموف و زاخاریان سوسیال دموکرات‌های ارمنی - که به مسکو رفتند - در روزنامه روسی زبان حیات ملل چاپ مسکو، وجود ارتباط بسیار نزدیک مابین شورش آرامنه و این سازمان را اثبات می‌کند.

استیلاي بلشویکی

در نتیجه بحران چند هفته‌ای کابینه، با موافقت تمامی احزاب سیاسی، تشکیل کابینه جدید به محمدحسن حاجینسکی واگذار شد. محمدحسن بیگ می‌بایستی جهت گرفتن تضمینات لازمه از بلشویک‌ها در مورد استقلال و تمامیت ارضی آذربایجان، در میان ترکیه مبارز و روسیه انقلابی، حکومتی تشکیل می‌داد که با هر دو طرف دوست باشد. به همین جهت قبل از تشکیل کابینه جدید، هیئت نمایندگی ویژه‌ای نیز به نزد بلشویک‌ها اعزام گشته بود. این هیئت صلاحیت این را داشت که در برابر تأمین کالاهای موردنیاز روسیه با بلشویک‌ها معاهده‌ای جهت اخذ تضمینات سیاسی در باب استقلال و تمامیت ارضی آذربایجان منعقد نماید. در چنین اوضاعی که با انتظار سپری می‌شد، خبر رسید که ارتش بلشویک به صورت ناگهانی مرزها را مورد تجاوز قرار داده است. این واقعه شامگاه ۲۶ آوریل رخ داده بود. صبح ۲۷ آوریل هنگامی که محافل سیاسی از این واقعه خبردار شدند، همگان شگفت‌زده شده دچار بهت و حیرت گردیدند. از آنجایی که اکثر قوا در جبهه‌های قراباغ و قازاخ مشغول نبرد بودند، مرزبانان پس از حدود دو ساعت مقاومت در برابر قوای ۶۰ هزار نفری دشمن متجاوز مجبور به عقب‌نشینی شدند.

در روز واقعه هنوز کابینه جدید تشکیل نشده بود و باوجود اینکه استعفای کابینه سابق پذیرفته شده بود، امور حکومتی تسلیم دولت جدید

نشده بود و به عبارتی حکومت مابین کابینه سابق و کابینه جدید معلق مانده بود. «هنگ امداد» جهت محافظت از شهر و از اهالی داوطلب تشکیل شده بود و افسران آن صرفاً از میان ترک‌ها^۱ برگزیده شده بودند. خودروهایی زرهی توسط افسران ترک اداره می‌شدند و گروهی از افسران عثمانی در ناوگان دریایی خدمت می‌نمودند. حوالی غروب حکومت و مجلس نمایندگان در نتیجه طرفداری قوای فوق‌الذکر از بلشویک‌ها در برابر اولتیماتوم حزب کمونیست آذربایجان قرار گرفتند. در این اولتیماتوم درخواست شده بود حکومت به کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان تسلیم شود، ضمناً تضمین شده بود، استقلال آذربایجان محفوظ بماند و حکومت به روس‌ها واگذار نشود. شرایط زیر میان نمایندگان کمیسیون منتخب مجلس نمایندگان (با شرکت نمایندگان تمامی احزاب) و نمایندگان حزب کمونیست وضع گردید:

۱. ارتش روسیه بدون ورود به باکو، از طریق راه آهن به کمک آناتولی خواهد شتافت.
۲. استقلال و تمامیت ارضی آذربایجان از هرگونه تعرض و محدودیتی مصون خواهد بود.
۳. ارتش آذربایجان کماکان باقی مانده، منحل نخواهد شد.
۴. احزاب سیاسی آذربایجان آزادی خویش را حفظ خواهند نمود.
۵. هیچ‌کدام از رجال، اعضای حکومت و نمایندگان سابق متهم به جرم سیاسی نخواهند شد.
۶. شوراهای آذربایجان در کمال آزادی تشکیل شده، نظام سیاسی کشور را تعیین خواهند نمود.^۲

۱. منظور از کلمه ترک در اینجا ترک عثمانی می‌باشد - م.

۲. کمیسیون مجلس این شرایط را با اکثریت آرا و برخلاف رأی نماینده مساوات پذیرفت.

در همین ایام گروهی از مسؤولان ترک عثمانی که در باکو مهمان بودند این مطالب را اشاعه می نمودند:

«فرمانده ارتش سرخ یک ترک به نام نجاتی بیگ است. در میان واحدهای این ارتش هنگ‌هایی متشکل از اسرای جنگی ترک وجود دارد. یگانهای بسیاری نیز از ترکهای سواحل ولگا تشکیل شده‌اند. آناتولی درگیر مبارزه مرگ و زندگی بوده و این ارتش به کمک آناتولی می‌رود. هرگونه مقاومتی در برابر این قوا می‌تواند مانعی در راه نجات ترکیه باشد و این از نظر جهان ترک و جهان اسلام خیانت به شمار می‌آید.»

شکی نبود که تمامی این شروط یک روز بعد زیر پا نهاده خواهد و مشخص بود که این سخنان نیز چیزی نبود جز یک نیرنگ سیاسی. اما این مسئله برای بسیاری روشن نبود و بسیار بودند کسانی که در آن زمان اغفال شدند.

با این همه کسانی نیز بودند که اعلام کردند: «کسی این شروط را رعایت نخواهد نمود. راههای ما برای نیروهایی که ضمن به رسمیت شناختن حقوق و استقلال ما به قصد کمک عازم آناتولی باشند باز است، اما لازم است هرگونه نیرویی را که بدون اطلاع ما با به خاک افکندن مرزبانان ما وارد کشور می‌شوند دوست تلقی نکرده، آنها را دشمن بشماریم. حقوق مجلس تنها به زور اسلحه دشمنان می‌تواند به غیر واگذار شود، نه با تصمیم خود مجلس» اما اکثریت نمایندگان تحت تأثیر حوادث و فشار تهدید، مجبور شدند تحت شرایط مذکور حکومت را به حزب کمونیست آذربایجان واگذار کنند. (۲۷ آوریل ۱۹۲۰)^۱

از ۲۸ آوریل به بعد بخشی از پرچمهای سهرنگ آذربایجان با پرچم

۱. این نطق اعتراض‌آمیز توسط مؤلف به عنوان رهبر حزب و به نمایندگی حزب مساوات ایراد گردید.

سرخ شوروی و بخش اعظم آن با پرچم عثمانی تعویض شدند. فرمان‌های روزانه، بیانیه‌ها و اعلامیه‌هایی به امضای مقامات ترک (عثمانی) که در رأس میلشیا، در هنگ امداد، سرفرماندهی شهر، و دیگر پست‌های مهم قرار داشتند به چشم می‌خورد. چنین به نظر می‌رسید که عامل براندازی نه ارتش متجاوز روس، که ترک‌های عثمانی هستند. حکومت مساوات سقوط کرده و به جای آن حکومت ترکیه بر سر کار آمده است. افسران عثمانی که سوار بر اتومبیل در محله‌های مختلف شهر تردد می‌کردند این گمان را به عینه تقویت می‌نمودند. افزون بر این، بیانیه‌های منتشره به نام کمیساریای ترک‌ها - که پس از براندازی تشکیل شد - و روزنامه ینی دنیا که توسط کمونیست‌های ترک منتشر می‌گردید ضمن درج اینکه این «امر خیر» به اقدام خود آنان صورت گرفته «دو هدف براندازی حکومت انگلوفیل مساوات» را چنین بیان می‌کردند:

۱. نجات آذربایجان؛ ۲. تأمین کمک روسیه انقلابی به ترکیه که جهت ادامه حیات مبارزه می‌کند.

به گفته نمایندگان ترک‌ها هدف اول حاصل شده بود؛ جهت تحقق هدف دوم نیز خلیل پاشا به مسکو اعزام شده بود.^۱ در واقع

۱. آن روزها در باکو مخفی شده بودم و با نام مستعار نامهای به روزنامه ینی دنیا (باکو، ۱۹۲۰-۱۹۲۱؛ هر هفته دو شماره؛ ناشر افکار هیئت مرکزی سازمان اشتراکون ترکیه و کمیته باکو؛ از سال ۱۹۲۱ ناشر افکار هیئت مرکزی حزب کمونیست ترکیه؛ هیئت تحریریه - م) نوشتم. در این نامه آمده بود: «اهالی کشور، با اعتماد به بیانات متعدد شما ترک‌ها، براندازی حکومت آذربایجان را امر خیر تلقی نمودند. اما مطلبی که در آخرین شماره روزنامه شمار درج شده موجب نگرانی عمیق مردم شده است، شما نوشته بودید خلیل پاشا جهت کمک روسیه به ترکیه، به مسکو عزیمت نموده است. در حالی که آذربایجانی‌ها به شرط برخورداری ترکیه از این امتیاز حاضر به پذیرش این مسئله شده بودند. از نوشته شما چنین برمی‌آید که این امتیاز هنوز تأمین نشده است. فرضاً در صورتی که این منافع پس از ورود خلیل پاشا به مسکو تأمین نگردد آیا شما ترک‌ها که منجی برادران خود بودید، قاتل برادران خویش به

دو روز قبل خلیل پاشا از باکو به مقصد مسکو عزیمت نموده بود. یک ضرب‌المثل آذربایجانی می‌گوید «یالاین عمرو آز اولار»^۱ دروغ «امر خیر» نیز پیش از یک هفته عمر نکرد. ارتش سرخ روسیه قبل از اینکه مرکب شروط فوق‌الذکر خشک شود، در روز اول ماه مه وازد باکو شد؛ و در عین حال بدون توجه به شروط مذکور به جای اینکه از طریق راه آهن به سمت مرزهای آناتولی برود، با طی راه‌های مختلف آغاز به تصرف نقاط سوق‌الجیشی مملکت نمود.

دو روز پس از اشغال باکو توسط ارتش سرخ فرماندهان ترک با رفقای روس تعویض شدند. اما کار به اینجا ختم نشد. تمامی افسران عثمانی که به تبریک و تمجید از امر خیر پرداختند زندانی و یا اخراج شدند.^۲ دیگر ماده‌های شرط‌نامه نیز دچار سرنوشت مشابهی شدند. زندانی نمودن افسران و انحلال ارتش به بهانه‌های مختلف آغاز شد. رجال و نمایندگان سابق یک‌یک توقیف شدند. گروهی نیز مجبور شدند کشور را ترک کنند. تمامی روشنفکران شدیداً تحت نظر و توقیف قرار گرفتند. معتمدان شهر و مأموران عالی‌رتبه جبراً به کارهایی همچون رفتگری و نظافت و غیره گماشته شدند.

مهمترین امور حکومت را به دست روس‌ها، آرامنه، گرجی‌ها و کارگران غیرترک و خارجی‌ها سپردند. «چکا»هایی تابع سازمان ویژه

→

حساب نخواهید آمد؟» این نامه چاپ نشد. اما چندین ماه بعد در یکی از نسخه‌های روزنامه ینی دنیا که در کوه‌های لاهیج به دستم رسید. به نگارنده نامه توصیه شده بود به کمبازیای ترک‌ها مراجعه نموده و شخصاً پاسخ خویش را دریافت نماید.

۱. معادل ضرب‌المثل یالانجی‌نین مومو یاتسی با قدر بانار (Yalancinin mumu yatsiya kadar yanar - سمع آدم دروغگو تا زمان خفتن (دو ساعت پس از غروب) بیشتر دوام نمی‌آورد - م.) در ترکی آناتولی.

۲. این سیاست به‌ویژه پس از ورود مصطفی صبحی به باکو شدت یافته بود.

ارتش سرخ تأسیس شدند. این مؤسسه خونخوار که علیه اشخاص و تشکیلات ضدانقلاب بلشویکی مبارزه می‌کرد به صورت دهشتناکی شروع به اعدام اشخاص نمود. اسم پانکراتوف جلاد تن هر کسی را می‌لرزاند و لیست‌های بی‌شمار اعدام‌شدگان در هر سو ایجاد وحشت می‌نمود.

دیگر همگان پی برده بودند که چه فریبی خورده‌اند. تنها مهمانان عثمانی نبودند که در این مورد گول خورده بودند. روزنامه بلشویک‌ها حزب اتحاد را «متحدی مایه ننگ بلشویک‌ها» خوانده به مخالفت با این حزب پرداخت.^۱ حزب اتحاد بلشویک‌ها را منجی تمامی جهان اسلام می‌دانست و از این رو تمامی نیروی خود را در اختیار آنان قرار داده بود. گروهی از مساواتیان نیز در صدد برآمدند تحت عنوان مساواتیان چپگرا تا حدودی بر اوضاع تأثیر بگذارند اما با پاسخ «ایلانین آغینا دا، قاراسینا دا لعنت»^۲ بلشویک‌ها مواجه شدند.

خطری که یک ماه پیش مساواتیان و دیگر ملی‌گرایان پیش‌بینی کرده بودند، آشکارا در حال ظهور بود. بلشویک‌های روس در حال پیشروی به سوی مرزهای سابق روسیه بودند.

یک ماه پس از انقلاب دیگر تمامی آذربایجانی‌ها به این واقعیت تلخ پی برده بودند که کشور دچار استیلاي مدهشی شده است. مردم، ارتش روسیه را به خاطر عزیمت آن به ترکیه، تحمل می‌کردند اما شاهد ایجاد فتنه این ارتش در کشور بودند. ارتش محبوب و سربازان جوان که با هر یورش یک دنیا روح و عزت نفس در مردم می‌دمیدند، به صورت سازمان یافته‌ای نابود می‌شدند، روشنفکران از ارتباط با مردم منع

۱. مراجعه شود به مجمرعه ماه مه ۱۹۲۰ روزنامه کمونیست منتشر در باکو.

۲. بر مار - چه سفید و چه سیاه - لعنت، - م

می شدند. ثروت و دارایی مردم به تاراج می رفت. آداب و رسوم و فرهنگ ملی شدیداً در معرض تحقیر بود. بالطبع وقتی مردم اینها را احساس کردند، قادر به تحمل نبودند و پیاخاستند.

این قیام ابتدا از گنجه آغاز شد. جوادخان قهرمان گنجه تا سرحد تکه تکه شدن در برابر سیسیانوف ژنرال غدار حکومت تزاری مقاومت کرده بود. گنجه، شهر جوادخان این بار نیز خود را نشان داد. روح عصیانگر گنجه در برابر تجاوززاتی که برای مردم غیرقابل تحمل بود به خروش آمد. هسته قیام را در گنجه سربازان آذربایجانی که هنوز سلاحهای خود را تحویل نداده بودند تشکیل دادند. قیام حدود یک هفته ادامه یافت. روسها در گنجه چندین تیپ را از دست دادند. از باکو نیروهای کمکی اعزام شدند. از طرف دیگر زمانی که آرامنه گنجه نیز آغاز به خیانت به قیامکنندگان نمودند، شهر در معرض سقوط قرار گرفت. اهالی که مسیر برگشتشان با رودهای خروشان بسته شده بود، در معرض قتل عام مدهشی قرار گرفتند. شهر را آتش زدند. بازار غارت شد. عرض و ناموسی باقی نماند. که مورد هتک قرار نگرفته باشد.

همزمان با قیام گنجه واحدهای نظامی آذربایجان در شهرها و قصبه های تترتر، آغدام و شوشا نیز هسته و مبدأ قیام اهالی را تشکیل می دادند. یک هنگ ارتش سرخ در تترتر نابود شد. ارتش سرخ در آغدام نیز تلفات زیادی داد. مردم قراباغ، شکلی، زاقاتال، لنکران، قوبا و سایر مناطق نیز چندین بار پیاخاستند. قیامهای شهرستان لنکران ماهها ادامه یافت. قیامهای زاقاتال و شکلی به صورت خونباری سرکوب گردید. ما در اینجا تنها قیامهایی را ذکر کردیم که کمابیش بزرگ بودند، و الا جایی نبود که قیامی در آن صورت نگرفته باشد. بعضی از این حوادث که در نتیجه ضربات آنی و خائنانانه وارده، از قوای متشکل محروم بوده و به شکل غیرمنتظمی ظهور نمودند، حقیقتاً یک داستان حماسی هستند.

مورخانی که تاریخ جمهوری آذربایجان را خواهند نگاشت، قطعاً این قیام‌ها را به دقت بررسی نموده، با ذکر جزئیات به رشته تحریر درخواهند آورد. هستند کسانی که ادعا می‌کنند این قیام‌ها بیهوده و مخمل امنیت و آسایش عمومی بوده است. اما چنانچه این قیام‌ها نیز به وقوع نمی‌پیوستند، مردم آذربایجان به چه وسیله‌ای می‌توانستند ثابت کنند که از ناموس خود دفاع نموده‌اند؟!

ارتش روسیه به عنوان دوست و متحد و با شعار عزیمت به جنگ با یونانی‌ها وارد کشور شده بود. آذربایجانی‌ها چگونه می‌توانستند بپا نخیزند در حالی که ارتش روسیه را نیرویی ظالم، اشغال‌گر و تفرقه‌برانگیز یافتند؟! سربازان جوان آذربایجانی نمی‌توانستند شاهد زندانی شدن بی‌دلیل و به ناحق و تیرباران شدن افسران و فرماندهان باشند. وجدان عمومی مردم چگونه می‌توانست اعدام مأموران و ژنرال‌های فداکاری را که گناهی جز خدمت صادقانه نداشتند و امحاء جنایتکارانه اساتید، نویسندگان، جوانان روشنفکر و حتی معلمین زنی که هیچ جنایتی جز وفاداری به ملیتشان مرتکب نشده بودند را تحمل نماید؟!... زمانی حکومت تزاری جزایر بندر باکو را به کشتارگاه اسرای جنگی ترک تبدیل نمود و اینک نیروی خائنی که تحت عنوان دوستی با ترکها حرکت می‌نمود آنجا را به گورستان جوانان آذربایجانی مبدل ساخته است.^۱ چگونه می‌شد انتظار داشت کاسه صبر مردم لبریز نشود؟

مردم آذربایجان تحمل این را که دهاتی‌های^۲ روس با برقراری حکومتی مغایر با آداب و رسوم مردم بر آنها تسلط یافته اراذل^۳ بی‌نام و

۱. فهرستی از اسامی افرادی که توسط بلشویک‌ها تیرباران شده‌اند در انتهای این کتاب ضمیمه می‌گردد.

۲. در متن اصلی «موزیک» Mujik، لفظی تحقیرآمیز برای روسها در ترکیه - م.

۳. در متن اصلی «ادانی» به معنی «فرومایگان» - م.

نشان را حاکم مطلق آنان سازند، نداشتند... یک فرد مسلمان که مطابق با فرهنگ ملی و آداب و رسوم دینی خویش می‌زیست، چگونه می‌توانست روا ببیند که بیگانگان وارد خانواده و حریم عصمت وی می‌شوند، در همسایگی یک خانواده با عصمت مسلمان یک افسر ارتش سرخ از یک منطقه دور افتاده روسیه مرکزی اقامت داده می‌شود و به نام تشکیلات کمونیستی ضربه‌های غیرقابل‌تصوری به آداب و رسوم دیرینه مردم دارد می‌شود؟!...

این چنین بود که مردم آذربایجان طی تجربه‌ای که کمتر از یک ماه به طول انجامید نیرویی را که تحت عنوان دوست وارد کشور شده بود، از لحاظ مادی و معنوی اشغال‌گر دهشتناکی یافتند و بالطبع همچون شخص کابوس‌زده‌ای در کمال وحشت پیا خاستند. دیگر مردم قیام نموده بودند.

نیروهای روس که نقاب انقلاب و آزادی بر چهره زده بودند، با خشونت و ستمی که از جنایات ترونی نیز وحشتناکتر بود، قیام مردم را که جهت دفاع از ناموس و ملیت صورت پذیرفته بود، سرکوب کردند و نیروهای چکا که در هر گوشه‌ای فعالیت خود را آغاز نموده بودند، شب و روز اعمال خونین خود را ادامه می‌دادند.

این نیروی خونخوار که در روزهای اول ورود خود از «بدون خونریزی بودن براندازی» ابراز تأسف می‌نمود، اینک فرصتی جهت ارضای روح جلاد خویش یافته بود. نه تنها در مناطقی که قیام صورت گرفته بود، بلکه در مناطق دیگر نیز افراد بیشماری اعدام شدند. به هنگام ظهور قیام در گنجه، اکثر دستگیرشدگان در باکو کشته شدند. افراد معتمد شهرها و قصبه‌ها جهت «ریشه‌کنی ملی‌گرایی تا ابد» فوراً و بدون محاکمه تیرباران شدند. بخش اعظم این قربانی‌ها افسر، نویسنده، استاد، پزشک، دانشجو، کارمند و از دیگر روشنفکران بودند. جلادباشی پانکراتوف در آذربایجان

واقعاً دیکتاتوری می‌کرد. امر، امر پانکراتوف بود. مأموران چکا تا جایی پیش رفته بودند که حتی شخص نریمان نریمانوف رئیس کمیساریای آذربایجان را توقیف نموده بودند.

اولاد وطن که نمی‌توانند از اندیشه ملی‌گرایی آذربایجانی دست بردارند، در نتیجه همین تعقیبات از دست بلشویسم گریخته، خود را برای کسب فرصت مجدد و مبارزه در راه اعاده استقلال آماده می‌کنند. این افراد در حال حاضر به ایران، ترکیه و ممالک اروپایی پناهنده شده، منتظر فرصت مساعد هستند.

خساراتی که بلشویک‌ها به بهانه قیام‌های مذکور و حرکاتی که عمداً توسط خودشان ترتیب داده شده بود - به شهرها و قصبه‌های آذربایجان وارد نمودند، از خرابیهایی که یونان در آناتولی به بار آورد چیزی کم ندارد. همچنانکه فاجعه گنجه چندان خفیفتر از فاجعه از میر نیست. در این حوادث غیر از قربانیان گرسنگی و بدبختی، تعداد افرادی که فقط توسط دسته‌های سرکوب و مجازات به قتل رسیده‌اند، به یقین متجاوز از ده هزار نفر است.

براندازان حکومت را به حزب کمونیست آذربایجان واگذار نموده بودند. این دولت به طرز مکارانه‌ای تماماً از اعضای مسلمان تشکیل شده بود. با اینکه نریمانوف رئیس حکومت از قدیم شخصیت نسبتاً معروفی در آذربایجان به شمار می‌آمد، دیگر همکاران وی مترسکی بیش نبودند. در اصل، سیاست‌گذاران واقعی را دبیر هیئت مرکزی حزب کمونیست آذربایجان، فرماندهی ارتش سرخ و چکا تشکیل می‌دادند که تماماً روس و از دیگر اجانب بودند.

نمایش‌هایی که در روزهای اول جهت اغفال مردم اجرا می‌گردید، به اعطای مناصب مهم و نظامی به ترک‌های عثمانی محدود نشد. قرار بود ارتش سرخ برای همیشه شورش آرامنه را پایان بخشیده ضمن پاک نمودن

مسیر به کمک آناتولی بشتابد. به همین دلیل نیز شورشیان ارمنی که کماکان در قراباغ مقاومت می نمودند مورد حمله قرار گرفتند. در عین حال گرجستان نیز مورد تهدید قرار گرفت. اما بلشویکی ها تا هنگامی نقاب ظاهری دفاع از منافع ملی آذربایجان را بر چهره داشتند که ارمنستان را تصرف نمودند. به محض تشکیل حکومت بلشویکی در ارمنستان روس ها مناطق زنگه زور و نخجوان را که چندی پیش از آنها دفاع و محافظت به عمل می آوردند، به روش سخاوتمندانه نریمان بیگ، با طنطنه به ارمنستان هدیه نمودند.

جنگ با گرجستان نیز به صلح انجامید. براساس توافق موجود فی مابین حکومت مساوات و حکومت منشویک گرجستان سرنوشت قطعی اراضی بورچالی^۱ به مذاکره موکول شده بود. حکومت بلشویک آذربایجان که به گرجستان حمله نموده بود طی این قرارداد صلح بدون هیچگونه تأمل اراضی بورچالی را به گرجستان واگذار نموده، در مورد اراضی زاقاتال که گرجیها تعلق دیرینه آن منطقه به آذربایجان را قبول و تأیید نموده بودند، فرمول بحث و گفت و گو را پذیرفت.

حکومت بلشویکی که تحت عنوان حمایت از منافع سیاسی آذربایجان جنگ را آغاز نموده بود، سرانجام با بخشیدن خاک کشور صلح می کرد و در توجیه این عمل ادعا می شد که مرز و حدود برای کارگران بی معنی است. واقعاً برای روسیه اینکه که یک منطقه در اختیار ارمنی ها باشد یا در دست ترک ها باقی بماند، چه اهمیتی می توانست داشته باشد!... مهم این بود که این مناطق جزو روسیه باشند و اختلافات فی مابین برطرف شوند؛ و چنانچه در این ماجرا مسلمانان طرف بازنده باشند، چه بهتر!

۱. محال بورچالی Borçali واقع در مرز گرجستان و آذربایجان، قسمت اعظم سکنه این منطقه را که در حال حاضر جزو قلمرو گرجستان است ترک های ایل قاراپاچ تشکیل می دهند که در ارومیه و نغده نیز فراوان اند - م.

یکی دیگر از نمایش‌های مکارانه سیاست بلشویک‌ها انتشار تلگرافی توسط لنین در مورد استقلال آذربایجان و دعوت از ارتش سرخ به آذربایجان به نام روستاییان و کارگران قیام‌کننده و حکومت آذربایجان متعاقب براندازی بود. این دعوت که بیشتر چیچرین در مقام مدافعه از آن سخن می‌گوید، سبب چنین تصویری می‌شود که ارتش سرخ به دعوت آذربایجانی‌ها به کشور آمده است. در حالی که خود، دعوت‌کننده و نیز اجابت‌کننده این دعوت بوده‌اند.

محمدحسن حاجینسکی مسؤول‌ترین فرد در سقوط جمهوری ملی آذربایجان و بهبود شاه تختینسکی که با استفاده از این مسائل در ظاهر سعی در گمراه کردن مردم داشتند، جهت دستیابی به هدف اصلی پنهان خویش به مسکو رفته بودند. مردم، سفر این دو را به مسکو طبق خواسته و آرزوی خویش تفسیر می‌کردند: «رفته‌اند به لنین بگویند که این حکومت به درد آذربایجان نمی‌خورد!» در حالی که آنان پس از عقد معاهداتی که دیرزمانی جزئیات آن بر همگان و حتی بر کمونیست‌های آذربایجانی نیز مخفی نگاه داشته شد، بازگشتند. طبق این معاهدات که فقط به امضای شاه تختینسکی رسیده بود کنترل امور نظامی، خارجی، اقتصادی و معیشتی و نیز اداره راه‌های آهن و مؤسسات نفتی آذربایجان به روسیه واگذار گردید. طبق این معاهدات، آذربایجان ناگزیر بود در مورد مسائل اقتصادی و حتی موارد مربوط به امور معیشتی تمامی فرمان‌های صادر شده در روسیه را مو به مو اجرا نماید. برای نظارت بر هر کدام از اموری که بر شمردیم، مقرر شد نماینده‌ای در هیئت کمیساریا وجود داشته باشد و نظر این نمایندگان در مورد هر مسئله‌ای که مربوط به حیطه نظارت آنان می‌شد بالاتر از نظر تمامی اعضای هیئت بود. در حالی که آذربایجان به هیچ وجه شراکتی در حکومت مسکو نداشت.

در مورد ثروت واقعی آذربایجان، تمامی نفت در انحصار روسیه قرار

گرفته، تنها قسمتی از نفت، جهت مصرف داخلی و صدور به بازار ایران و ترکیه، به حکومت آذربایجان واگذار گردید. تعیین مقدار این نفت نیز، برعهده کمیته مرکزی سوخت مسکو بود. به عبارت دیگر، روستایی آذربایجانی بدون رضایت مسکو، حق استفاده از نور چراغی را که در کلبه خویش روشن می نمود نداشت. زمانی که در باکو زندانی بودم از خواندن خبر تعطیلی مدارس شبانه روستایی در یکی از شهرستان‌های همجوار باکو به علت نبودن نفت، حیرت کردم. اما چه فایده که مطبوعات کمونیست باکو و سخنرانان بی شرم کنگره شوروی آذربایجان، این معاهدات را که محتوای واقعی آن نهان بود، چنان تفسیر می کردند که تقویت کننده استقلال آذربایجان هستند. مسئله تنها به تصرف منابع اقتصادی کشور ختم نمی شد. باقیمانده ارتش آذربایجان نیز نابود می گردید. بلشویک‌ها عده‌ای از یگان‌ها را با عنوان ضدانقلاب نابود کرده، بقیه را متعاقب براندازی حکومت آذربایجان جهت حمله به ایران فرستاده بودند. بدین ترتیب بلشویک‌ها هم موجب اتلاف نیروی ارتش آذربایجان شده و هم با اجرای عملیات در رشت و انزلی به دست آذربایجانی‌ها، قصد ایجاد فاصله و نفاق میان دو ملت هم‌کیش داشتند.

به گفته منابع رسمی بلشویک‌ها، تمامی اینها، بالطبع تحت عنوان انقلاب مشرق زمین، در راستای رهایی ملل شرق از اسارت کاپیتالیست‌های اروپا انجام می گردید. با این هدف، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست ترکیه و دیگر احزاب را تشکیل داده، جهت ترویج اندیشه رهایی بخش کمونیسم در این ممالک، تشکیلات مختلفی متشکل از افراد ماجراجو به وجود می آوردند.

و باز با همین هدف، کنگره ملل شرق در باکو برپا شد. اما در این کنگره که برای حل مسائل شرق برپا شده بود، کسانی که مسائل را طرح و

بررسی می نمودند همگی از سوسیالیست‌های غربی بودند. در میان آنان حتی یک نفر شرقی نیز وجود نداشت. به عنوان مثال بلاکون که در انقلاب مجارستان شکست خورده بود، به باکو آمده مشغول حل مسائل ارضی افغانستان، ایران و ترکیه بود. هر قدر مرحوم بهاء‌الدین شاکریگ که از طرف گروهی از نمایندگان ترکیه شرکت‌کننده در این کنگره سخن می‌گفت، فریاد زد «رهایی مشرق زمین باید به دست خود شرقی‌ها صورت گیرد!» این سخن در میان همه شعارهای انترناسیونالیستی گم و بی‌اثر گردید.

نریمان، به هنگام بدرقه نفت‌کش‌ها به مقصد آستراخان با شلیک گلوله‌های توپ، گفت: «در تاریخ سابقه نداشته است که نفت این چنین بدون حساب و کتاب به روسیه رود». و در عین حال تفاوت حکومت شوروی را با حکومت‌های بورژوا این چنین بیان نمود: «آن دولت‌ها دارای دفاتر مداخل و مخارج هستند، لکن ما فقط دفتر مداخل داریم». این حکومت که ثروت اصلی کشور را به صورت بلاعوض حیف و میل نموده، مصارف کشور را بدون دفاتر حسابرسی انجام می‌داد، کشوری چون آذربایجان را - که منابع ثروت آن در دنیا همتا ندارد - به وضعیتی درآورد که نسبت به همسایه بسیار فقیرتر خویش گرجستان نیز در موقعیت بدتری قرار گرفت. حکومتی که حقوق کارگران چاه‌های نفت باکو را با پول خویش تأمین نموده، تمامی محصول نفت را به روسیه واگذار می‌نماید، طبیعتاً بازار داخلی را با اسکناس‌های بدون پشتوانه پر خواهد نمود که نتیجه آن چیزی جز ورشکستگی نمی‌باشد.

آیا شگفت‌آور نیست که در سایه یک حکومت بیگانه با حساب و کتاب، نفت باکو موجب فقر اهالی آن دیار می‌شود؟!...

آیا کشور در کنار این همه خسارات سیاسی و اقتصادی، لااقل از لحاظ فرهنگی پیشرفت نموده است؟!... آیا ممکن است؟ آیا می‌توان از نیرویی

که اقتصاد کشور را خراب و سياست آن را زير و زير نموده انتظار عمران فرهنگي داشت؟

ابتدا اعلام گرديد که ظرف سه ماه تمامي مردم آذربايجان سواد خواندن و نوشتن به ترکي را کسب خواهند نمود. بسيار خوب، اما نه کتاب وجود داشت و نه معلم... بازرگاناني را که اندکي خواندن و نوشتن مي دانستند و به خاطر ممنوعيت تجارت بيکار شده بودند، فوراً وارد کلاس ها نمودند. پس از دو سه هفته آموزش به عنوان معلم به مدارس مي که به تعداد فراوان و اسماً تأسيس شده بودند فرستادند. در ميدان سخن انواع و اقسام مؤسسات فراوان فرهنگي تأسيس گرديد. حتي با استفاده از افراد آماتور بسياري که شغل ديگري داشته و در نتيجه قوانين بلشويکي بيکار شده بودند، درصد برآمدند علاوه بر آموزش خواندن و نوشتن به روستاييان و کارگران، هنر نيز به آنها بياموزند. با افتتاح مدارس موسيقي، نقاشي، رقص و غيره درصد ارتقاء همه جانبه کارگران برآمدند. خلاصه کلام اينکه خواستند و خواستند و خواستند.

اما ماه ها و سال ها گذشت. زبان اداري کماکان روسي است. در کنگره ها هنوز به روسي تکلم مي شود. مدارس مي که کمابيش به صورت منظم به فعاليت ادامه مي دهند روسي هستند. بازرگاناني که ظرف سه هفته معلم شده بودند، اينک هر کدام به يک تاجر درست و حسابي شوروي تبديل شده اند. معلم موسيقي در دفتر خويش کماکان مشغول احتکار است. مدارس مي که از قديم وجود داشتند وضع پريشاني دارند. به رغم نظريه نريمانوف، به موجب سياست هاي اقتصادي جديد، حکومت شوروي در حال حاضر دفاتر بزرگ مخارجي دارد که بخش مربوط به معارف در آن دفاتر، کوچکترين بخش ها مي باشد. ديگر به دانشگاه هاي خارجي دانشجو اعزام نمي گردد. اما فراخواندن دانشجوياني که در دوران مساوات اعزام شده بودند، از لحاظ سياسي مناسب تشخيص داده نشده

است.^۱ تمامی معلم‌های زن و مرد که از ترکیه آمده بودند، بازگشتند. زیرا فعالیت تحت شرایط موجود را ممکن ندیدند.

اگر احوال مطبوعات و ادبیات را جویا شوید نمونه‌ای خدمت شما تقدیم می‌گردد: در مجله ادبی فقرا فیوضاتی^۲ که تنها دو نسخه منتشر شده است، یکی از قطعه‌های منظوم که در نسخه حاوی عکس‌های کمیسرها، زیرعکس‌ها درج شده است، شاهکاری را که فیض انقلاب آفریده است نشان می‌دهد:

باق شو قاره‌زاده علی حیدره
تحفه شیروانه، ملک منظره،
بحر خزر، خطه آذربایجان
گورمه‌میش عمرونده بیله حکمران!^۳

واقعاً آذربایجان هیچگاه چنین حاکم بی‌حیثیتی به چشم ندیده است. حتی چنانچه یک شاعر قصیده‌سرا نیز چنین تحفه‌ای در مدح یکی از خان‌های دوران قرون وسطایی خان‌نشین‌های آذربایجان می‌سرود، خان متوجه می‌شد که چه هجوی است. اما جناب ملک منظر کمیسر نظامی آذربایجان متوجه این قضیه نیست.

اگر نگران جریان‌های ملی که روح ملی را در فرهنگ و ادبیات تقویت می‌نمایند هستید، همین‌قدر بدانید که آثار ملی‌گرایانه جناب محمدامین شاعر محترم ملی‌گرایی ترک از کتب ضاله به شمار رفته، از تمام کتابخانه‌ها جمع‌آوری گردیده است.

۱. با این وجود ۱۲ نفر از دانشجویان حقوق و علوم اجتماعی به کشور فراخوانده شده‌اند.
۲. فقرا فیوضاتی / ۱۹۲۰-۱۹۲۱، باکو؛ دوهفته‌نامه؛ ناشر افکار کمیته نظامی انقلاب؛ مدیر مسؤول آغابابا یوسفزاده؛ سردبیر محمدسعید اردوبادی - م.
۳. علی حیدر قازایف، تحفه شیروان و ملک منظر را ببین، بحر خزر و خطه آذربایجان چنین حکمرانی را به چشم ندیده است! - م.

اگر مراد از مطبوعات ترکی مطبوعاتی باشند که صرفاً به ترکی منتشر می‌شوند، در آذربایجان کنونی مطبوعات ترکی وجود دارند. اما چنانچه مراد از مطبوعات ملی علاوه بر ظاهر نوشته‌ها، روح و مندرجات آنان باشد، در آذربایجان بلشویک مطبوعات ملی به چشم نمی‌خورند. از نظر من تفاوتی میان روزنامه ترکی تورکستان ولایتیننگ گزیتی^۱ - که توسط میسیونری به نام آستراوموف^۲ منتشر می‌شد و مدیحه‌خوان تزار روس بود - و مطبوعات ترکی کمونیستی آذربایجان که جز مناقب سرخ‌لین و نظریات حزب کمونیست مطلبی در بر ندارند، وجود ندارد. تنها وجه مشترک این مطبوعات با دیگر مطبوعات ترک حروف عربی است. اما بلشویک‌ها این شباهت را نیز از میان برمی‌دارند. حکومت فعلی آذربایجان تصمیم به استفاده از حروف لاتین نموده و در این مورد اقدام نموده است. در صورتیکه این تصمیم کاملاً اجرا شود میان مطبوعات آذربایجان و دیگر مطبوعات ترک نه مناسبت باطنی باقی خواهد ماند و نه شباهت ظاهری!

آذربایجانی‌ها علاوه بر محرومیت‌های ذکر شده و بدبختی‌های عظیم، دچار مصیبتی تلخ‌تر نیز شدند. آذربایجانی‌ها در نتیجه تجاوز و اشغالی که در معرض آن قرار داشتند، به ترکیه پناهنده شدند. اما در این کشور برادر، در سایه تبلیغات بلشویک‌ها و تبلیغات و انتشارات کسانی که فریب تبلیغات بلشویک‌ها را خورده و آنها را باور کرده بودند، با چنان وضعیت تلخی مواجه شدند که، نتوانستند به کسی بگویند از دست چه دشمن بی‌امان و خونخواری گریخته‌اند. در ترکیه که به دنبال پناهگاهی در آن بودند، مجبور شدند دائماً خود را تیره نموده و مظلومیت خود را در برابر فضایی سرد و بی‌روح اثبات نمایند.

ترکیه بنا به اقتضای سیاست ناگزیر از تفاهم با روسیه انقلابی گردید.

ترکیه تا زمانی که از ریشه و ماهیت واقعی حوادث آذربایجان از طریق منابع مطمئن تر مطلع شود، چنان تصور می نمود که قیام گنجه توسط افرادی که بازیچه سیاست انگلیس بودند ترتیب داده شده است. متأسفانه، این فکر حتی بر بالاترین مقام‌ها نیز اثر گذاشته بود.

مصیبت تلخ‌تر از فلاکت فجیع حکومت ملی آذربایجان این بود که متهم شد به ترکیه ملی‌گرا خیانت نموده است. شاید بعضی‌ها هنوز بر این گمان باقی بمانند.

تحمل‌ناپذیرترین فاجعه همین است!

در اثبات خیانت آذربایجان ادعا می شود که در ایام پرمخاطره‌ای که ترکیه محتاج کمک بود، آذربایجان نسبت به آناتولی بی تفاوت بوده و حتی به دشمنان ترکیه متمایل گردیده است. اگر عدم اعلان خصومت آذربایجانی‌ها علیه متفقین^۱ که به علت ترس از بلشویک‌ها و عموماً روس‌ها و موقعیت نامساعد کشور بوده، دلیل این تمایل به حساب می آید، گمان می‌کنم پس از بر شمردن این همه وقایع فجیع دیگر کسی قادر نخواهد بود آذربایجان را متهم به خیانت به ترکیه نماید! در دیگر موارد نیز، عدم بی تفاوتی آذربایجان به ترکیه را، اگر زمان آن فرا برسد می‌توان با تکیه بر اسناد ثابت نمود.

جریانی که ایده و اندیشه آذربایجان را آفرید، زاده تبلیغات مطبوعاتی بود که تحت تأثیر ادبیات ملی ترک قرار داشت. سخنگوی [مساوات] مسئول‌ترین حزب مجلس زمانی که انگلیسی‌ها هنوز در باکو بودند، از گفتن اینکه: «آری، ترک‌ها را ما دعوت نمودیم و آنها جهت نجات ما آمدند. بر ماست که به افتخار این منجیان در مرکز پایتخت بناهای یادبود برپا کنیم!»، ابایی به خود راه نداد. پس از فاجعه از میر در هر گوشه تظاهرات ملی به راه انداخته شد. در روزهای سیاه و تاریک پس از متارکه

۱. Entente، در متن اصلی «آنتانتا» - م.

در مجله استقلال^۱ ناشر افکار حزب حاکم مساوات و در روزنامه رسمی دولت به نام آذربایجان^۲ نوشته شد که ترکیه نیرویی فناپذیر می باشد و پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی با این امید که، حکومت ترکیه به جای آن برپا گردیده است، به مردم تسلی داده شد. دولت در رد درخواست تحویل پناهندگان محترمی که از زندان انگلیسی ها گریخته بودند پاسخ داد: «استقلالی را که به موجب آن حق نگهداری مهمان نداشته باشیم، نمی خواهیم». بر مزار سربازان ترک که در جریان باز پس گیری باکو به شهادت رسیدند، طی مراسم باشکوهی بنای یادبودی پی ریزی گردید. چنین کشوری چگونه متهم به خیانت می شود؟!...

مسئولیت ملی گرایانی که ناگزیر از در دست گرفتن زمام امور آذربایجان شدند، واقعاً دردناک بود. آیا عجیب نیست که این اشخاص که از دیدگاه احزاب روسیه، مطبوعات ارمنی و محافل گرجی، ترک گرا محسوب شده و متهم به طرفداری از ترکیه می شوند، به خیانت به ترکیه نیز متهم شوند؟!... از نظر آذربایجانی ها سوء تفاهم به وجود آمده میان دو ملت برادر، از فلاکتی که کشورشان دچار آن گردیده تلخ تر و فجیع تر است. موضوعی که موجب تسلی خاطر می شود این است که، همچنانکه ایجاد این سوء تفاهم نتیجه حرکات بعضی اشخاص می باشد، تأثیر آن نیز به افراد خاصی محدود خواهد شد. آذربایجان به ترک بودن خویش پی برده است و آناتولی در راه ترک بودن خون می ریزد و جان فدا می کند. هیچ عاملی قادر به گسستن رشته اخوت آذربایجان و آناتولی نیست؛ نه اپیزودهای تصادفی تاریخ همچون دوستی کنونی ترکیه و روسیه و نه اشتباهات سیاسی برخی افراد!

۱. استقلال / ۱۹۱۸ - ۱۹۲۰، باکو؛ هفته نامه؛ ناشر افکار تورک عدم مرکزیت مساوات فرقه - سی ا هیئت تحریریه - م.

۲. آذربایجان / ۱۹۱۸ - ۱۹۲۰، گنجه؛ باکو؛ روزنامه سیاسی - اجتماعی. ادبی و اقتصادی ارگان رسمی جمهوری دموکراتیک آذربایجان - م.

وضعیت کنونی

بلشویک‌های روسیه که پس از براندازی، تظاهر به حفظ استقلال آذربایجان می‌نمودند، پس از اشغال جمهوری ارمنستان در ۲۹ نوامبر ۱۹۲۰ و اشغال جمهوری گرجستان در ۲۵ فوریه ۱۹۲۱ دست به رشته اقداماتی برای ادغام جمهوری‌های سه‌گانه ماورای قفقاز زدند.

فدراسیون ماورای قفقاز در تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۲۱ رسماً تشکیل گردید. اما کار به همین جا ختم نشد. کنگره مورخ ۱۰ نوامبر ۱۹۲۲ مسکو اعلام نمود اتحاد جماهیر شوروی روسیه تشکیل شده است. بدین ترتیب، آذربایجان که دیرزمانی بود استقلال خویش را از دست داده بود، این بار آن را رسماً از دست داد. جمهوری آذربایجان به شکل کنونی چیزی جز یک مختاریت محدود محلی به شمار نمی‌آید.

برقرار شدن دوباره چنین رابطه‌ای میان مرکزیت مسکو و قفقاز، مطابق آرای آذربایجان و گرجستان نمی‌باشد. حکومت بلشویک به هیچ‌وجه توجهی به آمال و افکار عمومی مردم ندارد. در جایی که آزادی‌های مطبوعاتی و اجتماعی وجود ندارند و قسمت اعظم اهالی از حقوق شهروندی محروم می‌باشند، بحث کردن درباره افکار عمومی مضحک است. حتی افکار عمومی مورد نظر بلشویک‌های (نظر کمونیست‌های محلی) نیز مخالف این اتحاد می‌باشد. فدراسیون روسیه، طبق تصمیم کمیته مرکزی حزب کمونیست و تلگراف‌های آمرانه لنین تشکیل شد. در این خصوص تلگراف‌های محرمانه رد و بدل شده میان گرجی‌های تفلیس و روس‌های مسکو بسیار جالب توجه است.

هیئت مرکزی حزب کمونیست گرجستان در جلسه مورخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۲۲ مشغول بررسی پیشنهادی از مسکو بود. این پیشنهاد براساس تزیهای استالین دبیرکل هیئت مرکزی حزب کمونیست روسیه بود. طبق این نظریه‌ها جمهوری‌های ماورای قفقاز می‌بایستی ضمن امتناع از هرگونه خواسته استقلال طلبانه فدراسیون واحدی به وجود می‌آوردند. در عین حال این فدراسیون نیز می‌بایستی به همراهی روسیه، اوکراین و دیگر جمهوری‌های خودمختار شوروی، اتحاد جماهیر شوروی را تشکیل می‌داد. کمونیست‌های گرجی پس از مذاکرات اعلام کردند این پیشنهاد قابل قبول نبوده و هنوز زمان محروم نمودن جمهوری‌های قفقاز از استقلال فراتر رسیده است. این نظر ۱۹ رأی موافق و ۶ رأی مخالف کسب کرد. کمیته گرجستان نظر خود را در این خصوص به مسکو اعلام نمود. در تاریخ ۱۷ اکتبر ۱۹۲۲ پاسخی بدین شرح از مسکو دریافت شد:

به رفیق اورخالاشویلی

همایش عمومی هیئت مرکزی به اتفاق آراء نظر کمیته مرکزی گرجستان را مبنی بر فراترسیدن موقع اتحاد و لزوم ادامه وضعیت استقلال رد کرد. میدیوانی نماینده گرجستان با مشاهده وحدت فکری اعضا در این مورد، ناگزیر شد از پیشنهاد کمیته گرجستان امتناع نماید. همایش عمومی تصمیم کمیسیون متشکل از رفقا استالین، اورژنیکیدزه، میاسنیکوف و مولوتوف را مبنی بر ابقای فدراسیون ماورای قفقاز و نیز لزوم تأسیس اتحاد جماهیر سوسیالیستی به همراهی روسیه، اوکراین و بلاروس را بدون چون و چرا پذیرفت. متن فرمان به رفیق اورژنیکیدزه ارسال می‌شود. هیئت مرکزی حزب کمونیست روسیه تردیدی ندارد که در کمال رضایت و مسرت از این تصمیم استقبال خواهد شد. شماره ۷۶۴۳ (خفی) دبیر [کل] هیئت مرکزی حزب کمونیست روسیه، استالین.

اما این تلگراف برخلاف ابراز امیدواری فرستنده در سطور پایانی، در

تفلیس نه تنها حس مسرت و رضایت ایجاد نمود، بلکه موجب نارضایتی و یأس گردید. این نارضایتی را گروهی از کمونیست‌های گرجی توسط خط مستقیم فوراً به مسکو منعکس نموده، به طرز شکایت‌آمیزی از امپریالیسم روسیه بحث نمودند. از تلگراف بعدی می‌توان دریافت که این اعتراض، تا چه حدی مسکو را خشمگین ساخته است:

۳ اکتبر مسکو. به رفقا چینچادزه و ماخارادزه. رونوشت پیام به اورژنیکیدزه عضو مرکز کل و اورخالاشویلی دبیر کمیته ماورای قفقاز داده شود. مخالفت شما با ملی‌گرایی روس نمی‌بایستی ملی‌گرایی گرجی را به همراه می‌آورد. بایستی توجه می‌کردید که تصمیم همایش عمومی درباره ادغام ماورای قفقاز در اتحاد روسیه می‌بایستی دقیقاً اجرا می‌شد. تنها خود همایش عمومی اگر بخواهد می‌تواند این تصمیم را نقض کند. لحن یادداشت ارسالی شما، آداب حزب را علناً نقض می‌کند. توصیه می‌کنیم به تمرد در این مورد پایان دهید. امضا: کامیف - بوخارین.

چینچادزه و ماخارادزه که به تمرد و سرکشی آنان اشاره می‌شود، از سوسیالیست‌های بسیار با سابقه و ریش سفید گرجستان هستند. مخالفت علنی آنان با امپریالیسم مسکو شخص لتین را نیز خشمگین ساخته بود. تلگراف مورخ ۲۱ اکتبر از مسکو حاکی این غضب است:

به چینچادزه و کاوتارادزه از اعضای کمیته مرکزی گرجستان: پیامی به امضای چینچادزه و دیگران از طرف یکی از دبیران مرکز کل و به دلایلی توسط بوخارین به دست من رسید. مطالب دور از ادب این پیام موجب حیرت من گردید. پس از تصمیم همایش عمومی که من به صورت غیرحضور و میدیوانی شخصاً در آن شرکت نموده بودیم، گمان می‌کردم تمام، اختلافات حل شده است. سخنان شما علیه اورژنیکیدزه را تماماً محکوم نموده مصرانه پیشنهاد می‌کنم

شرح مؤدبانه ماجرای مابین خود و اورژنیکیدزه را به دفتر مرکز کل بدهید. عریضه‌ای که توسط خط مستقیم ارسال کرده بودید نیز به دفتر مذکور داده شده است. نین شماره ۷۹۹۴.

با وجود چنین اوضاعی در گرجستان که مصائب بلشویسم را نسبتاً کمتر لمس کرده است، می‌توان تصور نمود که آذربایجان در چه وضعیتی به سر می‌برد. متأسفانه ترکیه نسبت به این وضعیت در موضع تماشاگر باقی مانده نتوانست هیچ‌گونه تأثیری بر جریان حوادث داشته باشد. مختاریگ که نماینده ترکیه در تفلیس بود، مجبور شد به مسکو عزیمت کند. ترکیه - تاجایی که ما اطلاع داریم - با روسیه بلشویک دو معاهده منعقد نموده است. یکی معاهده مسکو که در سال ۱۹۲۱ امضا شده و دیگری معاهده قارص که در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۲ با جمهوریهای ماورای قفقاز منعقد گردیده است. طبق معاهده اول نمایندگان ترکیه موجب تثبیت موجودیت جمهوری‌های قفقاز شده و ولایت نخجوان که توسط کمونیست‌های آذربایجان به جمهوری شوروی ارمنستان هدیه شده بود به شرط عدم واگذاری آن به دولت ثالث و به عنوان یک منطقه ویژه تحت حمایت آذربایجان^۱ قرار می‌گیرد. ضمناً طرفین عاقد متقابلاً تأیید نمودند که استقلال ملل شرق را محترم خواهند شمرد.^۲

۱. به هنگام اشغال جمهوری ارمنستان توسط بلشویک‌ها، نریمان نریمانوف رئیس حکومت بلشویکی آذربایجان منطقه نخجوان را به ارمنستان هدیه نموده بود. زمانی انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها نیز قصد واگذاری نخجوان به ارمنی‌ها را نموده و در این مورد اقدام کردند اما نتوانستند موفق شوند. نخجوانی‌ها که متجاوز از دو سال سلاح در دست، برضد الحاق به ارمنستان قهرمانانه جنگیده بودند، این بار نیز اصرار نمودند. بخشش نریمان تنها در میدان سخن بافی ماند. جمهوری ارمنستان جهت تحویل گرفتن هدیه نخجوان ناگزیر از خونریزی بسیار بود. نخجوانی‌ها نیز با مراجعه به مراجع مختلف اعلام می‌نمودند که حاضر نیستند نفع ارمنستان باشند. این مسئله نظر دقت هیئت نمایندگی ترکیه را نیز جلب نمود. به همین سبب طبق معاهده: منطقه نخجوان به شرط عدم واگذاری به دولت ثالث، تحت حمایت آذربایجان درآمد.
۲. با وجود این تضمینات خرانندگان خود می‌توانند کم و کیف فشارهای روسیه جهت الحاق دوباره جمهوری‌های ماورای قفقاز به روسیه را دریابند.

پس از بررسی نظام سیاسی کنونی آذربایجان ظاهر و باطن حکومت به این شکل آشکار می‌شود:

کشور در ظاهر توسط یک کمیساریا و یک کمیته اجرایی اداره می‌شود. کمیته اجرایی در کنگره شوراها (سویتها) با شرکت تمامی کارگران و روستاییان آذربایجان انتخاب می‌شود. این کمیته، اعضای کمیساریا را انتخاب می‌نماید. کمیته اجرایی یک هیئت نظارت بوده، کمیساریا قوه مجریه می‌باشد. اما از آنجایی که در نظام سیاسی بلشویکی اصل تفکیک قوا موجود نمی‌باشد، قوه مجریه در عین حال صلاحیت قانون‌گذاری نیز دارد. اکثراً قوانین (دیکرتها) را خود کمیساریا منتشر می‌سازد. کنگره عمومی شوراهای آذربایجان سالانه تنها یک بار برگزار می‌گردد. طبق قانون اساسی شوروی، با اینکه شوراها از نمایندگان کارگر و روستایی تشکیل می‌شود، اما رأی کارگران نسبت به روستاییان برتری دارد. ارزش قانونگذاری رأی یک کارگر چندین مرتبه برتر از رأی یک روستایی است. هر صد کارگر می‌توانند یک نماینده بفرستند در حالیکه هر هزار روستایی یک نماینده معرفی می‌کنند. با در نظر گرفتن اینکه اکثریت کارگران شهرها را روس‌ها تشکیل می‌دهند، تأثیر این مسئله بر سیاست آذربایجان آشکار می‌شود.

شورای کارگران باکو نهادی اجتماعی است که بیشترین تأثیر را بر اوامر حکومت دارد. این شورا متشکل از کارگران، ملوانان، نظامیان و روستاییان می‌باشد. اکثریت این نهاد را کارگران ساکن باکو، ملوانان و نفرات ارتش اشغال‌گر روس تشکیل می‌دهد و تقریباً یک نماد روسی به شمار می‌آید. سرپرست این نهاد یک روسی به نام کریلوف می‌باشد. به عبارتی، شخصی که نماینده افکار عمومی آذربایجان است، یک روس می‌باشد. ارتش آذربایجان جمعاً ۳ تا ۴ هزار نیرو دارد که در مراکز مختلف کشور پراکنده‌اند. در صورتی که نیروی اشغال‌گر روس بالغ بر چند لشکر

می‌باشد. اداره نظامی و قوای آذربایجان تابع ستاد مشترک ارتش روسیه هستند. اعضای هیئت فرماندهی نیز روس می‌باشند.

چاههای نفت که شیرازه اقتصاد آذربایجان می‌باشد توسط مؤسسه‌ای به نام نفتکوم (НЕФТКОМ) اداره می‌شود. این مؤسسه، دولتی درون دولت می‌باشد. کاملاً مستقل و مستقیماً تابع روسیه است و سرپرستی آن را یک روس به نام سروبروفسکی بر عهده دارد.

نظام‌های کمونیستی پرده‌هایی ظاهری بیش نیستند. نیرویی که در همه حال و مطلقاً در پس این پرده‌ها حکومت می‌کند، حزب کمونیست می‌باشد. کمیته اجرایی و کمیساریای آذربایجان نیز در اصل توسط هیئت مرکزی حزب کمونیست آذربایجان اداره می‌شوند. این مرکز از مرکز کل مسکو دستور می‌گیرد. هر مرکز دارای دبیر کلی است که هر کدام یک دیکتاتور به شمار می‌آیند. دیکتاتور آذربایجان نیز یک شخص روس به نام کیروف می‌باشد.^۱

قوای اقتصادی، نظامی، افکار عمومی و هیئت اجرایی این دولت در دست روس‌هاست. تنها موسی بیگوف رئیس کمیساریا و صمدآغا رئیس

۱. ما تنها به مؤسسات مهم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که در دست روس‌هاست اشاره کردیم. جهت آگاهی وسیع در مورد اکثر مأمورین دولت قسمتی از اسامی را که در بخش رسمی روزنامه ترکی کمونیست به آنها برخوردیم در اینجا نقل می‌کنیم. گمان می‌کنیم این اسامی که از چندین نسخه اقتباس شده‌اند، ذهن خوانندگان را روشن خواهد ساخت: بارچوف - مدیر شعبه معارف خلق آذربایجان؛ باریگوف - معاون رئیس آذربایجان؛ سیزوف - مدیر کارخانه برق؛ چایکین - رئیس کمیسیون اکتر؛ ادلسون - رئیس کمیسیون دوم نثار اکتر؛ کریلوف - رئیس شورای باکو؛ پالاشکوف - دبیر شورای باکو؛ لاریونوف - مدیرکل کشتیرانی؛ پاروشین - مدیر اموال عمومی؛ بوکریف - مدیر مالیات ارزاق؛ آنفسکی - کمیسر نظامی شهرستان باکو؛ سیچیکوف - رهبر نظامی؛ سیچیکوف - مدیر شعبه بیج عمومی؛ ابتکین - رئیس شورای بیمه؛ ایشتات - مدیر بهداری شهر؛ سپوردوف - معاون کمیسر امور داخلی؛ بریبوکوف - مدیر اداره پلیس انتظامی؛ یگوروف - فرمانده ارتش ویژه قفقاز؛ تارتاکوف - معاون مدیر معارف سیاسی؛ شاختوف - مدیر شعبه کارگزینی؛ الخ...

کمیته اجرایی ترک هستند که هر دو حتی از نوشتن نام خود به ترکی عاجز بوده، کاملاً تحت تسلط فرهنگ روسی و از نقطه نظر ملیت افرادی بسیار مشکوک هستند.

در خارج از کشور، آذربایجان تنها در دو جا نمایندگی دارد، آنکارا و مسکو. نماینده آذربایجان در مسکو اکثراً سالاووف بوده است. آیلوف بیگ، نیز نمایندگی آذربایجان را در آنکارا بر عهده دارد. اما این نماینده استثنایی سیاسی که وظیفه‌ای جز فریب افکار عمومی ترکیه ندارد، سرنوشت عجیبی دارد. بنا به گفته برحق یکی از دوستان، وی تا دیروز نماینده آذربایجان بود. امروز نمایندگی فدراسیون ماورای قفقاز را بر عهده دارد. فردا احتمالاً نماینده روسیه خواهد بود و پس فردا محققاً نماینده هیچ جایی نخواهد بود!^۱

در روزهای اولیه براندازی، نریمان در مراسم استقبال باشکوهی که ارتش روسیه به افتخار ورود وی از مسکو به باکو ترتیب داده بود، در نطق خود خطاب به مردم گرفت: «یک کمیسیون ویژه تشکیل داده‌ایم. این کمیسیون در حال بررسی اسناد حکومت سابق است و چند روز بعد نتایج کار را اعلام خواهد نمود. در آن زمان شما نیز خواهید دانست که چه خیانتکارانی بر شما حکومت می‌کرده‌اند!» نه چند روز که چند سال گذشت و کمیسیون مذکور هنوز این نتیجه را اعلام نکرده است. نمی‌تواند هم اعلام بکند! زیرا نه تنها نریمان بلکه اگر تمامی بلشویک‌ها نیز جمع شوند نمی‌توانند این مسئله را اثبات کنند که حکومتی که متهم به فروختن مملکت به انگلیسی‌ها است، ذره‌ای از حقوق ملت را به بیگانگان واگذار نموده است! اما نریمان و رفقای وی چیزی باقی نگذاشتند که به روس‌ها فروخته نشده باشد. آنها همه چیز را دادند. تمامی ثروت‌های مادی و معنوی را واگذار کردند. جهت گرفتن ۱۵ درصد نفتی که طی مراسم

۱. این سطور قبل از وفات آیلوف بیگ نگاشته شده است.

باشکوهی رایگان به روسیه فرستادند ماهها التماس کردند، و برای تأمین بازار آزاد برای عرضه نفتی که سهم خودشان بود بسیار خوار شدند و ذلت نشان دادند. و سرانجام ثروتی را که اینگونه کسب کرده بودند، به افتخار ارتش سرخ حیف و میل نمودند.^۱

۱. جهت اثبات این ادعا سند رسمی صورنجلسه مورخ ۳۱ نوامبر ۱۹۲۱ به شماره ۷۳ کمیته مرکزی اجرایی روسیه را در اینجا قید می‌نماییم: «مذاکره گردید: مسئله اعطای فرآورده‌های نفتی به آذربایجان. مطرح‌کننده مسئله: هیئت مرکزی حزب کمونیست روسیه. تصمیم: ۱. مقرر گردد که نفت مصرفی برای راه‌آهن ماورای قفقاز و مصارف صنعتی آذربایجان در اداره مرکزی به کمیته مرکزی سوخت اعطا گردد. ۲. علاوه بر این مقدار، کمیته مرکزی سوخت موظف است ۳ میلیون پود نفت خام، ۲ میلیون پود گازوئیل، ۱/۵ میلیون پود مازوت، ۰/۵ میلیون پود قیر و ۱۰۰ هزار پود بنزین در اختیار هیئت کمیساریای آذربایجان قرار دهد. ۳. اعطای فرآورده‌های نفتی به دولت آذربایجان تا تاریخ اول نوامبر ۱۹۲۲ ادامه داشته و در کل مقدار نفت اعطایی نباید بیش از ۱۵ درصد کل تولید نفت باشد. ۴. این مقدار با توجه به سقف تولید که طبق برنامه سال ۱۹۲۱-۱۹۲۲ برآورد شده تعیین شده است. در صورتی که سقف تولید بیشتر از این برآورد باشد، سهم آذربایجان نیز افزایش خواهد یافت. ۵. در صورتی که آذربایجان خواستار فروش فرآورده‌های نفتی مقرر خویش در خارج از ماورای قفقاز و در بازار داخلی روسیه باشد، ملزم به کسب مجوز ویژه مرکز می‌باشد. برابر اصل می‌باشد. دبیر هیئت مرکزی اجرایی روسیه پینوکیدزه.»

این تصمیم در نتیجه مراجعات و تقاضاهای مکرر آذربایجانی‌ها اتخاذ گردید. آیا مضحک نیست که تا این تاریخ راه‌آهن ماوراء قفقاز به علت فقدان سوخت دچار مشکل می‌گردید؟ طبق نوشته روزنامه‌های بلشویک، روسنایان ولایت باکو یک پوند (یک سوم حقه) (هر حقه Okka برابر با ۱۲۸۳ گرم می‌باشد - م.) گازوئیل را با ۳ پوند کوره معاوضه می‌نمودند. حدود ۱۸۰ قطعه از ماشین‌آلات آبیاری در ساحل رودخانه کور به علت فقدان نفت معطل مانده، بدین سبب کشاورزی در این زمینها غیرممکن بود. حکومت آذربایجان که پس از یک و نیم سال تلاش شدید به برخورداری از لطفه فوق‌الذکر نائل آمده بود، مدتی بعد برای دریافت مجوز ویژه مندرج در ماده ۵ این تصمیم نیز موجب آبروریزی فراوان شد.

- جهت تأمین احتیاجات ارتش سرخ حکومت بلشویک سیستم سردار افتخاری را اجرا می‌نماید. هر هنگ دارای سردار مخصوص به خود است. این سرداران عموماً از نهادهای شوروی و شوراهای انتخاب می‌شوند. سرداران جهت تشویق هنگ و تأمین احتیاجات آن به طرق مختلف اعانه و هدیه می‌دهند. نهادهای محلی آذربایجان نیز این افتخار را دارند که

در حال حاضر به عوض باکو، مسکو نفت باکو را احتکار می‌کند. تجارت خارجی تنها از طریق روسیه انجام می‌شود. با وجود اینکه قفقاز از نظر مواد خام موقعیت مناسبتری نسبت به روسیه دارد، سعی بر این است که مبادلات با اروپا به جای مسیر باطوم، از طریق مسکو انجام گیرد. توسط واسطه‌های مصنوعی این چنینی، مجرای طبیعی مناسبات اقتصادی ماورای قفقاز، به جای دیدگاه آذربایجان - گرجستان، از نقطه نظر منافع روسیه بزرگ اداره می‌شود. بدین ترتیب برای فدراسیون روسیه که جبراً، به زور سرنیزه و توسط چکا به وجود آمده است، توسط این راه‌های ساختگی بستر اقتصادی فراهم می‌نمایند.

مسئله به همین جا ختم نمی‌شود. اقدامات انجام شده علیه فرهنگ ملی ترکی در آذربایجان بایستی تا حدی رسیده باشد که شخص نریمان نریمانوف در اعتراض به این وضعیت شده است وی در مقاله‌ای که در روزنامه‌های روسی زبان باکینسکی رابوچی و ترکی کمونیست باکو منتشر گردیده چنین گفته است:

«کارگران و روستاییان آذربایجان بنا به پاره‌ای ملاحظات حاضر به چشم‌پوشی از حقوق سیاسی، تمامیت ارضی و منافع اقتصادی خویش هستند، اما به هیچ وجه از زبان ملی خویش نمی‌گذرند!»^۱

→

سردارانی در هنگ‌های مختلف ارتش اشغال‌گر سرخ داشته باشند. طبیعی است که این افتخار کمبرهای آذربایجانی با اختلاس از خزانه کشور - که در غیر این صورت نیز به یغما می‌رود - تأمین می‌شود.

۱. اگر منظور نریمان از تعبیر تمامیت ارضی، نخجوان هدیه وی به ارمنستان می‌باشد، در اشباه است. زیرا بلشویک‌های روس، حتی در روسی‌سازی مناطق که به ظاهر به حکومت نریمان واگذار نموده‌اند نیز بسیار بیرحمانه و سرسخت‌تر از حکومت سابق تزاری عمل می‌کند. براساس گزارش‌های راصله یگانه مقصود از بندر تازه تأسیس ایلیچ واقع در حد فاصل باکو و سالیان، اسکان قحطی‌زدگان روس در دشت مغان می‌باشد. حکومت تزاری نیز

←

اما آیا ملتی که نسبت به حقوق سیاسی، خاک کشور و اقتصاد که اساس زندگی وی می‌باشد بی‌تفاوتی نشان می‌دهد، می‌تواند از زبان و فرهنگ ملی خویش دفاع نماید؟!... حداقل مارکسیست‌ها باید بدانند که این امر غیرممکن است.

در حال حاضر مقدرات سیاسی، حقوقی و اقتصادی جمهوری‌های ماورای قفقاز بیش از اینکه به پایتخت‌ها مربوط باشد، در دست مسکو است. در پایان سال ۱۹۲۲، طبق تصمیمی که در مسکو اتخاذ شد، اتحاد جماهیر شوروی با شرکت روسیه، بلاروس و جمهوری‌های ماورای قفقاز به وجود آمد. ماورای قفقاز در این دولت تنها یک نماینده دارد. تعداد نمایندگان جمهوری‌ها در هیئت اجرایی اتحاد جماهیر مساوی نیست، بلکه به نسبت جمعیت کل هر جمهوری می‌باشد. در نتیجه نهادی که اسماً هیئت اجرایی اتحاد جماهیر نامیده می‌شود، با وجود اکثریت قاطع نمایندگان روسیه و دیگر نمایندگان روس تبار، ماهیت فدراتیو خویش را از دست داده است. ماده‌ای وجود دارد که براساس آن هر جمهوری هر زمان که بخواهد می‌تواند از فدراسیون خارج شود، اما چه کسی می‌تواند از این حق استفاده نماید؟!...

→

به صورت پیوسته مهاجرین روس را در این دشت حاصلخیز اسکان می‌داد. چنانکه گفته می‌شود بلشویک‌ها تصمیم گرفته‌اند نزدیک به یک میلیون مهاجر را در این منطقه مستقر سازند.

امپریالیسم سرخ

سیاستی که بلشویک‌ها در شرق پیاده می‌کنند، در نمونه آذربایجان به روشنی و شفافیت تمام آشکار می‌شود. بلشویک‌ها در میدان سخن با طرح شعارهایی درباره‌ی رهایی و نجات ملل مشرق زمین، حقوق، آزادی و استقلال ملت‌ها را محترم می‌شمرند. اما در مرحله عمل تفاوت چندانی با سایر امپریالیست‌ها ندارند. خواننده پس از مطالعه تمامی این نوشته‌ها خود را در برابر نوع جدیدی از امپریالیسم خواهد یافت:

– امپریالیسم سرخ!

در نتیجه انقلابی که در پی جنگ جهانی در کشور رخ داد امپریالیسم سیاه روسیه با غرشی که جهان را به لرزه درآورد سرنگون شد. این کشور عظیم ۱۸۰ میلیونی از نظر کثرت ملل و اقوام همچون برج بابل بود. ملل تشکیل‌دهنده این برج جهت تعیین سرنوشت خویش برای رهایی تلاش نموده و در راستای این هدف شکل می‌گرفتند. بدین صورت در غرب و جنوب روسیه سابق حکومت‌های جدیدی در حال تأسیس بودند.

از میان حکومت‌هایی که بر روی خرابه‌های روسیه تأسیس شدند، آن دسته که در سواحل بالتیک و مرزهای غربی قرار داشتند، توانستند از دوران گذر میان امپریالیسم سیاه و سرخ به نحو احسن استفاده نموده، تا زمان شکل‌گیری قدرت نظامی جدید بلشویکی حاکمیت خود را تثبیت نمایند. دولت‌هایی همچون فنلاند، لیتوانی، لتونی، استونی و لهستان ضمن مبارزه مسلحانه موجودیت خویش را اثبات نموده، با مقاومت در

برابر تجاوز بلشویکی از طرف روسیه و تمامی دول به رسمیت شناخته شدند.

اما دولتهای قفقاز نتوانستند به چنین موفقیتی دست یابند. این کشورها با اینکه دولت تشکیل داده، بعضی به صورت دفاکتو و بعضی به صورت دوژوره به شناسایی دول اروپایی نایل آمدند، نتوانستند به مدت طولانی در برابر قوای متجاوز بلشویک مقاومت نمایند.

این وقایع در دو گوشه روسیه اتفاق افتادند، اما به نتایج متفاوتی ختم شدند. بررسی علل این وقایع بی شک خالی از فایده نخواهد بود. یکی از این علل، بسیار مهم و سرنوشت‌ساز بوده که ذکر آن در اینجا به ویژه مفید می‌باشد.

در صورتی که تاریخ شکل‌گیری و تحول دولت‌ها را بررسی کنیم درمی‌یابیم که هر ملتی که جهت حفظ موجودیت خویش به مبارزه برخاسته، از حمایت گروهی از قوای سیاسی که با آن ملت منافع مشترک داشته‌اند بهره‌مند گردیده است. در جریان استقلال، یونان به انگلستان و دول اسلاو بالکان به روسیه مدیون هستند. دول سواحل بالتیک در مبارزه استقلال، از ناوگان دول متفق و مهمات نظامی آنها بهره‌زیادی بردند. جمهوری فنلاند، با کمک نظامی آلمان از شر بلشویسم نجات یافت. بلشویک‌ها در حین تجاوز به سوی مرزهای غربی علاوه بر دول تازه استقلال‌یافته از روسیه، نیروهای مخالف اروپایی پشت سر این دول را نیز در برابر خود یافتند. این وضعیت، به ویژه در نمونه لهستان به چشم می‌خورد. مقاومت لهستان، در عین حال مقاومت ارکان نظامی فرانسه نیز به شمار می‌آمد.

اما وضعیت در جبهه قفقاز این چنین نبود، قفقاز در مبارزه برای رهایی از چنگال روسیه، نمی‌توانست به دول ایران و ترکیه که منافعی با این مسئله درگیر بود تکیه کند. ایران حقیقتاً محروم از قوای دفاعی بوده از

لحاظ تشکیلات نظامی ضعیف بود. ترکیه نیز از آنجایی که علیه اروپا - که قصد نابودی وی را داشت - لوای عصیان برافراشته بود، خواستار نزدیک شدن هر چه سریعتر روسیه انقلابی به هر شکل ممکن به مرزهای ترکیه بود. قوای بلشویک در حال سرازیر شدن به سمت قفقاز بودند و از دید ترکیه مخالف اروپا به شمار می آمدند. ترکیه که فرصت طولانی برای بررسی جدی موضوع نداشت، دست بلشویکها را که از سمت شمال به طرف آن کشور دراز شده بود بدون ملاحظه فشرد. این مصافحه که بر فراز سر قفقاز انجام شد، بی شک تأثیری قطعی بر سرنوشت جمهوری‌های قفقاز داشت.

ترکیه که درگیر مبارزه مرگ و زندگی بود، بی شک طبق اصل «انتخاب بین بد و بدتر»^۱ ناگزیر از اتخاذ چنین موضعی گردید. قطعاً تصرف مجدد قفقاز توسط روسها ضربه بزرگی به منافع ترکیه به شمار می آمد. اما محروم شدن از حق حیات و تنزل به پست‌ترین درجات در معاهده سور ضربه بزرگتری برای ترکیه بود، اروپا تحت حاکمیت لوید جورج و کلمانسو، سرمست از پیروزی سیاست کوری اتخاذ نمود که سبب شد ترکیه ناگزیر از تفاهم با بلشویکها شود. با وجود این سیاست‌های اروپا، کسی نمی‌تواند ترکیه و زمامداران مجلس کبیر ملی ترکیه^۲ را به خاطر تفاهم با بلشویکها سرزنش نماید. تنگ‌نظری است که سیاست ترکیه را در قبال بلشویکها چیزی جز یک مانور استراتژیک تلقی کنیم. اما چنانچه این نکته را فراموش نماییم که سیاست بلشویکها شکل دیگری از امپریالیسم است، مسائل سیاسی را بر طبق تخیلات و آمال خویش تفسیر و ارزیابی نموده‌ایم.

امپریالیست‌های اروپایی با انتقال ارزش افزوده به کشور، مستعمرات

۱. در متن اصلی «اهون شرین خیراً» - م.

۲. در متن اصلی «نورکیه بویوک ملت مجلسی» - م.

خویش را تحت استثمار قرار می دهند. در حالی که امپریالیست‌های سرخ با چپاول تمامی ثروت متحدین خود آنها را به صورت مستعمره درمی آورند. چنانکه آذربایجان مثال بارزی در این مورد به شمار می آید. ترکیه در حال دفاع از خود در برابر امپریالیست‌های اروپایی بود. در این معامله روسیه ضمن تقویت ترکیه، سود بسیار بیشتری نسبت به آن کشور به دست آورد. ما اطلاعی از ارزش واقعی کمک‌های مادی و نظامی روسیه به ترکیه نداریم. اما بلشویک‌ها غیر از جواهرات، طلا، نقره، زینت‌آلات و وجوه نقدی که در هنگام ورود به باکو از بانک‌ها دزدیده و در طی «هفته تاراج» به یغما بردند^۱ و کالاها و مخلفاتی که به آستراخان حمل نمودند، ۳۰۰ میلیون پود^۲ (۴ میلیون و ۸۰۰ هزار تن) نفت و ۷۵۰ هزار پود (۱۲ هزار تن) پنبه و مقادیر زیادی ابریشم و سایر کالاها را به روسیه بردند.

علاوه بر این، حکومت لنین پس از در دست گرفتن منابع نفت با انگلیسی‌ها یعنی بزرگترین دشمن خویش به تفاهم رسیده، بسیار پیشتر از ترکیه اقدام به مذاکرات ضمنی با دول اروپا نموده و موفق به عقد معاهدات گردید. بلشویک‌ها به خاطر معاهده تجاری با انگلیس حتی متعهد شدند سیاست شرقی خود را ملغی نمایند و به سرعت تبلیغات خود را تعدیل نمودند.

هنگامی که به امپریالیست‌های سرخ گفته می شود «شما نیز استعمارگر هستید» در رد این سخن ادعا می کنند که به ملل تحت سلطه خود آزادی و

۱. بلشویکها در ممالک جدیدی که تصرف نموده بودند هفته تاراج مشهوری به نام گراب ندلیا (граб Неделия) ترتیب می دادند.

۲. پود واحد وزن روسی معادل ۱۶/۴ کیلوگرم می باشد. در آذربایجان هنوز هم قوطی‌های حلبی «پوتلوق» نامیده می شوند. در بعضی شهرهای کردنشین نیز این قوطی‌ها «پوتی» خوانده می شوند - م.

حق حاکمیت اعطا نموده‌اند. حال بیاییم بر سر موضوع جمهوری‌های قفقاز؛ حکومت تزاری صدسال پیش به هنگام تصرف قفقاز در قبال خان‌نشین‌هایی که به زور اسلحه مغلوب شدند و گرجستان که به میل خویش به روسیه ملحق شد چه سیاستی داشت؟ خانِ مخالف روسیه عزل شده به جای آن خانِ طرفدار روسیه منصوب می‌گردید. نهادهای محلی دست نخورده باقی مانده تنها پادگان‌های سربازان روس در شهرها برپا می‌شدند. محاکم و ادارات نیز طبق روال سابق اداره می‌شدند. انحلال کامل تشکیلات اداری و اسور مربوطه خان‌نشین‌ها مربوط به سالهای اولیه اشغال منطقه نمی‌باشد، بلکه تدریجاً به وقوع پیوسته است. در دوران حکومت تزاری، جهت اداره قفقاز، یک والی کل که از اختیارات تام برخوردار بود تعیین می‌شد. حکومت کنونی شوروی نیز کمیته مرکزی ولایتی حزب کمونیست را به منطقه فرستاده است که جمهوری‌های قفقاز تماماً مطیع این کمیته هستند. در آن زمان امپریالیسم روسیه که متکی به قشر اشراف بود، با استفاده از خان‌ها، ملیک‌ها (اشراف ارمنی) و کنیازها (اشراف گرجی) بی که مطیع حکومت بودند، بر منطقه حکومت می‌نمود. قیام‌کنندگان نیز اعدام و یا به روسیه تبعید می‌شدند. این وضعیت هم اکنون نیز پابرجاست. دیکتاتوری بلشویک‌ها که بر قشر کارگر و روستایی تکیه دارد، با استفاده از گروههای طبقات پایین اهالی بومی، حاکمیت می‌کند و حتی افرادی از این اقشار را که مطیع آنها نمی‌باشند اعدام و یا تبعید می‌نماید. در نتیجه، نابودی جمهوریهای کنونی سریع‌تر از انحلال خان‌نشین‌های آن زمان انجام می‌شود. ایدئولوژی حکومت تزاری شوونیسم رشد یافته در محیط اشراف بود. ایده لنینیسم نیز مرامی بنام جهان وطنی^۱ کارگری است. حکومت تزاری با روسی‌سازی ملل غیرروس، در صدد یکپارچه‌سازی فرهنگی روسیه بود.

لنینیسم نیز در پی آن است که با نابودکردن اندیشه ملیت در ملل ضعیفی که فرهنگ ملی چندان قدرتمندی ندارند، تمامی روسیه را ملیت‌زدایی نماید، که در عمل به حالت اول منجر می‌شود.

انقلاب‌ها، هر چقدر هم که ماهیت جهانی داشته باشند سرانجامی جز تحول در چارچوبی که اوضاع اجتماعی و سازمانهای سیاسی، جبر تاریخ و شرایط اقتصادی آن کشور تحمل آن را دارد، ندارند. حداکثر این‌که حاکمیت از انحصار طبقه مشخصی خارج شده به عناصر مدرن‌تر و مرفقی‌تر منتقل می‌شود. به عبارت دیگر تأثیر انقلابات اجتماعی بر سیاست داخلی بیشتر از تأثیر آن بر سیاست خارجی است. سیاست خارجی انقلاب فرانسه چیزی جز سیاست سنتی بوربون‌ها^۱ نبود. سیاست شوروی نیز چیزی جز سیاست روسیه تزاری نخواهد بود. دوستی روسیه - دشمن دائمی ترکها - با ترکیه نیز واقعه تاریخی بی‌سابقه‌ای به‌شمار نمی‌آید. آیا این روسیه تزاری نبود که در قیام محمدعلی پاشا، سلطان محمود را یاری کرد؟ بلشویک‌ها انگلیس را به تسخیر هندوستان تهدید می‌کنند. لیکن آیا این موضوع در وصیت‌نامه مشهور پطر کبیر نیامده است؟...

آری، ماجرای محمدعلی پاشا و حوادث امروز جلوه‌های استثنایی تاریخ به‌شمار می‌آیند. اینها هر کدام اپیزودهایی بیش نیستند. چیزی که همیشه وجود دارد، هجوم روس‌ها به سمت جنوب و جهان ترک است که در معرض این هجوم هستند.

روس به هر دینی که در آید، باز هم روس است. امپریالیسم روسیه چه سیاه باشد و چه سرخ، امپریالیسم است. نظام سیاسی و الگوی تولید و مصرف در روسیه قابل تغییر است. اما جغرافیای روسیه تغییر نکرده است. امپریالیسم سرخ سیستمی زاده انقلاب روسیه است. این انقلاب با

۱. خاندان سلطنتی فرانسه پیش از انقلاب، م.

سوءاستفاده از شعارهای سوسیالیستی که مد روز بود، تحت لوای کمونیسم به وقوع پیوست. جهان در برابر فوران عظیم یک رستاخیز اجتماعی قرار گرفت. بی شک این جنبش، درخور بررسی‌ترین حادثه زمان ماست. اما در این حادثه ضمن نکات گذرا، حقیقت‌های جاودانه‌ای وجود دارد که ضمن بررسی باید از هم تفکیک شوند. اعلام عمل به ایدئولوژی‌های بزرگی همچون سوسیالیسم و کمونیسم، آن هم در یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای اروپایی، بی شک ایستگاه‌های گذرای این جریان را تشکیل می‌دهد. همچنان که اینک شاهد این هستیم که حزب کمونیست به تدریج از مواضع اعلام شده خویش عدول می‌کند. در نتیجه چهار پنج سال فرمان‌های مدهش و رعب و وحشت بی سابقه، جهاتی باقی مانده‌اند که برپایی یک رژیم دموکراتیک - و به تعبیر سوسیالیست‌ها، بورژوا - را فراهم می‌نمایند. مهمترین اینها نابودی قشراشراف است که اساس امپراطوری روسیه را تشکیل می‌داد.

روسیه در پی پیشرفت‌های اقتصادی نیم قرن اخیر از حالت یک کشور مصرف‌کننده قرون وسطایی درآمده بود. درحالی که از لحاظ نظام سیاسی هنوز با ذهنیت فئودال اداره می‌شد. امور حکومتی روسیه کاملاً در دست قشر اشراف و امور اداری دولت و تشکیلات نظامی در انحصار این قشر ممتاز - که از طرف تزار حمایت می‌شدند - بود. قشر اشراف که دیووریانستو^۱ نامیده می‌شد قشر ممتازی بود که صاحب سازمان‌های ویژه خود و امتیازات حقوقی و سیاسی بود. این طبقه با وجود اینکه از لحاظ حقوق سیاسی تا این اندازه صاحب اقتدار بود، از لحاظ اقتصادی ضعیف شده، دیرزمانی بود جای خود را به قشر بورژوا که به تازگی شکل گرفته بود، داده بود.

از نظر محققین انقلاب کبیر روسیه، این واقعه ما حاصل تصادم عظیم مابین اقتصاد و سیاست متضاد کشور می‌باشد. انقلاب اشراف را تماماً

نابود کرد. آنها دیگر از حقوق طبقه ممتاز برخوردار نیستند. طبقه اشراف نه تنها از لحاظ سیاسی، بلکه از لحاظ اقتصادی نیز نابوده شده است. املاک خالصه و اراضی بزرگ مابین روستاییان تقسیم شده و کاخ‌هایی که هر کدام «آشیانه عقاب» بودند با خاک یکسان شده‌اند.

روسیه امروز، با وجود شهرهای بزرگ، با داشتن مساحت زیاد و جمعیتی بالغ بر ۱۳۰ میلیون نفر^۱ بزرگترین کشور کشاورزی دنیاست. با وجود اینکه ابتدا در این کشور طبقه کارگر با جمعیتی قریب به ۳ میلیون وجود داشت، در حال حاضر - تحت تأثیر آثار مخرب سال‌های انقلاب این رقم به زیر یک میلیون رسیده است. اهالی این کشور که اکثریت بزرگ آن را روستاییان تشکیل می‌دادند، جهت یغمای املاک خالصه اشراف و غضب اراضی آنان در یک لحظه تاریخی به کمونیسم گرویدند. اما در حال حاضر اقیانوس روستاییان دیگر حکومت کارگری حزب کمونیست را - که عبارت از حاکمیت شهرهای گرسنه و بی تجربه است - تحمل نمی‌کند. کارگران نیز که در نتیجه تجربه حکومت کمونیستی به بیهوده بودن آرزوهای خویش پی برده‌اند، نسبت به حکومت خویش حالتی بی‌قید و حتی معارض می‌یابند. و در مقابل، یک بورژوازی انقلابی نوین ایجاد می‌شود که نسبت به سابق بسیار طمعکارتر و فاسدتر بوده، مأمورین کمونیست را که در امر احتکار با آن شراکت می‌ورزند نیز به شکل فجیعی به سوی فساد و هرزگی سوق می‌دهد.

دیکتاتوری کمونیستی در میان تمامی این عناصر مخالف پایگاه اجتماعی خویش را از دست داده، واپسین روزهای عمر خود را سپری می‌کند. دیکتاتوری کمونیستی با تمام قوا سعی دارد صنایع بزرگ و تجارت خارجی را در انحصار خویش نگه دارد و در خیال کشیدن سدی مقابل موج‌هایی است که از دریای روستاییان برمی‌خیزد. و بدین طریق

۱. آمار مربوط به فدراسیون روسیه پس از انقلاب می‌باشد.

قصد ادامه حیات دارد، اما به هیچ وجه نمی تواند موفق شود. زیرا تولید صنعتی روسیه تا ۱۴ درصد تنزل نموده و در این میان صنایع بزرگ و تجارت خارجی در ناامیدکننده ترین وضعیت به سر می برند.

نابسامانی اوضاع اقتصادی روسیه مافوق تصور است. در چنین وضعیتی رژیم کمونیستی که دارای روح و سیستمی مخالف با عناصر طبیعی می باشد، ناگزیر از سقوط است. این سقوط تنها به تغییر نیروی حاکم فعلی ختم نخواهد شد.

مرکزیت روس نشین کشور از نقطه نظر صنایع و مناطقی همچون قفقاز و ترکستان که با ماتور کمونیسم دوباره به مرکز ملحق شدند از نظر مواد اولیه تولیدکننده به شمار می آیند. قبل از جنگ جهانی روسیه با دادن تولیدات در مقابل محصولات که از ولایات می گرفت موازنه ایجاد نموده، بدین ترتیب رابطه اقتصادی میان مرکز و ولایات برقرار می شد. در حالی که در حال حاضر این چنین نیست. در نتیجه جنگ جهانی و انقلاب کبیر، دارایی ملی روسیه از ۱۱ میلیارد روبل طلا به ۴ میلیون روبل تنزل کرده است. این تنزل به ویژه مربوط به صنایع است. تولیدات صنعتی روسیه ۵ مرتبه کاهش یافته و محصولات زراعی ۲ مرتبه دچار کاهش شده است. از لحاظ کشاورزی، مرکزیت روس نشین از ابتدا پیش از اینکه تولیدکننده باشد مصرف کننده بود. اما کاستی موجود در این خصوص را با تولیدات صنعتی جبران می نمود. اما در حال حاضر این مرکز از هر جهت وضعیت مصرف کننده یافته است. روسیه در مقابل مواد اولیه قفقاز و ترکستان چیزی برای دادن ندارد و تا مدتها نخواهد داشت. روسیه سابقاً در مقابل نفت باکو شکر، فرآورده های صنعتی و سایر کالاها را وارد می نمود، در حالی که امروز حتی از تأمین پشتهوانه اسکناس شوروی که مقدار آن با ارقام نجومی شمرده می شود نیز عاجز است. تحت چنین شرایطی، طبیعی است که مناسبات بین ولایات تولیدکننده و مرکز

مصرف‌کننده، به جای رابطه طبیعی مبتنی بر منافع متقابل اقتصادی، بر راه‌هایی مصنوعی استوار باشد که در سایه سرنیزه‌های ارتش سرخ ایجاد شده است.

برپایی کنگره‌ای که در مسکو فدراسیون جماهیر شوروی را تشکیل داد، به هیچ وجه نمی‌تواند خللی به ادعای ما وارد آورد، زیرا این کنگره براساس خواسته ولایات نبوده، بلکه به امر مرکز برپا گردیده است. کسانی که کم و بیش ترجمان خواسته‌های واقعی ولایات بودند، در اثنای برگزاری این کنگره و گروهی هنوز هم در زندان‌ها محکوم به پوسیدن بوده و از دیار خود رانده شده به سردسیرترین نقاط روسیه تبعید شدند. اما معلوم نیست این حربه نیز از روش‌هایی که حزب کمونیست تاکنون جهت نجات خویش استفاده نموده قویتر باشد. گمان نشود که حزب کمونیست با این حربه می‌تواند خود را نجات دهد. کمونیسم محکوم به سقوط است. سیستم مسکو که با روش‌های مصنوعی قصد ایجاد مرکزیت اداری دارد نیز همچون کمونیسم محکوم به زوال است. از نظر ماهیت، غیرممکن است حزب تروریست کمونیست، اصلاح شده به شکل یک حکومت میانه‌رو مدرن درآید. قدرتی که با شورش و خونریزی بر سر کار آمده، با شورش و خونریزی نیز از میان خواهد رفت. اگر امروز نیروی منظمی که سر به شورش بردارد در کار نیست، در آینده آن نیرو از اجزاء تشکیلاتی که خود کمونیسم ایجاد نموده هم که شده، زاده خواهد شد.

با سرنگونی امپریالیسم کمونیستی، تشکیلات سیاسی ملی‌گرا که جبراً به سیستم ملحق شده بودند نیز دیگر بار فرصت‌رهایی خواهند یافت. این مسئله، به‌ویژه در مورد قفقاز صدق می‌کند. قفقاز همان قفقاز صدسال پیش نیست. صدسال پیش اقتصاد اروپایی و ملی‌گرایی مبارزه شرقی وجود نداشت تا در برابر توسعه‌طلبی روسیه بایستد. در حالی که امروزه هر دو وجود دارند.

ایده استقلال

در افتتاحیه مجلس مبعوثان آذربایجان، ناطق خطاب به پرچمی که زینت‌بخش مجلس بود چنین گفت: «پرچمی که یکبار برافراشته شود هرگز فرو نمی‌نشیند!»

اگر پرچم را پارچه‌ای با رنگ‌های مختلف به شمار آوریم، پرچم آذربایجان فرونشسته و برفراز بنای مجلس نمایندگان در خیابان پارلمان، پارچه آبی، سرخ و سبز با نشان هلال و ستاره دیگر وجود ندارد. اما چنانچه پرچم‌هایی را که از لحاظ مادی چیزی جز یک پارچه معمولی نیستند، از لحاظ معنوی سمبل آزادی و استقلال یک ملت تلقی نماییم، در آن صورت در حال حاضر، پارچه سرخ با نشان داس و چکش برفراز ساختمانهای باکو چیزی نیست مگر وسیله‌ای برای مخفی کردن اسارت در چنگال روسیه.

آری، پرچم آذربایجان که داخل کادر مشکی بر جلد این کتاب دیده می‌شود،^۱ سمبل مقدس آزادی و استقلال آذربایجان، امروزه از فراز باکو، گنجه و دیگر بلاد آذربایجان پایین آمده، اما به کجا رفته است؟...

نقش این پرچم بر دل‌های جوانان آذری که به عشق استقلال و حسرت آزادی می‌سوزد حک شده است. آری مردم آذربایجان هیچگاه چنین حسرت و اندوهی حس نکرده بودند. اگر پای صحبت هر روستایی،

۱. اشاره به مجلد چاپ اصلی یا نقش پرچم سبز، سرخ و آبی و نشان هلال و ستاره هشت پر - م.

کارگر، روشنفکر و یا تاجر بنشینیم، با سوز و گداز از آذربایجان سخن خواهد گفت. بلشویک‌ها دوران استقلال آذربایجان را دوران مساوات می‌نامند. اما مردم این دوران را دوران آذربایجان نام نهاده‌اند. مردم آذربایجان نمی‌توانند رژیم کنونی را به عنوان آذربایجان بپذیرند. از دیدگاه مردم، آذربایجان بیشتر از اینکه یک مفهوم جغرافیایی باشد، تجلی یک اندیشه و ایده خاص می‌باشد. برای آنان آذربایجان بدون استقلال معنی ندارد.

بررسی و دنبال کردن احساسات مردم از طریق مطبوعات که تحت سانسور شدید بلشویک‌ها منتشر می‌شوند امکان ندارد. علی‌الخصوص که این مطبوعات به مطبوعات جهان متمدن نمی‌مانند. از آنجایی که تمام روزنامه‌ها تحت کنترل حزب حاکم هستند، نمی‌توان احساسات مردم را از طریق مطالعه روزنامه‌های بلشویکی دریافت. با این همه، در صورتی که بعضی قطعه‌های ادبی را که در مجلاتی که هر از گاهی منتشر شده پس از نشر یکی دو شماره تعطیل می‌شوند بررسی نمایید، شاهد نارضایتی، حسرت و انتظار شاعر خواهید بود. در اینجا الهامات کمونیستی که از اوضاع راضی بوده و به انقلاب مباحثات نماید، به چشم نمی‌خورد. زیرا کمونیسم آذربایجانی وجود ندارد. کمونیسم در آذربایجان یک قدرت اشغال‌گر است، و به هیچ وجه نمی‌تواند خلاق باشد. تنها ویران نموده و به قتل خواهد رساند. بالطبع تسلط یک قدرت منکر ملیت و دشمن دموکراسی بر محیطی که از لحاظ ذهنیت، تربیت و تکامل اجتماعی مساعد انقلاب ملی و دموکراتیک است، نمی‌تواند روح تکاملی خوشبینانه‌ای بدمد!

کمونیسم به هر اقامی که دست زند و امپریالیسم روسیه به هر رنگی که درآید، تنها یک واقعیت در میان است: «ملت‌ها خود را شناخته‌اند؛ آذربایجان به ترک بودن خویش پی برده است». از نظر من خون‌های

ریخته شده در طی سالیان متمادی، بیش از آن که به خونی شباهت داشته باشد که در حین قتل به زمین می‌ریزد به خون ریخته شده در حین زایمان می‌ماند. مگر نه این است که خون‌های ریخته شده در انقلابات و جنگ‌های دنیا همیشه سبب خلق ایدئولوژی‌های جدید گردیده است؟ در میان فجایعی که آلام و اضطراب آن را تحمل نمودیم ایده بزرگی زاده شده است: اندیشه استقلال!

آذربایجان مستقل حتی چنانچه اینک از لحاظ مادی در زنجیر اسارت روسیه باشد نیز از لحاظ معنوی وجود دارد. استقلال آذربایجان به عنوان یک اندیشه زنده است. اگر به بلشویک‌ها پیشنهاد شود که در قفقاز به آراء عمومی مراجعه کنند، به هیچ وجه نمی‌پذیرند. زیرا می‌دانند که تمامی مردم به نفع استقلال رأی خواهند داد.

تنها سودی که در نتیجه این همه فلاکت عاید آذربایجان شده است، رسوخ اندیشه استقلال می‌باشد.

در حال حاضر جوانان آذربایجان که با سودای استقلال و حاکمیت ملی زندگی می‌کنند، به رغم اعدام‌های بی‌امان چکا شب و روز تلاش می‌کنند و منتظر اولین فرصت هستند. در آن فرصت این جوانان به میدان آمده و در آن زمان پرچمی را که با خطوط آتشین در دل سوخته‌شان نقش بسته به اهتزاز درآورده فریاد خواهند زد:

— آری، پرچمی که یکبار برافراشته شود، هرگز فرو نمی‌نشیند!

آری، استقلال میثاق ملی جوانان آذری است که در عصر فجایع بزرگ، بحران‌های عظیم و رستاخیز اجتماعی به سر می‌برند. این جوانان معجزه میثاق ملی را از حماسه‌ای آموختند که ترکیه، برادر بزرگتر و پرچمدار ملی‌گرایی مشرق زمین آفرید.

حوادثی که با جنگ جهانی در دنیا آغاز شد، هنوز به نتیجه نرسیده است. این نتیجه زمانی حاصل خواهد آمد که حق حاکمیت ملت‌ها تأمین

شود. بالطبع آذربایجان ملی گرا با امید بازگشت دوباره به موجودیت سیاسی معاصر ترک و مسلمان - همچنانکه رنگ های پرچم آذربایجان بر آن دلالت دارند^۱ - با تمام وجود در انتظار این نتیجه موعود به سر می برد و در حال حاضر دوران بسیار سختی را طی می کند. در این دوران آکنده از یأس و محرومیت و فشارهای عظیم و غیرقابل تحمل، طی مدتی که ترکیه مجبور به ائتلاف با روسیه اشغال گر می باشد، آذربایجان محکوم به سرنوشت بسیار تلخی خواهد بود. اما ضمن پذیرش و تحمل رضایتمندانه این ضرورت تاریخی، آرزو دارد که: «ترکیه که با اعلام میثاق ملی رعایت حقوق بشر را نه تنها در ترکیه، بلکه در تمامی مشرق زمین اعلام نموده، امپریالیسم معاصر روسیه را به جای سخنان سرخ با واسطه اعمال سیاهش مورد تقدیر قرار دهد!»

۱. در پرچم آذربایجان رنگ آبی سمبل ملیت ترک، رنگ سبز نشانه اسلام و رنگ سرخ نشانه نوگرایی و انقلابیگری بوده سمبل مدرنیسم به شمار می آید که برگرفته از شعار ملیت ترک، امت اسلام و تمدن غرب جناب ضیاء گرک آلب می باشد.

فهرستی از شهیدان آذربایجان

اعلام اسامی تمامی قربانیان آذربایجان که توسط بلشویک‌ها تیرباران شده و نام آنان در متن کتاب نیامده، نشر رساله جداگانه‌ای را می‌طلبید. با این وجود به عنوان نمونه جهت آشکار ساختن مقاصد و اهداف این اعدام‌ها، فهرستی شامل اسامی تعدادی از اشخاصی که در راه دفاع از استقلال جان خود را فدا نموده‌اند، درج نمودیم:

از فرماندهان و افسران ارتش:

۱. سرتیپ ابراهیم آغا یوسفوف.
۲. سرتیپ حمیدیگ قایطاباشی.
۳. سرتیپ حبیب‌بیگ سلیموف.
۴. سرتیپ مرادگرای دلخاس.
۵. سرتیپ شاهزاده کاظم میرزا قاجار.
۶. سرتیپ سلیمان‌بیگ سولکویچ.
۷. سرهنگ قالاچف.
۸. سرهنگ سلیمانف.
۹. سرهنگ خازن.
۱۰. سرهنگ جلایف.
۱۱. سرهنگ کودن (روس).
۱۲. سرهنگ ماقایف (گرجی).
۱۳. سروان ارشد خودوش.
۱۴. سروان کنستانتینوویچ (لهستانی).
۱۵. سروان یعقوب‌بیگ احمدزاده.
۱۶. سرهنگ دوم نقی‌بیگ علیزاده.
۱۷. ستوان سوم الیاس‌بیگ طالشخانلی.
۱۸. ستوان یکم ابراهیم‌بیگ فتاحوف.
۱۹. ستوان یکم جعفریگ آخوندزاده.
۲۰. فرهادیگ آقالاروف.
۲۱. حسین‌بیگ میری‌زاده.
۲۲. ... مهدی‌زاده.
۲۳. شاهزاده صدرالدین میرزا.

از اعضای مجلس نمایندگان:

۲۴. ابوذر بیگ رضایف (مهندس).

۲۵. محمدباقر بیگ شیخ زمانلی.

۲۶. مرتضی بیگ آخوندزاده.

۲۷. مصیب بیگ اخیجانوف (فارغ التحصیل حقوق).

۲۸. اسماعیل خان زیادخانلی (نماینده سابق دوما).

از نویسندگان، دانشمندان و اساتید:

۲۹. فریدون بیگ کوچرلی. مرحوم کوچرلی یگانه محقق تاریخ ادبیات آذربایجان، نویسنده، استاد و دانشمند ارزشمندی بود.

۳۰. پروفیسور زمین. این شخص مدیر دیارتمان تاریخ و ادبیات دارالفنون باکو و از مستشرقین مشهور بود. مسئولیت کرسی های تاریخ شرق و زبان و ادبیات عربی دارالفنون باکو را برعهده داشت و در عین حال رئیس انجمن شرق شناسی بود.

۳۱. پیری بیگ مرسل زاده. از نویسندگان روزنامه آذربایجان.

۳۲. اسلام بیگ قبول زاده. از اساتید گرانقدر که در زاقاتال به خدمات ملی خویش معروف بود.

۳۳. میرزا عباس. از اساتیدی که به آثار گرانقدر خود در پداگوژی معروف بود.

۳۴. موسی بیگوف از معلمین.

۳۵. معصومه خانم موسی بیگوا از معلمین.

۳۶. قاسم بیگ قاسم زاده دانشجوی مدرسه عالی بازرگانی.

از مأمورین دولت و دیگر اقشار مردم:

۳۷. خداداد بیگ رفیع بیگوف والی گنجه (پزشک - جراح).

۳۸. هودیف والی باکو.
۳۹. رستم‌بیگ میرزازاده رئیس پلیس باکو.
۴۰. قاجاق قنبر از مبارزین قیام گنجه.
۴۱. آزاق‌بیگ شهردار نوخا.
۴۲. محرم افندی آغداشلی.
۴۳. جمال چاووش. این شخص که در عالم بلشویک به جمال پاشا معروف بود پس از انقلاب زندانی شد. پس از آزادی از زندان به لنکران گریخته و با سازماندهی و رهبری مردم، ماهها در برابر بلشویک‌ها مقاومت نمود. مرحوم یوسف جمال اصلاً از اهالی آناتولی شرقی و فدایی‌ای بود که با تمام وجود دل و جان خویش را در راه استقلال و حاکمیت آذربایجان نهاد. یاد و خاطره وی در دل آذریها زنده است.
۴۴. حسین مظفروف. از ترکهای سواحل ولگا و دبیر اتحادیه کارگران ترک باکو.
۴۵. ظریف افندی. از ترکهای سواحل ولگا.
۴۶. مصطفی‌بیگ رستم‌بیگلی از اعیان آغداش.



محمد امین رسولزاده (سمت راست) و عزیز بیگوف (سمت چپ) و
نریمان نریمانوف (نفر دوم از سمت چپ)



ساختمان روزنامه کاسپی پس از انهدام در وقایع مارس ۱۹۱۸



چهارمین هیئت دولت، ۱۴ مارس ۱۹۱۹ - ۲۲ دسامبر ۱۹۲۰



هیئت اعزامی جمهوری آذربایجان به کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹)



محمد يوسف جعفرروف



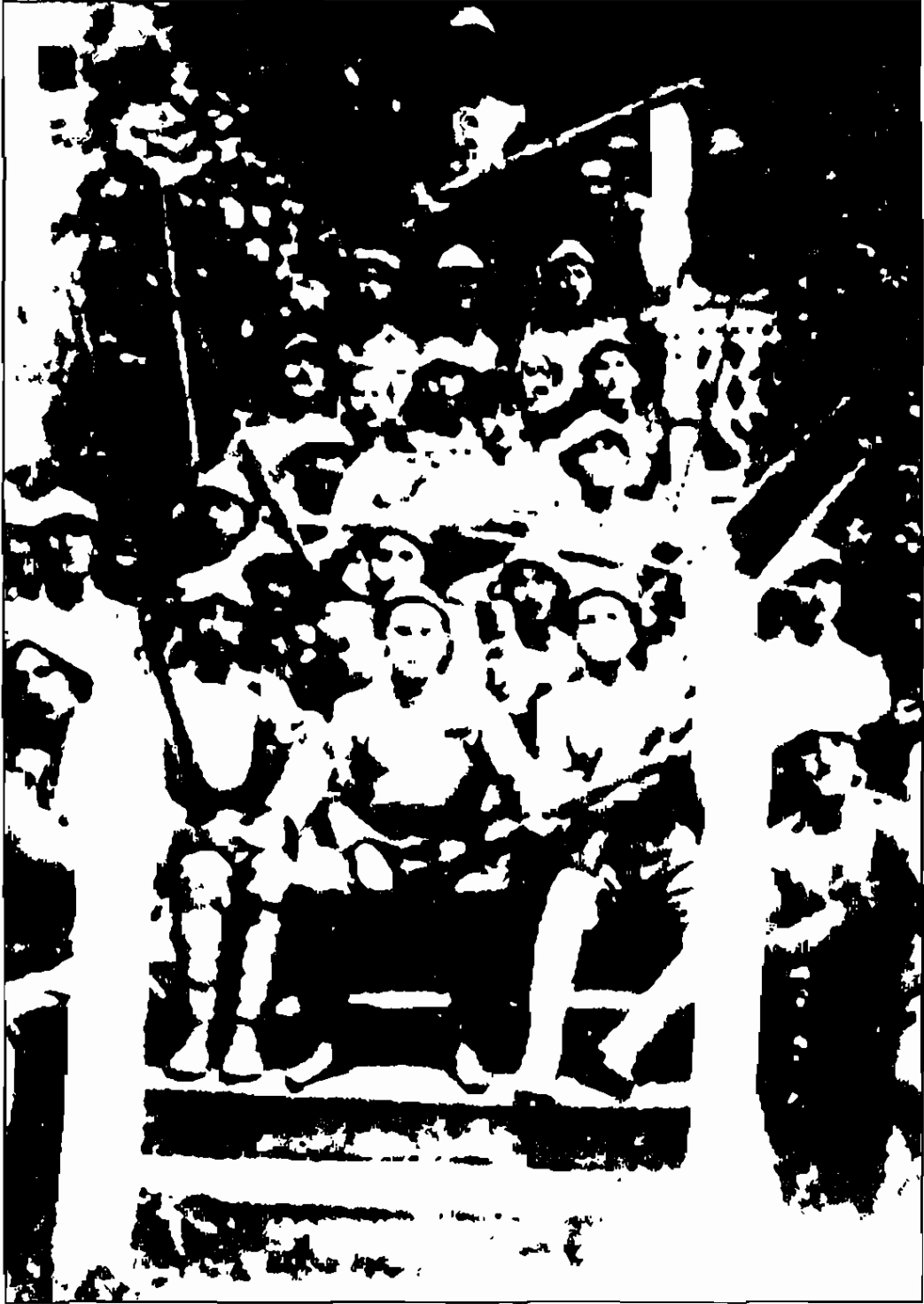
علی مردان بیگ توپچی باشوف



نصیب بیگ یوسف بیگلی



فتحعلی خان خویسکی



یک واحد پیاده از ارتش جمهوری آذربایجان



گروهی از افسران ارتش جمهوری آذربایجان



باکو، رؤسای ارتش سرخ و بلشویک، اندک زمانی پس از سقوط جمهوری آذربایجان

فهرست اعلام

آغامعلی اوغلو، صمدآغا ۷۲	آ
آغداش ۱۳۷	آیلوف، ابراهیم بیگ ۷۲
آغدام ۹۷	آتیل ۱۰
آفالاروف، فرهادبیگ ۱۳۵	آجارا ۸۱
آق قویونلو ۱۰	آچین سوز ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۴۳
آلمان، آلمانی‌ها ۳۶، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۶	آخالکلک ۵۰
۱۲۲	آخسنا ۵۰
آلیات ۷۷	آخوندزاده، جعفربیگ ۱۳۵
آمازاسپ ۴۸	آخوندزاده، مرتضی بیگ ۱۳۶
آناتولی ۳، ۶، ۹، ۵۷، ۸۵-۸۷، ۸۹	آخوندزاده، میرزا فتحعلی ۱۹
۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۸	آذربایجان ۱۰۹، ۱۳۶
۱۳۷، ۱۰۹	آران ۹
آنکارا ۸۶	آردامان ۲۲، ۴۹
آوتیسوف ۴۸	آرشوف (ژنرال) ۴۴
	آزاق بیگ ۱۳۷
الف	آستراخان ۱۰۴، ۱۲۴
احمدزاده، یعقوب بیگ ۱۳۵	آستراتوموف ۱۰۷
احمد جواد ۱۶	آسیای مرکزی ۱۱
احمد فرید ۷۸	آغا اوغلو، احمد ۲۱، ۲۸، ۵۶، ۶۱
اخیجانوف، مصیب بیگ ۱۳۶	۷۸، ۶۶

انسى زاده، سعيد ۱۹	ادلسون ۱۱۶
انگلیس: انگلیسی‌ها ۵۵، ۵۹ - ۶۲، ۶۶،	اردبیل ۹
۶۷، ۷۸، ۸۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۲،	اردوبادی، محمد سعید ۱۰۶
۱۲۴، ۱۲۶	ارس ۸۱، ۱۴، ۱۳
انورپاشا ۵۶	ارشاد ۲، ۲۱، ۲۸، ۲۹
اورخالا شویلی ۱۱۲، ۱۱۳	ارضروم ۸۶
اروژنیکیدزه ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴	ارمنستان، ارمنی‌ها ۲۱، ۲۲ - ۴۵، ۴۸ -
ارونبورگ ۳۷	۵۱، ۵۵، ۵۹، ۶۲ - ۶۵، ۶۷ - ۷۱ -
اوکراین ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۵۳، ۵۵، ۱۱۲	۷۵، ۷۹، ۸۶، ۸۸ - ۹۰ - ۹۵، ۹۷ -
اویفا ۳۷، ۶۱	۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۵ -
ایروان ۹ - ۱۰، ۴۴، ۴۳	اروپا ۴: ۳۲، ۴۰، ۵۶، ۷۰، ۷۶، ۷۸، ۸۰،
	۸۶، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۲۲ - ۱۲۴،
ب	۱۲۷
بارچوف ۱۱۶	ارومیه ۱۰۱
باریگوف ۱۱۶	ازمیر ۲، ۸۶، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۸ -
باشقیردستان ۳۵، ۳۷، ۴۱	استالین ۱۱۲
باطوم ۲۲، ۲۳، ۴۹ - ۵۲، ۵۹، ۷۷، ۸۱	استانبول ۱ - ۲، ۹، ۱۹، ۵۰، ۵۶، ۶۰ -
۱۱۹	۷۰، ۷۸، ۸۵۵
باکو ۱، ۹، ۱۰، ۱۹، ۲۰، ۲۲ - ۲۴، ۲۷ -	استقلال ۱۰۹، ۴۴
۲۸، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۲ - ۴۴ -	استونی ۱۲۱، ۶۹
۴۷ - ۴۹، ۵۵ - ۵۷، ۵۹ - ۶۲، ۶۵ -	افغانستان ۴، ۱۰۴
۶۷، ۷۰، ۷۵ - ۷۷، ۸۰، ۸۳، ۸۴ -	اقبال ۲۰
۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۲ - ۹۵، ۹۸، ۹۹ -	اکبر آغا شیخ‌الاسلام زاده ۶۶
۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۵ -	اکینچی ۱۹، ۲۰
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۲ -	الکساندر پول ۵۰
۱۳۶ - ۱۳۷	انزلی ۱۰۳، ۵۹، ۶۵
باکینسکی رابوچی ۴۱، ۱۱۹	انسى زاده ۲۰
بالتیک ۳۳، ۳۷، ۱۲۱، ۱۲۲	انسى زاده، جلال ۱۹

تاسون، ژنرال ۵۹، ۶۱، ۶۴
تبریز ۹، ۱۵-۷۷
ترتر ۹۷
ترسکی اوبلاست ۸۰
زقی ۲

ترکستان ۲۴، ۳۵، ۴۰، ۶۹، ۷۰، ۸۱،
۸۲، ۱۲۹
ترکمنچای ۸۵

ترکیه ۱ - ۴، ۶، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۱۹ -
۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۹ -
۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۹ - ۶۱، ۶۷، ۷۲،
۷۶، ۸۱، ۸۵، ۸۷، ۹۱ - ۹۴، ۹۶،
۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶ - ۱۰۹،
۱۱۴، ۱۲۲ - ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۳،
۱۳۲

تفلیس ۱۹، ۲۰، ۳۸، ۳۹، ۴۲ - ۴۴، ۴۷ -
۴۹، ۵۲، ۷۰، ۷۹، ۱۱۱، ۱۱۳
تقی یف، حاجی زین العابدین ۲۰، ۲۱،
۲۲

توپچی باشی یف، علی مردان بیگ ۲۰
تورکستان ولادیتیننگ گزیتی ۱۰۷
تورک یوردو ۷۸
توفیق پاشا ۵۹
تولستوی ۱۸
تهران ۸۰

ج، چ، ح، خ

جاوید، حسین ۱۶، ۱۸

بالکان ۱۱، ۲۸، ۷۸، ۱۲۲
برست لیتووسک ۴۹، ۵۶
بغداد ۱۶
بلاروس ۱۱۳، ۱۲۰
بلاکون ۱۰۴

بلشویک‌ها ۵، ۶، ۲۲، ۳۶، ۳۷، ۳۹ -
۴۳، ۴۷، ۲۹ - ۵۱، ۵۵، ۶۶، ۷۲،
۷۴، ۷۵، ۷۸، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۹،
۹۱، ۹۲، ۹۶، ۱۰۰ - ۱۰۳، ۱۰۷،
۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۹ - ۱۲۶، ۱۳۲،
۱۳۳، ۱۳۵

بلغارها ۲۹
بوخارین ۱۱۳
بوربون‌ها ۱۲۶
بورچالی ۱۰۱
بهاء‌الدین شاکریگ ۱۰۴
بیچراخوف ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۶

پ، ت

پانکراتوف ۹۶، ۹۹، ۱۰۰
پتروف ۴۸
پتروگراد ۲، ۳۶، ۳۸ - ۴۰
پطر کبیر ۲۳، ۲۴، ۱۲۶
پوشکین ۱۸
پیروموف ۹۰
تاتار ۲۱، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱
تاشکند ۴۰
تازه پیر (مسجد) ۴۳

حزب کمونیست ترکیه ۱۰۳	جلایف ۱۳۵
حزب کمونیست روسیه ۱۱۲	جلفا ۷۷
خلیل بیگ ۵۲	جمال چاووش ۱۳۷
خلیل پاشا ۹۴، ۹۵	جواد خان ۱۱، ۹۷
خنیگران ۱۱	جواد ۱۸
خوقند ۴۰	چایکین ۱۱۶
خویسکی، فتحعلی خان ۵۱ - ۵۳، ۶۴، ۷۲، ۷۳	چخنکه‌لی ۵۰
	چکا ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۹، ۱۳۳
	چیچرین ۸۴، ۱۰۲
د، ر، ز	چینچادزه ۱۱۳
داشناکتسوتیون ۵۰، ۵۵	حاجی بیگلی، جیحون بیگ ۶۶
داغستان ۷۴، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۹	حاجی بیگوف، عزیز ۱۹
دربند ۱۰، ۸۰	حاجینسکی، محمد حسن بیگ ۵۲، ۹۹، ۱۰۲
دریای خزر ۱۰، ۷۰، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۱۰۶	حاجینسکی، مهدی ۶۱
دریای سیاه ۱۰، ۴۰، ۸۳	حافظ ۱۴، ۱۵، ۱۸
دنیکین ۷۱، ۷۴، ۸۱، ۸۳ - ۸۵	حجاز ۴
راجی ۱۶	حسین‌زاده، علی ۲، ۲۶
رستم بیگلی، مصطفی بیگ ۱۳۷	حق وردیف، عبدالرحیم ۱۹
رشت ۱۰۳	حقیقت ۲
رضایف، ابوذر بیگ ۱۳۶	حیات ۲، ۲۱
رفیع بیگوف، خداداد بیگ ۱۳۶	حیات ملل ۹۰
روسیه، روس‌ها ۵، ۹-۱۱، ۱۶-۲۹	خازن ۱۳۵
۳۱-۴۳، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۲-۵۶	خاقانی ۱۳
۵۹-۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۷-۷۱، ۷۴، ۷۵	خان کندی ۸۷، ۸۸
۷۸-۸۰، ۸۳-۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۲	خداویردیف، خودوش ۱۳۵
۹۴-۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴	حزب کمونیست آذربایجان ۱۰۰، ۱۱۸
۱۰۷-۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۸-۱۳۰	حزب کمونیست ایران ۱۰۳
۱۳۲-۱۳۴	

- زاخاریان ۹۰
 زاقاتال ۷۵، ۹۷، ۱۰۱، ۱۳۶
 زنگه زور ۱۰۱
 زیادخانلی، اسماعیل خان ۱۳۶
 زمین (پروفسور) ۱۳۶
- س، ش**
- سالایوف ۸۹
 سالیان ۴۸، ۱۱۹
 سروبروفسکی ۱۱۶
 سعدی ۱۳، ۱۴، ۱۸
 سلطان محمد فاتح ۵۶
 سلطان محمود ۱۲۶
 سلیمانف ۱۳۵
 سلیمان قانون ۱۳
 سلیموف، حبیب بیگ ۱۳۵
 سولکوویچ، سلیمان بیگ ۱۳۵
 سور (معاهده) ۷۸، ۱۲۳
 سورمه‌لی ۵۰
 سیدعظیم ۱۶
 سیدمهدی‌زاده، میریعقوب بیگ ۶۶
 سیزوف ۱۱۶
 سیسیانوف، کنیاز ۱۱، ۹۷
 سیواس ۸۶
 شاه اسماعیل صفوی ۱۵
 شاه تختینسکی، بهبود ۱۰۲
 شاه تختینسکی، محمد آغا ۲۰
 شائومیان ۴۱
- شرق‌روس ۲۰
 شروان ۱۰۶
 شروانشاهیان ۴۸
 شکی ۱۰، ۷۵، ۸۹، ۹۷
 شماخی ۹، ۱۹، ۴۸، ۵۷، ۷۵، ۸۹
 شمس‌الدین ایلدیکز ۱۰
 شوئا ۸۷، ۹۷
 شیخ‌زمانلی، محمد باقر بیگ ۱۳۶
- ص، ض**
- صابر ۱۶، ۱۸
 صالح، فواد (دکتر) ۷۸
 صحت ۱۶
 صدای حق ۲۰
 صدرالدین میرزا ۱۳۵
 صرب‌ها ۲۹
 صفی‌کوردسکی، ککی ارسلان بیگ ۷۲
 صمدبیگ ۶۷
 صمدآغا ۱۱۶
 ضیاء قفقاز ۱۹، ۲۰
 ضیاء کوک آلپ ۳، ۱۳۴
- ط، ظ، ع، غ**
- طالشخانی، الیاس بیگ ۱۳۵
 طاهروف، سلمان بیگ ۲۰
 طرابزون ۴۹، ۵۰، ۵۲
 ظریف افندی ۱۳۷
 عبداللیم‌زاده، محمد هادی ۱۶

قراقویونلو ۱۰
 قرقیزستان ۳۵
 قریم ۴۱، ۴۰، ۳۵
 قفقاز ۶، ۹، ۱۰، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۶،
 ۲۷، ۳۱، ۳۳-۳۵، ۳۷-۳۹، ۴۳، ۴۷،
 ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۶۱، ۶۷-۷۰،
 ۷۵، ۷۸-۸۰، ۸۳-۸۶، ۱۱۱، ۱۱۲،
 ۱۱۸-۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵،
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳
 قکچقوری ۵۰
 قوبا ۱۰، ۴۸، ۷۵، ۹۷
 قوزغون دنیز ← دریای خزر
 قوسی ۱۶

ک، گ

کارپات (کوه) ۳۳
 کاسپی ۲۰، ۴۳
 کاظم میرزا قاجار ۱۳۵
 کامنف ۱۱۳
 کرنسکی ۳۶، ۳۸
 کریلوف ۱۱۵
 کشکول ۱۹، ۲۰
 کشیش کندی ۸۸
 کمونیت ۱۱۶
 کلمانسو ۱۲۳
 کنستانتینوویچ ۱۳۵
 کوچرلی، فریدون بیگ ۱۳۶
 کوردن (سرهنگ) ۱۳۵

عراق ۴
 عربستان ۱۰
 عسکران ۸۸
 غنی زاده، سلطان مجید ۱۹

ف، ق

فتاحوف، ابراهیم بیگ ۱۳۵
 فرانسه ۱۲۲، ۱۲۶
 فردوسی ۱۴، ۱۸
 فضولی ۱۵، ۱۶، ۱۸
 فلسطین ۴
 فنلاند ۳۶، ۳۷، ۱۲۱، ۱۲۲
 فیوضات ۲، ۲۱، ۱۰۶
 قاجاق قنبر ۱۳۷
 قارابایگوف، قارابایگ ۷۲
 قارا پاپاخ (ایل) ۱۰۱
 قارایف، علی حیدر ۸۹، ۱۰۶
 قارداشف، ارسلان بیگ ۷۲
 قارص ۲۲، ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۸۱
 قارص (معاهده) ۱۱۴
 قازاخ ۸۸، ۹۱
 قازان ۳۷، ۴۰، ۴۱
 قاسم زاده، قاسم بیگ ۱۳۶
 قالاچف ۱۳۵
 قایطاباشی، حمید بیگ ۱۳۵
 قراباغ ۹، ۱۰، ۴۹، ۵۱، ۵۷، ۷۵،
 ۸۷-۸۹، ۹۱، ۹۷، ۱۰۱
 قراداغ ۹، ۲۹

مالت ۸۶	کور (رود) ۷۷، ۵۶
مجارستان ۱۰۴	کیروف ۱۱۶
محرّم افندی آغداشلی ۱۳۷	کییف ۲۸، ۴۰
محرّم زاده، محمد بیگ ۶۶	گرجستان، گرجی‌ها ۴۸، ۵۰-۵۲، ۵۴،
محمد علی پاشا ۱۲۶	۵۵، ۶۸-۷۰، ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۴،
محمد قلی زاده، جلیل ۱۹، ۲۱	۹۵، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۱-۱۱۳،
مختار بیگ ۱۱۴	۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۵
مذنب ۱۶	گنجه ۹-۱۱، ۲۲، ۲۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱-۵۳،
مرادگرای دلخاسر ۱۳۵	۵۷، ۶۲، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۸۹،
مراغه ۹	۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۲،
مرسل زاده، پیری بیگ ۱۳۶	۱۳۶، ۱۳۷
مرسل زاده، سلام بیگ ۱۳۶	گورد میر ۴۸
مسکو ۳۴-۸۳، ۸۶، ۹۰، ۹۲، ۹۵،	
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۱ - ۱۱۳، ۱۱۴،	
۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۰	
مسکو (معاهده) ۱۱۴	
مصر ۴، ۱۰	
مصطفی صبحی ۹۵	
مصطفی کمال پاشا ۸۶	
مظروف، حسین ۱۳۷	
مغان ۹، ۱۱۹	
ملانصرالدین ۲۱	
ملک زاده زردابی، حسن بیگ ۱۹	
ملک منظر ۱۰۶	
منشویک‌ها ۴۷، ۵۰، ۷۲	
موسییان (کاپیتان) ۴۴	
موسی بیگوف ۱۱۶، ۱۳۶	
موسی بیگووا، معصومه خانم ۱۳۶	
	ل
	لاهیج ۹۵
	لتونی ۱۲۱
	لرموتوف ۱۸
	لعلی ۱۶
	لنکران ۱۰، ۴۸، ۷۵، ۹۷، ۱۳۷
	لنین ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۸۵، ۱۰۲، ۱۰۷،
	۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۴
	لوید جورج ۱۲۳
	لهستان ۳۳، ۳۷، ۱۲۱، ۱۲۲
	لیتوانی ۱۲۱
	م
	ماخارادزه ۱۱۳
	ماقایف (سرهنگ) ۱۳۵

- مولوتوف ۱۱۲
موتنه نگر و ۲۹
موندر و س (معاهده) ۷۸، ۶۷، ۵۹
مهدي زاده ۱۳۵
مهستی ۱۳
ميانسيكوف ۱۱۲
مبديوانی ۱۱۲، ۱۱۳
ميرزا زاده، رستم بيگ ۱۳۷
ميرزا عباس ۱۳۶
ميری زاده، حسين بيگ ۱۳۵
- ن**
نياتی ۱۸، ۱۶
نجاتی بیگ ۹۳
نخجوان ۱۰، ۵۰، ۵۷، ۷۵، ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۱۹
نریمانوف، نریمان ۱۹، ۱۰۰، ۱۰۱
نظامی ۱۳
نفتکوم (شرکت) ۱۱۶
نقده ۱۰۱
نقی بیگ علیزاده ۱۳۵
- نقی یف، موسی ۲۲
نوخا ۱۳۷، ۴۸
نوری پاشا ۵۱، ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۹، ۸۱
- و، ه، ی**
واقف ۱۶
ورسای ۶۶
وزیروف، نجف بیگ ۱۹
وزیروف، هاشم بیگ ۲۰
وکیلی، ابراهیم آغا ۴۴
ولگا ۳۵، ۳۷، ۶۹، ۹۳، ۱۳۷
وهیب پاشا ۵۲
هندوستان ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۲۶
هو ذیف ۱۳۷
ینوکیدزه ۱۱۸
ینی دینا ۹۴
یورداقول، محمد امین ۷۸
یوسف بیگلی، نصیب بیگ ۶۱، ۷۲، ۷۸، ۷۳
یوسف زاده، آغا بابا ۱۰۶
یوسفوف، ابراهیم آغا ۱۳۵
یونان ۸۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۲۲

مجموعه تاریخ معاصر ایران



ارومیه در محاربه عالمسوز

از مقدمه نصارا تا بلوای اسمعیل آقا،

۱۳۰۰-۱۲۹۸ شمسی

رحمت‌الله خان معتمدالوزاره

به کوشش کاوه بیات

۶۰۰ ص. ۳۲۰۰ تومان



مرجعیت در عرصه اجتماع و

سیاست

اسناد و گزارش‌هایی از آیات عظام نائینی،

اصفهانی، قمی، حائری و بروجردی

۱۳۳۹-۱۲۹۲ شمسی

به کوشش سید محمد حسین منظورالاجداد

۵۶۰ ص. ۳۰۰۰ تومان



گزندروزگار

خاطراتی از تحولات فارس در آستانه جنگ

دوم جهانی، مجلس چهاردهم و بحران

آذربایجان ۱۳۲۵-۱۳۱۷

نصرالله سیف‌پور قاطمی

۴۸۰ ص. ۳۰۰۰ تومان



ایران و جهانی پرتلاطم

خاطراتی از دوران خدمت در وزارت امور

خارج ۱۳۵۹-۱۳۲۶

فریدون زنده‌فرد

۲۶۰ ص. ۱۶۰۰ تومان

آذربایجان در موج خیز تاریخ
نگاهی به مباحث ملیون ایران و جراید باکو
در تغییر نام اران به آذربایجان
۱۲۹۸-۱۲۹۶ شمسی
با مقدمه کاوه بیات
۱۶۰ ص. ۱۰۰۰ تومان



در آنسوی فراموشی
یادی از دکتر رضا رادمنش دبیر کل اسبق
حزب توده
هوشنگ منتصری
۱۱۶ ص. ۹۰۰ تومان



بلشویک‌ها و نهضت جنگل
مویسی پرسیتس
ترجمه حمید احمدی
۱۱۰ ص. ۹۰۰ تومان



عملیات لرستان
اسناد سر تیپ محمدشاه بختی ۱۳۰۳ و
۱۳۰۶ شمسی
کاوه بیات
۳۱۳ ص. ۱۱۰۰ تومان



رئیس علی دلواری
تجاوز نظامی بریتانیا و مقاومت جنوب
سید قاسم یاحسینی
۲۰۸ ص. ۸۰۰ تومان



از مشروطه تا جنگ جهانی اول
خاطرات فردریک اوکانر
کنسول انگلیس در فارس
ترجمه حسن زنگنه
۱۳۶ ص. ۶۰۰ تومان





از کردستان عراق تا آنسوی رود ارس

راهپیمایی تاریخی ملامصطفی بارزانی،

بهار ۱۳۲۶

مرتضی زربخت

۱۵۲ ص. ۶۰۰ تومان



کودتای لاهوتی

تبریز، بهمن ۱۳۱۰

کاوه بیات

۱۵۲ ص. ۶۰۰ تومان



سازمان افسران حزب توده ایران

۱۳۳۳-۱۳۲۳

محمدحسین خسروپناه

۲۲۴ ص. ۱۵۰۰ تومان



شیخ حسین خان چاه کوتاهی

در جنگ مجاهدین دشتستان و تنگستان با

دولت انگلستان

احمد فرامرزی

به کوشش سیدقاسم یاحسینی

۱۴۴ ص. ۷۰۰ تومان



هجوم روس

و اقدامات رؤسای دین برای حفظ ایران

سیدحسن نظام‌الدین‌زاده

به کوشش نصرالله صالحی

۱۶۴ ص. ۸۰۰ تومان

خاطرات مهاجرت

از دولت موقت کرمانشاه تا کمیته ملیون برلن
عبدالحسین شیبانی (وحیدالملک)
به کوشش ایرج افشار، کاوه بیات
۸۰۶ ص. ۳۳۰۰ تومان



ایران و جامعه ملل

فریدون زندفرد
۲۰۲ ص. ۱۱۰۰ تومان



کنفدراسیون

تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج
از کشور ۵۷-۱۳۳۲
افشین متین
ترجمه ارسطو آذری
۴۶۸ ص. ۲۸۰۰ تومان



امیران مرزدار و مرزهای

خاوری ایران

پیروز مجتهدزاده
ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری
۵۷۶ ص. ۳۲۰۰ تومان



به زودی منتشر خواهد شد:

قاچاق کرم

خاطراتی از دوازده سال طغیان و یاغیگری
در قفقاز
به کوشش سیروس سعدوندیان



تهران. صندوق پستی: ۱۹۳۹۵/۱۱۳۸

تلفن: ۲۵۶۰۹۸۳



تاسیس مجموعه ای از چند واحد مستقل سیاسی در قفقاز در پی فروپاشی امپراتوری روسیه تزاری، از جمله تاسیس کشوری موسوم به جمهوری آذربایجان در خان نشین های سابق شکی و شیروان ، قبه و گنجه ... به مرکزیت باکو از رخدادهای مهم قرن پیش بود.

اگر چه عمر دور اول استقلال این جمهوری چند سالی بیش نهایید ولی آگاهی از چگونگی تشکیل و تحولات آن در این دوره کوتاه - آن هم به قلم یکی از چهره های موسسش - هم از جهت تاثیر این واقعه بر مناسبات منطقه ای ایران مهم است و هم از لحاظ شناخت تبعات داخلی تشکیل یک چنین موجودیتی.



۱۱۰۰ تومان

ISBN: 964-6578-92-6

شابک: ۹۲-۶-۶۵۷-۹۶۳